

کابینه جمهوری تشکیل جلسه داد

متون نخستین فرامین جمهوری



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان گفتند :

نظام نوین با خواستها و آرزوهای مردم جدید آن

وظیفه من و رفقایم را سنگین تر میسازد

روزنامه جمهوری

بامیان آمدن نظام نوین جمهوریت و استقبال شکوهمند مردم از آن ، وظایف و مسؤولیت های سنگین عرض وجود کرد . مطبوعات که در نظام کهن مکدر بود و نمی توانست خواسته های مردم را آنطور که لازم است برآورده سازد . اکنون درخشش دیگر پیدا نموده است . و برای بسر رساندن رسالت بزرگ انقلاب است که ستاره روز نامه جمهوری در افق نوین مطبوعات کشور بحیث ستاره صبح زندگی نوبه نور انسانی آغاز نمود .

اهداف این روز نامه پر ساختن خلایق بوده که در اثر سنت گراییهای کهن و خواسته های نوین در عالم مطبوعات ، طی چند روز بمیان آمده بود .

مادرشش این ستاره روشن را به مؤسس و بانی جمهوریت و تمام قهرمانان سرسپرده آن از زرفنای قلب تبریک میگویم .
(ژوندون)



نخستین جلسه مجلس عالی وزراء دایر شد

جمهوری در افغانستان که طبقات مختلف مردم از آن با خوشی و اشتیاق استقبال نمودند فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان باز نمود که خطره آن به حیث یک ارمغان بزرگ تاریخ در اذهان باقی خواهد ماند ، نظام نوین با خواست ها و آرزوهای جدید آن وظیفه من و رفقایم را سنگین تر میسازد . بناغلی محمد داؤد علاوه نمودند که آغاز یک رژیم جدید و تکامل و قوام آن مطابق به هدفهای عالی در قبال آن قرار دارد کار سهل و آسانی نیست .

اولین جلسه مجلس عالی وزراء به ساعت ۹ صبح روز یازده اسد تحت ریاست بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت افغانستان در وزارت امور خارجه دایر گردید . بناغلی محمد داؤد ضمن بیانیته افتتاحیه خود فرمودند که برای پیشبرد مقاصد و مرامهای حکومت جمهوری پشتکار در وظیفه ، سعی و فعالیت بی گرو و ایثار و فداکاری در راه خدمت به مردم لازم است . رئیس دولت و صدراعظم افغانستان گفتند تغییر رژیم و آمدن نظام نوین

سعی و مجاهدت و فدا کاریهای لازم مضایقه نخواهند کرد . وزیر عدلیه علاوه کرد که برای رفع مشکلات موجود اجتماعی و اقتصادی کشور و تامین عدالت اجتماعی مطابق به آرزو ها و نیت عالی رئیس دولت و صدراعظم جمهوریت افغانستان پیوسته از صداقت و جدوجهد لازمه کار گرفته در راه برآورده شدن آمال ملی و رفع گرسنگی ، فقر و بیسوادی مردم این مملکت تحت شعار های عالی نظام نوین از هر نوع قربانی و ایثار خود داری نخواهند کرد .

رئیس دولت و صدراعظم افغانستان اظهار امید نمودند که رفقای همکار شان عملاً نشان دهند که در پیش برد مرامهای حکومت جمهوری تا جاییکه توان و قدرت دارم و تا جاییکه شرایط اجازه میدهد فعالیت های دامنه داری را براه خواهند داشت . بعد از ختم بیانات بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و حکومت دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه بروکالت رفقای کابینه بر رئیس دولت و صدراعظم افغانستان اطمینان داد که در انجام وظایف محوله خویش از هیچ نوع

کابینه جمهوری افغانستان تشکیل شد

روز چهارشنبه کمیته مرکزی جمهوریت افغانستان تحت ریاست ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تشکیل جلسه داده و اعضای کابینه را که از طرف صدر اعظم معرفی شده بود به اکثریت مطلق تأیید نمود که ایشان عبارت اند از ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم که وظیفه وزارت دفاع ملی و وزارت امور خارجه را شخصاً برعهده دارند - دکتور محمد حسن شرق بحیث معاون صدارت، دکتور عبدالمجید بحیث وزیر عدلیه، ښاغلی سید عبدالاله بحیث وزیر مالیه، ښاغلی فیض محمد بحیث وزیر داخله، دکتور نعمت الله پژواک بحیث وزیر معارف، ښاغلی پاچاگل بحیث وزیر امور سرحدات، دکتور عبدالقیوم بحیث وزیر معادن و صنایع، ښاغلی غوث الدین بحیث وزیر فواید عامه، انجنیر عبدالحمید بحیث وزیر مخابرات، پوهاند دکتور نظر محمد سکندر بحیث وزیر صحتیه، پوهاند دکتور عبدالرحیم نوین بحیث وزیر اطلاعات و کلتور، ښاغلی غلام جیلانی باختری بحیث وزیر زراعت و آبیاری و وزرای پلان و تجارت بعداً تعیین خواهند شد.



ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت صدراعظم وزیر دفاع ملی و وزیر امور خارجه



ښاغلی فیض محمد وزیر داخله



ښاغلی عبداله وزیر مالیه



دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت دکتور عبدالمجید وزیر عدلیه



ښاغلی غوث الدین وزیر فواید عامه



دکتور عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع



دکتور نعمت الله پژواک وزیر معارف ښاغلی پاچاگل وزیر امور سرحدات



ښاغلی غلام جیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری



پوهاند داکتر نظر محمد سکندر وزیر صحتیه پوهاند داکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور



دپلوم انجنیر عبدالحمید وزیر مخابرات

نخستین فرمانهای

بسم الله الرحمن الرحيم :

هموطنان گرامی ! طوریکه همه مستحضرانند به تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ در افغانستان رژیم جمهوری اعلام شده با اعلام جمهوری در افغانستان رژیم شاهی با همه نظام حقوقی آن از اعتبار ساقط گردید . به منظور اینکه افغانستان در حالت یک خلای قانونی قرار نگیرد و موسسات حقوقی دولت از نگاه عدم موجودیت قانون دچار مشکلات نشوند رئیس دولت جمهوری افغانستان فرامین جمهوری آنرا رسماً به اطلاع كافة ملت عزیز افغانستان میرساند :

فرمان جمهوری شماره اول
تاریخ ۱۳۵۲ره

بسم الله الرحمن الرحيم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات
ذیل را اعلام میدارد :

اول - افغانستان دولت جمهوری بوده و با
روحیه حقیقی اسلام موافق میباشد .

دوم - احکام قانون اساسی نسیم میزان
۱۳۴۳ از تاریخ اعلان جمهوری از اعتبار
ساقط است مگر آنکه رعایت آن بسوسيله
فرامین جمهوری اعلام گردد .

سوم - مندرجات فصل دوم قانون اساسی
نسیم میزان ۱۳۴۳ مربوط به یاد شاه ملغی بوده
و از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از اعتبار
ساقط است .

چهارم - صلاحیت های مندرج ماده نسیم
قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ به رئیس
دولت جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید
انتقال می یابد .

پنجم - مندرجات فصل چهارم قانون اساسی
نسیم میزان ۱۳۴۳ مربوط به شورای ملغی بوده
و از تاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از اعتبار ساقط
است .

ششم - صلاحیت های مندرج فصل چهارم
قانون اساسی نسیم میزان ۱۳۴۳ به رئیس دولت
جمهوری الی نفاذ قانون اساسی جدید انتقال
می یابد .

هفتم - احکام سایر قوانینی که بارزیم
جمهوریت و محتویات فرامین جمهوری متناقض
نبوده مرعی الاجرا میباشد .

هشتم - هیچ قانون دیگری نافذ
نمی تواند مگر آنکه بعد از امضای رئیس
دولت جمهوری رسماً به اطلاع عموم رسانیده
شده باشد .

نهم - حکومت برای تنظیم وظایف خود به
اساس فرامین جمهوری و قوانین مقررات
وضع میکند و بعد از امضای صدراعظم نافذ
میکرد .

به تمیل مندرجات فوق حکم صادر گردید .
امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهوری

فرمان جمهوری شماره دوم تاریخ ۱۳۵۲ره
بسم الله الرحمن الرحيم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات
ذیل را اعلام میدارد :

اول - صاحب منصبان و منسوبین اردو
و تمام مامورین ملکی و قضات دولت در صورت
حلف وفاداری به جمهوری افغانستان در
وظایف خود مستقی میباشند .

دوم - صاحب منصبان و مامورین دولت که
به اراده دولت جمهوری از وظایف شان
سیکدوش شده اند ، مطابق به احکام مقررات
اردو و قانون مامورین دولت در حالت انتظار
قرار میگیرند .

سوم - صاحب منصبان اردو و مامورین
دولت تابع قوانین و فرامین جمهوری بوده
و به اساس آن ایفای وظیفه نموده مطابق
قوانین مسؤلیت دارند .

چهارم - صاحب منصبان اردو و مامورین
دولت در حوزه مینه وظیفه خود به امضاء
سند وفاداری ذیل به جمهوری مکلف
میباشند .
الف - متن سوگند اردو جمهوری افغانستان .
سوگند به خداوند بزرگ و شرافت
متن سوگند مامورین ملکی :

بغدا وند بزرگ سوگند یاد میکنم که به
جمهوریت افغانستان وفا دار و از رئیس دولت
اطاعت و فرامین و قوانین جمهوری را احترام
و تمیل نموده از احکام آن تغلف نورزم و
هدف رفاه و خدمت به مردم افغانستان و
جمهوریت آن باشد .



کندهار دهمری ۱۰ «ب» به افغانستان گیتی جمهوری رژیم دتمانخلو په خاطر په کندهار گیتی پرون لوی مارش اجرا شو .
په دغه مارش گیتی د کندهار مرکز او لوسوالیو له خلکو ملی او عسکری مامورینو نه نیولی د پوهنی تر شا گردانو او مشوبینو پوری له
پنغوس زده نشونه زیاتو گسانو گبون کړی و .
مارش دسپار په اتو بجو د کندهار د ښار په پارک گیتی د ژوندی دی د جمهوریت مؤسس اولاد ښوونکی ښاغلی محمد داؤد ، تل دی وی
د جمهوریت نظام ، مردمی وی دگرانی افغانی خاوری د ښمنان او آزاد دی وی پښتو نستان په نارو پیل شو اود کندهار د بازار دواتونو په
اوږدو گیتی د شهیدانو ترچوکه پوری په ۱۱ بجو پای ته ورسید .
دباختر خبریال له کندهار څخه خبر ورکوی چه په دغه مارش کې په زرگونو گسانو ملی بیرغونه په لاسونو گیتی درلودل او د وطن پالنی
او جمهوریت غوښتنی له احساساتو نه ددکوشعارونو په بدرگه کی هغه پول .
مارش کوونکو څو کیلو متره لاره طی کړه او ددی له دی څخه یوشمیر پوهانو ، شاعرانو اولیکوالو خپل مضامین او شعرونه ولوستل .
د بازار په هر هره برخه گیتی خلک د جمهوریت په زړه او شعارونه او بیرغونه درولی و .

جمهوری صادر شد

به تعین مندرجات فوق حکم صادر گردید.
امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهوری
فرمان جمهوری شماره سوم تاریخ ۱۳۵۲
بسم الله الرحمن الرحيم :

رئیس دولت جمهوری افغانستان مندرجات
ذیل را اعلام میدارد :

اول- مندرجات فصل هفتم قانون اساسی
نهم میزان ۱۳۴۳ مربوط به قضاء از تاریخ
۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ملغی قرار داده شد .
دوم- صلاحیت های مندرج قانون اساسی
۹ میزان ۱۳۴۳ مربوط فصل قضاء که بسمه
پادشاه تفویض گردیده بعد از ۲۶ سرطان
۱۳۵۲ به رئیس دولت جمهوری انتقال می
گردد .

سوم- صلاحیت های مختص قاضی القضا
مندرج فصل هفتم قانون اساسی ۹ میزان
۱۳۴۳ بعد از صدور این فرمان جمهوری به وزیر
عدلیه تفویض میگردد .

چهارم- صلاحیت های مربوط به سترو
محکمه که در فصل هفتم قانون اساسی ۹
میزان ۱۳۴۳ مذکور است به مجلس عمومی
عدلی وزارت عدلیه محول میگردد .
پنجم- مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه
مرکب است از وزیر عدلیه لوی خاتون ل
بحیث رئیس و رئیس تمیز معاون لوی خاتون و معین
اداری وزارت عدلیه بحیث اعضا .
ششم- صدراعظم صلاحیت دارد یک و یا چند
شخص خیر دیگر را نیز بصفت اعضا ی

مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه تعیین
نماید .
تعیین اعضای موصوف به پیشنهاد وزیر
عدلیه و منظور ی صدارت نیز صورت میگیرد
و اعضای مذکور عضویت مجلس را حاصل
کرده بکار های دولتی دیگری اشتغال نمی
ورزند .

هفتم- تمام محاکم افغانستان عبارت اند
از :
الف- محاکم عمومی که صلاحیت رسیدگی
به تمام دعاوی را دارد مگر آنکه قانون
صراحتاً صلاحیت رسیدگی آنها را به محاکم
دیگری تفویض نموده باشد .

این محاکم عبارت اند از مقام عالی تمیز
محکمه عالی استیضاف مرکزی ، محاکم ولایات
و محاکم ابتدائیه و سایر محاکم که عندالاجاب
به پیشنهاد مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه
و منظور ی رئیس دولت جمهوری تأسیس می
گردد .

ب- محاکم اختصاصاً صریحاً تنها صلاحیت
رسیدگی به قضایائی را دارد که قانون
صراحتاً و فصل آنرا به چنین محاکم تفویض
نموده باشد .
این محاکم عبارت اند از :
۱- محکمه مجلس عمومی عالی وزارت
عدلیه بصفت محکمه عالی قضات .
۲- محاکم اطفال .

۳- محاکم کار و کارگری .

۴- محاکم ابتدائیه اختصاصاً مأمور پس
وسایر محاکمی که عندالاجاب به پیشنهاد
مجلس عمومی عدلی وزارت عدلیه و منظور ی
رئیس دولت جمهوری تأسیس میگردد .

هشتم- صلاحیت قضای عبارت از رسیدگی
به تمام دعاوی است که در آن اشخاص
حقیقی یا حکمی بشمول اجرای دولت بصفت
مدعی علیه قرار گرفته و در پیشگاه آنها
مطابق قانون اقامه دعوی شود .

مقام ریاست دولت مورد ادعای هیچ یک
از اشخاص حقیقی و حکمی قرار گرفته نمی
تواند .

نهم- صلاحیت محاکم عسکری که بسمه
جرائم مربوط به اردوی افغانستان منحصر
میشود از حکم این فرمان خارج شتاً
میشود .

نهم- قانون صلاحیت و تشکیلات قضائی
دولت که بفرمان ن تفسی نافذ گردیده بسمه
تمام ملحق است آن بعد از تاریخ ۲۶ سرطان
۱۳۵۲ ملغی بوده و احکام مندرج آن که بسمه
رعایت احکام این فرمان متناقض نباشد بنام
قانون صلاحیت و تشکیلات قضایی دولت
جمهوری افغانستان مرعی الاجرای باشد .
دهم- قضاوت دولت جمهوری افغانستان
به پیشنهاد وزارت عدلیه و منظور ی رئیس

و این مسافر گرانقدر و پرشکوه ، همراه
با کاروانی از پیک آوران خوشی و شادی ،
حریت و آزادی ، پر افتخار و گران وزن بر
زمین نشست ، و سر زمین مایکبار دیگر
بر خود لرزید

بدوید ...
بدوید ...
بسوی او بشتابید !
او ، از سرزمین های روشن و آفتاب ،
سر زمین ماه و خورشید ،
از سر زمین های حریر و ادایر ها ،
برای شما :

برای شما پیام حیات و زندگی آورده ...
دیگر دیار شما را ترک نخواهد گشت .
زیرا دیگر زمین شما به قوام رسیده و او
با خوشی و خوشیاشی مردم ، با آرزوی
جمهوریت ، با اشکهای شوق زنان و مردان
با گل بیزی کودکان و گلبله پیران و جوانان
بادیده بوسی های عسکر و رعیت و گل بستان
عروسان مقبول تانک و با نغمات موزیک
زندگی بخشی ، در روشنی سپید ،
با نسیم صبحگاهی و رقص شبنم در
سحرگاه ۲۶ سرطان نزول اجلال کرده ،
دیگر دیار شما را ترک نخواهد گشت .

یا او -
شب میشود و روز ...
او فرزند پرو شد جمهوریت است !
زنده باد وطن
باینده باد جمهوریت

(توفیق)

محب وطن

عمری پشت این ها نشست .
بر امواج توفنده نپیچ زد ...
اما هر جا میرفت ، همچون شایه
همت چشم از آشیان خود بر نمیداشت .
محبت وطن ، دانش میکشید .
می آمد - تانزدیکی ها ...
زمین را تیره می یافت و ناگوار
میدید ، هنوز هم جایی برای پای او نیست !!
غمگین و مایوسانه دو میشد
به اطراف می نگرست .
میدید که تازه لک تک ، مسافری ،
دروازه بر ماه می گوید .
یاد در کوجه مریخ سر گردانست .
مسافر ما نیز چون ایشان آواره بود و :
شب میشود روز !!
دعاها مستجاب میشود ...
خداوند بشر را باری می کند .
دستی از غیب برون آید و
راه او را از خسرو خاشاک پاک کرد .
محیط جشن گرفت ، محاط رقصید ، طناب
از خیمه های خواب و اشک .
نوح طبیعت جانب گشتی دود :
گشتی نجات !

مادر طبیعت به زمین ما ، از قبض قدسی ،
فرزندی پرو مند از یغان آورد .
و چون در آنروز گاران ، چنین آیند گمان
به سختی مورد قبول بودند ، این فرزند
برومند نهان از نظر ها آمد ،
و زمین ما ، یکبار بر خود لرزید ...

او به آیین فطرت ، راه رفتن ، دویدن و
تلاش می خواست ...
اما ، میدید سر زمین او ، سر زمینیکه
سخت الفسرده بود ، و خورد و خمر شده
دیگر طاقت پای او را ندارد .
هنوز قوام او زیر است ...
نه صخره های سخت کو عساران دور
دست ، نه جنگل های تیره دست ، نخورد
او نمی توانست بر هیچکدام پا گذارد .
ما در وطن نمی دانست با این فرزند
تیشگر و ناآرام چه کند ؟
عصر ما نیل نداشت تا موسی آرزو ها را به
آغوش آن بپیارد و در موج پر تلاطم
زمانش رها کند .

شب میشد و روز ...
این موجود بی آرام و جو لانگر را
تماشای قلل شامخ و سواد شیر و دهکده
ها الفسرده میساخت .
به روشن فلکی دید
به دنیای ستاره و انجم .
بال و پر تکان داد ، گرد خود چرخید و
بلند شد و رفت .
رفت بسوی روشنی ها
دیار وسیع آفرینش ...

دولت مقرر میشوند .
یازدهم- قضا تیکه قبل از لغای این فرمان
صلاحیت قضایی را مطابق قوانین قبلی داشتند
با اعلان جمهوری مکلف اند حلف آتسی
را بنام جمهوریت افغانستان بجا آورده
و صلاحیت قضایی خود را حفظ نمایند .

بنام خدای بزرگ سوگند یاد میکنم که
وظیفه قضا را به امانت و شرافت انجام داده
و اساسات مقدس اسلام و دیگر ارزش های
جمهوریت افغانستان و قوانین دولت
را احترام کرده اسرار وظیفه را حفظ مینمایم
و به دولت جمهوری افغانستان وفادار می
باشم .

دوازدهم- محاکم در قضا پسای مورد
رسیدگی خود احکام فرامین جمهوریت و
قوانین دولت را که با ارزش های جمهوریت
متناقض نباشد تطبیق میکنند و در صورتیکه
حکمی در حالات فوق موجود نباشد بسمه
پیروی از اساسات کلی فقه حنفی شریعت
اسلام در داخل حدودیکه به هدایات فرامین
جمهوریت وفق میکند در چنین احوال حکمی
صادر مینمایند که در نظر شان عدالت را به
بیشترین صورت ممکن تأمین نماید .

سیزدهم- تمام فصله های فطری محاکم
که از تاریخ صدور فرمان هذا صادر می
گردد واجب التعمیل است ، مگر در حالت
حکم به مرگ شخصی که تعین حکم محکمه
مشروط به توشیح رئیس دولت جمهوری می
باشد .

چهاردهم- قضا تیکه مطابق احکام دولت
جمهوری مقرر میشوند صلاحیت قضایی
و مطابق احکام این فرمان حاصل مینمایند .

پانزدهم- قضاتیکه از وظیفه تخلف می
ورزند و یا در اجرای وظایف قضائی شان
مرتکب جرم میشوند مطابق احکام قانون به
جرم آنها رسیدگی بعمل می آید و در پیش
گاه محکمه مربوط به جزای اشد قانونی محکوم
میکردند .

شانزدهم- مأمورین اداری و دیگر منسوبین
اداری قضا تابع احکام عمومی مأموریت
دولت و مقررات مربوط آن که مطابق فرامین
جمهوریت لغای آن اعلان میگردد مینمایند .

هفدهم- احکام قوانینیکه قبلاً از افغان
جمهوریت در افغانستان مرعی الاجرا بوده
بشرطی نافذ شمرده میشود که با روحیه
فرامین جمهوری و قوانین مربوط آن متناقض
نباشد .

هجدهم- استفاده از صلاحیت های مذکور
این فرمان الی لغای قانون اساسی جدید
مرعی الاجرا مینمایند .

به تعین مندرجات فوق حکم صادر گردید .

امضای محمد داؤد رئیس دولت جمهوری .



بار دیگر

دختران شایسته سال را

انتخاب می کند.

زندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب کند. از تمام دو شیزگان افغان که بخواهند در این مسابقه شرکت کنند خواهش می شود مواد ذیل را در نظر بگیرند:

- ۱- ارسال خالص سوانح.
- ۲- ارسال یک قطعه فوتو.
- ۳- توضیح علاقمندی در رشته های

علوم، ورزش، هنر و تدبیر منزل. ۴- توضیح معلومات در حقوق مختلف و مورد علاقه. برای دختران شایسته سال جوانیز ارژنده داده میشود.

به بس و پایین شدن از بس هم شیوه را از یاد نبرده مد نظر میگیرند. البته درین قسمت هر کس وظیفه ای دارد یعنی هم خودش در رعایت نظم و دیسپلین و رعایت نوبت کوتاهی نکند و هم دیگران را به احترام این نظم تشویق نماید. با احترام احمد ولی

نامه به مدرسه

از آنجاییکه بعد از اعلام رژیم جمهوریت در کشور عزیز ما امیدواری فراوانی در دل های پیرو جوان کشور پدید آمده و حال همگان

به بهبود امور و نظم و دیسپلین اعتقاد دارند رعایت نظم و دیسپلین در هر لحظه و هر گوشه کشور ضروری بنظر میرسد. در سینماهای شهر حتما می دانید و دیده

اید که تکت گرفتن به چه شکل و توزیع تکت بچه صورت جر بیان دارد گرچه این مطلب قبل برین هم در همین مجله زندون و سایر روز نامه ها و جراید تذکار یافته و از آن انتقاد بعمل آمده بود اما خوبست اگر یکبار دیگر جدی تر این مساله مطرح شود.

تماشاگران فلم ها اگر بنا بر این بچای چنین رژیم و زندگی جدیدی که آغاز گردیده موقع گرفتن تکت بصورت صف به نوبت استاده شده از ایجاد ازدحام خود دا ری کنند، و اگر مالکان سینماها بصورت واقعی از ایجاد بازار سیاه و بی نظمی خود داری نمایند، عملا نظم و ترتیبی بوجود آمده و این شیوه برای همه عادت شده در موقع بالا شدن

به بس و پایین شدن از بس هم شیوه را از یاد نبرده مد نظر میگیرند. البته درین قسمت هر کس وظیفه ای دارد یعنی هم خودش در رعایت نظم و دیسپلین و رعایت نوبت کوتاهی نکند و هم دیگران را به احترام این نظم تشویق نماید. با احترام احمد ولی

کارتون هفته



شماره ۲۰ شنبه ۱۳ اسد ۵ رجب المرجب ۱۳۹۲ - ۴ اگست

ارمغان تاریخ

ناز وصف رخ زیبای تو مدام زده ایسم ورق گل خجل است از ورق دفتر ما

بانا سبب استقرار رژیم جمهوری در کشور، فصل نوینی در حیات ملی ما گشوده شد. فصلی که دیباچه احیای مجد و شکوه اندام استبان و سر آغاز تحقق آرمانها بزرگ ملی ما ست.

یاد اعلی محمد داؤد رئیس دولت و صدرا عظم جمهوری افغانستان در نخستین جلسه مجلس عالی وزرای کابینه جمهوری در این معنی چنین فرمودند:

«تغییر رژیم و آمدن نظام نوین جمهوری در افغانستان که طبقات مختلف مردم از آن باخوشی و اشتیاق استقبال نمودند، فصل جدیدی را در تاریخ افغانستان باز نمود که خاطره آن به حیات بکار مفاد بزرگ تاریخ در افغان باقی خواهد ماند. نظام نوین با خواست ها و آرزوهای جدید آن وظیفه من و رفقایم را سنگین تر میسازد.»

واقعیت امر همچنین است زیرا هر جنبش و تحول بزرگ نیاز مند فداکاریها و مساعی بیسابقه و بزرگ و همگانی در سطح ملی می باشد همانگونه ای که کافه مردم افغانستان از این سینه هم ایدها، بگرم جوشی و با اشتیاق فراوان استقبال کردند و استقرار رژیم جمهوری را بعنوان پایان رنجها و آغاز یک زندگی نوین ملی با شادمانی پذیرفتند و تجلیل کردند. باید بهمان مقیاس میان مدت را مردانه بر بندند و رسالت تاریخی خویش را در راه برآورده ساختن آرمانهای این نظام ایفا کنند و نهالی را که باغبان برومند جمهوری و رفقای فداکار شاخه نغمه سرور گردانند حراست نمایند، پرورش دهند و بارور سازند.

بقیه در صفحه ۶۲

زمونر جمهوریت دنو پو افکار و په ریا کبښی

په هیواد کبښی د جمهوریت د نظام د اعلی میدول بختوری نیتی څخه دادی دوی هفتی تیری شوی او اوس مونږ دخپل نوی عصر دریم هفتی ته ورداخل شوی یو. په تیرو دوو هفتو کبښی مونږ له هر څه نه زیات خوشحالی او ویاړنو مظاهرو لیدل حقیقت هم دادی چه ددی لوی تاریخی پیښی سره هر ډول ویاړنی او خوشحالی تناسب لری.

ددی پیری یو غوره خصوصیت دادی چه احساساتو طوفان د فکر د پادنفوذ مخه نه نیسی بلکه فکری چه احساساتو ته لار ښودنه کوی او زمونږ خلک نیکمرغه دی چه د جمهوریت نوی نظام دخپلو خوشالیو به منطق و پوهول او زمونږ د ټولنی په قلمز کبښی دانوی څپه د فکر په ریا کبښی تجلیل او تجزیه کړه.

له کومه وخته چه جمهوریت د لومړی ځل د پاره د کتابونو د تعریفونو او تعبیرونو له چوکاټ نه راوتلی اود خلکو په ذهن نقش شوی اوبیانی ماهیت عملارا څرگند شوی دی د نړی بیلو ویلو ولسونو په دی لار کبښی ډیری قربانی ورکړی دی اود جمهوریت قیمت نی د بېول شویو وینو داندازو له مخی تعیین کړی دی.

له دغه ټکی څخه مو لږدا انتباه اخیستی شو چه زمونږ ملی لیبرشپ د تکامل یوی داسی لوری سر حلی ته رسیدلی چه په هیواد کبښی دیوی مدبرانه سپینی کودتا له عهدی څخه په بریالی توگه وواته.

زمونږ افغانانو دایو ملی او تاریخی خصلت دی چه په ډیرو سختو او ضیقو شرایطو کبښی هم خپل ملی لیبرشپ پاللی شی.

دهیروکو وړنده چه په ۱۹ پیری کبښی دوه ځله استعمار دملت ترستونی لاس ورساوه اود ملت دسر او نورو غړیو تر منځ یعنی درژیم او خلکو تر منځ سی را بڼه قطع کړه خودهمدغسی یو سخت اختناق په وختو کی هم زمونږ ملت دوزیر محمد اکبرخان اوغازی محمد جانخان غوندی ملی مشرانو او مبارزینو لیبرشپ د موفقیت درجی ته رسولی دی.

زمونږ د جمهوریت نظام مشران هیافه گمان ووجه په ډیر سخت اختناق کبښی ملی زعامت د تکامل مرحلی ته ورساوه اود ملت په مخ سی د نیکمرغی دروازه پرانستله او د نجات لاره ئی ورو ښودله.

دی لوی پیښی مونږ ته د افکارو نوی مبادی په لاس را کړل او اوس زمونږ خلک کولی شی چه په راتلونکی نیکمرغه ټولنه کبښی په فعاله او گامیاب توگه د ژوند کولو او په اجتماعی ژوند کبښی د ښی برخی اخستلو د پاره د فکر و کړی او یوازی په افکارو خان ستومانه نه کړی بلکه په ملی پروگرامونو کبښی چه ملی حکومت به ئی وخت په وخت اعلان کړی فعاله برخه واخلي.

جمهوری نظام د نوی ژوند لار ښوونکی دی او مونږ هغه وخت ددغه نظام ترسیوری لاندی ښه ژوند کولی شو چه خپل اخلاق او خدمتونه د جمهوریت د مترقی اصولو سره عیار کړی شو.

دهیواد پالو عناصرو څخه زمونږ هیله داده چه په خپلو زړونو کی د جمهوریت دیوی بلی کړی او د خپلو افکارو په مرکز کبښی د جمهوریت نظام حکومت جوړ کړی تر څو چه د هر فرد لاسونه او پیښی ژبه او سترگی د جمهوریت د مترقی اصولو په حکم وچلینی او په دی توگه ملت ته د واقعی خدمتونو جوگه شی.

صفحه ۶

- پشت ای مپها نگرد، هر وقت که داکتر نو کربوال نباشد بیادرت خودش سرمیبرها داکتری میکند.



جنجال تکسی

دیروز بمقام اینک بتوانم خود را به شما خانه برسانم و از دوست مریض عیادت کنم از تکسی استفاده کردم .
تکسی دیروز ابتدا پول زیادی از من خواست و بعد به مشکل او را واقعی ساختم تا ده افغانی کمتر از آنچه تقاضا میکرد از من بگیرد . چه میشود اگر مقام مربوط با تنظیم لایحه و با نصب تکسی میتر به اینگونه جنجال ها خاتمه بدهد .

محمد سرور غزنیوال

فکری بحال این خانه ها شود

من در شهر کهنه زندگی میکنم ، اگر چه خانه من هم آنقدر خوب نیست اما بهر حال خطر انهدام آن قعلا وجود ندارد ولی همسایه ما که مرد حقیری است و یک خانه شکست کرده دارد اگر دیوار خانه او سقوط نماید علاوه از ساکنین آن خانه خانه ما هم در معرض خطر خواهد بود ، به همسایه ما که پولی در بیضا نداشت انصافا چیزی گفته نمیتوانم ولی خوبست مقام مربوطه درین قسمت توجیهی نموده خانه هایی را که در معرض خطر انهدام قرار دارد تخریب و به صاحب آن جای دیگر در نقل و بکیرد و یا در ساختمان خانه اش کمک بکند .
نحب الله ستاری

حالا دیگر باید جدا تو چه شود؟

مرجه تذکر این مطلب اضافی می نماید ولی بغافل از آغاز یک زندگی نوین در کشور ما وبغافل اینکه درین مرحله حساس بیش از هر وقت دیگر زمینه اصلاحات فراهم شده این مطلب را برای بازدیدگر تذکر میدهم . امید است مقامات مربوطه در زمینه توجه و از مشکلات مردم بگاهد .
در بسیاری از مناطق شهر بس های شهری حتی بفاصله نیم ساعت یکی پی دیگر حرکت میکنند و بس در ایستگاه آخری هرلین ساعت منتظر می ماند در حالیکه اگر پروگرام جدیدی برای شان تنظیم شود همان تعداد بس برای همان لین در صور تیکه تحرك بیشتر ایجاد گردد کافی خواهد بود . مشکل در اینجا ست که بس ها را بعد ساعتها به استراحت و امیدارند .
غلام علی شکوری

چرا چنین میکنند ؟

باوجودیکه معاش من به سختی مخارجم را کفایت میکند و نام خدا بیرو بار خانه مازید است باز هم زلم از بعضی اضافه خرجی ها دست بردار نیست و شاید آسایلی سیالی و شریکی را در نظر بگیرد ، حالا مرا محکم گرفته که حتما باید درسالگره غلام نقشند پسرم دوهزار افغانی مصرف کنم ، شما که همیشه کمز خدمت برای تنویر مردم بسته اید لطفا این مطلب را در مجله چاپ کنید تا اینگونه زنان متوجه اعمال خود شده کاری نکنند که از آن اقتصاد فامیلی برهم بخورد .
غلام صلندر مزاری

نه جنگ نه صلح !!

در شرق میانه

نویسنده محمد بشیر رفیق .

سادات معتقد است جزا راه جنگ

نمیشود سرزمین های اشغالی را آزاد کرد!

دارد . و بقول سادات رئیس جمهوری مصر که در نطق اخیر خویش اظهار داشت :

«جنگ در شرق میانه برای رهایی سرزمین های اشغالی امری اجتناب ناپذیر میباشد»

در مذاکرات نکین و برژنف نیز موضوع شرق میانه ستون اساسی مذاکرات و تشکیل

نمی داد زیرا شاید این دو قدرت بزرگ قبلا درین باره به تفاهم رسیده باشند .

حالا برای عرب ها دوره باقی مانده است راه اول اتحاد کامل و بسیج کردن تمام نیروهای

چنانکه انتظار میرفت این فیصله نامه با ویتوی ایالات متحده مواجه گردید و از مذاکرات شورای امنیت مانند گذشته نتیجه بدست نیامد .

ناظران سیاسی از آغاز می دانستند که با حمایت بیگیر ایالات متحده امریکا مذاکرات

شورای امنیت موسسه ملل متحد بر نتیجه خواهد ماند . جمهوری عربی مصر نیز نتیجه

مباحثات شورای امنیت را در قضیه شرق میانه از آغاز می دانست ولی عقیده داشت که درین

شورای امنیت موسسه ملل متحد در دور مذاکرات خود پیرا مون بحران شرق میانه نتوانست به نتیجه مطلوب برسد .

اساسا وقتی فرار شد ملاقات ریچارد نیکسن ، لیونید برژنف مطابق پروگرام

معینه دور از سایه اقتضای واتر گیت صورت بگیرد سادات رئیس جمهوری عربی

مصر خواست یکبار دیگر موضوع شرق میانه در شورای امنیت ملل متحد مورد

بحث قرار بگیرد تا دول بزرگ درین اورگان موسسه ملل متحد پیرامون این معضله جهانی به بحث بپردازند .

در مرحله اول مذاکرات شورای امنیت نمایندگان دول عربی و اسرائیل به مباحثات

مطلوب پرداختند و بدون اینکه این مذاکرات به نتیجه مطلوب برسد بحث درین موضوع

به دور دیگر معطل شد ، درین دور نمایندگان کشور های بیطرف مسوده پیشنهادی را

ترتیب کردند که با اساس آن باید اسرائیل مطابق فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷

از تمام سرزمین های اشغالی در قلمرو عرب ها خارج گردد تا راه برای صلح باز شود و مذاکرات اساسی پیرامون صلح آغاز شود اما

موقع بحث درین مورد لا اقل این حسرت را خواهد داشت که یکبار دیگر توجه ملل جهان به این بحران بزرگ جلب خواهد شد .

ایالات متحده امریکا قبل از آغاز مباحثات در شورای امنیت پیرامون بحران شرق میانه

این مباحثات را غیر لازمی و انسود میکرد و نماینده امریکا در شورای امنیت حتی تهدید

کرده بود که شاید بحث جدید در پیرامون این بحران اساسا ارزش فیصله نامه ۲۲

نوامبر را که امریکا و اسرائیل آن را قبول

کرده اند از بین ببرد .

با این وصف ویتوی ایالات متحده امریکا در قبال فیصله نامه کشور های غیر منسلک

در شورای امنیت امر بیش بینی شده بود .

با آنچه گفته آمد قضیه شرق میانه همانطور لاینحل باقی مانده و اوضاع در آنجا درازگو

لجاعت اسرائیل چنان تشویش انگیز است که همیشه خطر اشتعال یک جنگ دیگر وجود



شان به مقابل دشمن مشترک میباشد که درین راه نفت بحیث یک عنصر و عامل بزرگ میتواند نقش مؤثری در انعطاف پذیری سیاست امریکا

داشته باشد زیرا جهان از حالا کمبود انرژی را احساس میکند و احتیاج روز افزون ایالات

متحده به این ماده می تواند عرب ها را به این وادارد که ازین عنصر برای به ثمر رسیدن

مطالب خود حد اعظم استفاده را بکنند ولی این امر مستلزم آن است که عربستان سعودی

بیش از هر کشور دیگر درین مورد بر امریکا فشار وارد آورد .

اگر عرب ها درین مورد به توافق نرسند راه دوم جز جنگ نیست و این جنگ که باید آنرا

برای عرب ها جنگ سرنوشت نامید باید با تعقل و تدبیر های فراوان صورت بگیرد که البته

این کار وقت میخواهد ، لهذا تا به ثمر رسیدن

یکی ازین دو عجلاناً حالت نه جنگ و نه صلح

که سراسر به نفع اسرائیل و به زیان عرب ها است در شرق میانه عربی دوام خواهد یافت .



انور السادات

اسلام و زندگی

فضل من الله فضلی

دین یک ضرورت است

چه کسی میتواند به عهده گیرد و از انقراض نسل هم تنها به این شکل نیست که اصل نژاد انسانی از بین برود بلکه خطرناکترین شکل آن انقراض معنوی آن است و انسان این هردو جنبه یعنی حفظ صوری و حفظ معنوی نسل را به عهده گرفته است. در قسمت بقای ظاهری آن هدایت فرموده که چگونه باید نسل به وجود آید تولد و تا سل تحت چگونه شرایطی صورت گیرد و از چه نوع مفسرات برای وقایع آن از مفسرین و حفظ صحت آن پیروی شود و در مورد بقای معنوی آن دستاویز اخلاقی و وجدانی را وضع کرده که متکفل صلاح و تکذیب اخلاقی آن میگردد و زمینه را برای قبول مبادی عالی و ملکات فاضل انسانی برای آن آماده میگردد.

ارزش ها و مبادی اسلامی را میتوان به نکات فوق الذکر خلاصه کرد و به ملاحظه آن میتوان گفت ادعای آنکه باز بین رفتن مبادی دینی همه چیز از میان میرود یک ادعای بجا زمین منقرض شود وظیفه خلافت زمین را است.

کمال شینواری

به اسلام کنشی دجهوریت نظام

خرنگه چه پول بشر دیوه دلار دیوی اود رئیس القوم خادمه حقیقی مصداق مور اولاد او دیوه نسل شخندی نو طبیعت و اوستی

ابا بکر صدیق «رض» خلافت دها کلو وروسته پخبله وینا کنشی داسی وروسل دای خلکو ره چه تاسویه خلاف و منظم نو زوتر تاسو بهترنیم که مانبه کول کومکیان می شی او که بدمی کول مخه مرو نیسی ریتیا ویل امانت دی او دروغ ویل خیانت دی آبابکر صدیق «رض» داسلام دیر مختک په لار کنشی دغان او مال نه نیروو او مرخه پی دمسلمانانو د آرامی لپاره وقف کری و. دصنر پین خطاب روایات دی. مودته رسول اکرم «ص» امر و کچه خیل مال خیرات کری نو قصد می وکر چه نن باید دآبابکر صدیق نه مخکنشی او پیش قسم شم نوامد رسول اکرم «ص» حضورته یوخه مال راو و. رسول اکرم «ص» و فرماییل په کور کنشی دی شخشی پر بنود عرض می وکر دی ترخ کنشی آبابکر صدیق «رض» هم خیل مال تقدیم کریو رسول اکرم «ص» و پوخته چه په کور کنشی دی شخشی پر پیرینی دی او که نه هغه په خواب کنشی عرض وکر چه :

خدا «ج» او رسول «ص» می پریشودل. عمر فاروق «رض» وایی ما په دی وخت کنشی اقرار وکر چه آبابکر سره «خوگ سیالی او رقابت نشی کولی».

پاتی په ۶۲ مخ

خدا «ج» او رسول «ص» می پریشودل. عمر فاروق «رض» وایی ما په دی وخت کنشی اقرار وکر چه آبابکر سره «خوگ سیالی او رقابت نشی کولی».

اینکه علاقه به خود در فطرت انسان نهفته است و اسلام هم یک دین فطری است که اقتضاء مثبت فطرت را تأیید میکند دوم اینکه خودشناسی حیثیت یک جزء از اجزای اجتماع را دارد که باز هم منجبت یک وجود اجتماعی بایست برای بقای خود بگو شد اسلام این غریزه را نیز بدرستی تنظیم کرده و به انسان حق داده و حتی او را مکلف نموده که وسایل بقای خودش را تأمین کند اما نه به قسمی که بقای او به فانی دیگران بیانجامد زیرا دیگران هم به نوبه خود حق دفاع از نفس و تأمین وسایل بقای خود را دارند و اسلام تنها وظیفه رهبری و تأمین سعادت یکویا چند طبقه و افراد محدود را به عهده ندارد بلکه ساحه هدایت و اهداف آن شامل کافه بشریت است.

در عین حال موضوع حفظ نسل نیز از نیازمندی های اساسی جهان بشریت است به جهت اینکه اگر نسل انسان از روی زمین منقرض شود وظیفه خلافت زمین را است.

ما ادعا میکنیم که اسلام در همه موارد انسان را رهبری میکند یک ادعای بدون دلیل نیست ، ما ملاحظه میکنیم که اسلام در مرحله اول عقیده انسان را طرف بر رسی قرار می دهد و او را به دانش مفکوره سالم، عقیده پاک و غیر متزلزل دعوت میکند و این عقیده را در مرحله اول بصورت یک مفکوره خدایی و ماوراء الطبیعت به وی تلقین میکنند تا نشود قبل از آنکه عقل و دانش او رهبری گردد و بدرجه بختگی و کمال برسد و صلاحیت قضاوت یابد درباره موضوع عقیده قضاوت کند و از اثر نارسایی دچار اشتبا و تردد نشود و وقتی عقیده مطابق هدایات اسلامی عیار شد عقل را طرف توجه قرار میداد و به وی توصیه میکند که نباید این استعداد معنوی یعنی عقل را تا مل بگذارد بلکه باید در بر تو دانش و کسب علم و فضیلت به آن نیرو بخشد و تا حدی نیرو بخشد که صلاحیت قضاوت یابد و به انسان بصورت مطلق اجازه نمیدهد که ما هم به دانش و تعقل خود قناعت کند و بیشتر از آنچه دارد نخواهد و این اصل از توصیه چوبی اسلام بتحصیل دانش از گهواره تا گوربستر است آشکار میگردد که منظور از آن رسا نیدن موهبه عقل به هر حد کمال است تا نجات دهنده انسان دچار خطر ها ، لغزشها و اشتبا هائی نشود که به موقف و کرامت ذاتی او صدمه میرساند.

موضوع مال نیز در اسلام ارزش ممتازی دارد که حتی در قرآن به کلمه (خیر) تعبیر گردیده (وانه لعب الخیر الشدید) یعنی انسان بدرستی سخت دوستو خیر (مال) است و این ارزش که اسلام برای مال و ثروت قایل گردیده بی چایست زیرا مال سبب بقای زندگی بشر است و بقای زندگی بشر موجب عمران زمین است و همانطور که خلافت او در روی زمین از جانب خداوند مقتضی است و بنابه همین نکته است که اسلام بادر نظر داشت محبت و علاقه شدیدی که انسان بصورت طبیعی به مال دارد و او را این میدان تنها وایی سروسامان نگذاشته تا نشود علاقه افراطی او به ثروت و مال موجب انحراف غرایزش از راه راست و در نتیجه سبب ایجاد نظر و اختلال در جامعه انسانی گردد و تصادم منافع و برخورد آرزو ها آراءش و راحت را از اجتماع دور سازد و مردم را طوری به خود مشغول گرداند که موقعی برای اعمار زمین که از وظایف اساسی آنها است نیابند.

طوری که اجمالا متذکر شدیم انسان در پهلوی همه وظایفی که دارد به حفظ و حمایت خودش هم نیاز مند است از دو نگاه یکی

انسان در جهان موجود است موفق برجسته و ممتازی دارد بنا برداشتن امتیاز عقل و دانش و استعداد معنوی است که سایر موجودات بادر نظر داشت اینکه انسان همیشه در معرض خطر احساسات و خواهش های نفسی قرار دارد به پایه او رسیده نمی تواند بزرگترین موفقیت انسان در این است که این احساسات را به نیروی تعقل و در پرتو هدایات آسمانی تحت اداره حق قرار دهد و حتی می توان گفت اگر این صفت یعنی کنترل غرایز در انسان وجود نداشته باشد کرامت و امتیاز خود را از دست میدهد.

هدایات دینی و به خصوص دین مقدس اسلام این صفت را بشکل معتدل و متعادل وجود انسان تأمین و تنظیم میکند و به همین اساس این ادعا بجاست که گفته اند دور شدن سلطه دین از یک جامعه با دور شدن و از بین رفتن موجودیت آن جامعه مترادف است.

این قضاوت و فیصله تنها متکی بر مزایای متافیزیکی دین و نتایج اخروی آن نیست بلکه علاقه بشر به حیات سعادت مند چه در ساحه فردی و چه در ساحه اجتماعی انسان را به این قضاوت مجبور میسازد ، زیرا هیچ قانون و مقرراتی نمیتواند این سعادت را به اندازه دین تنظیم کند ، و به قسمی که قابل تعریف و تبدیل نبوده برای همه مایه راحت و اطمینان خاطر شده بتواند.

اسلام بصورت عام حفظ پنج چیز را برای انسان تضمین میکند او را در تعدیل و تهذیب آن رهبری می نماید.

انسان بصورت طبیعی به ضرورت های ذیل نیاز مند است عقیده عقل ، مال ، نفس و نسل یعنی در این امور پنجگانه نیاز مند رهبری و توجیه است و باید این همزاد را خالی از هرگونه عوامل منفی در دسترس داشته باشد زیرا ادامه زندگی فردی و اجتماعی او بدون آن امکان ندارد انسان بدون عقیده بدون عقل و بدون مال نمیتواند زنده باشد ، همچنان نفس و طبیعت انسان و نسل انسان برای او یک امر بیگانه و یابی ارزش نیست که در باره آن بی اعتنا مانده بتواند.

گنجینه هادر کوچه ها...

پنجهزار کتاب بادست خالی !!



مدخل کتابخانه مولانا فیضانی

پشتو بوده همه و همه دارای سوزده های علمی - اخلاقی اجتماعی و دینی میباشد .
پنجاهی فیضانی !

نگفتید که در تاسیس این کتابخانه تنها خود تان نقش داشتید و یا کسی دیگر هم سهم گرفته است .

خیر اگر خود ستانی نشود باید بگویم که سهم بارز از خودم بوده اما در همین اواخر عده یی از اشخاص علم دوست چند جلد کتابی آورده و آن را طور عاریت به کتابخانه سپردند که ما آن را با تشکر پذیر فیم و هر زمانیکه خواسته باشند باز هم مالک کتب خود هستند چه کتابها نه دفتر جمع کتب دارد کتاب هر کس را به نامش در آن قید نموده و رسید برایشان می دهد .



ازین کتابخانه اشخاصیکه می خواهند درمسایل دینی معلومات حاصل کنند استفاده بیشتری نمایند

مأمورین و سایر اشخاصیکه آرزو دارند کم از کم در علم دین چیزی بفهمند دست به تاسیس این کتابخانه زدیم .

مولانا فیضانی به سخنان خود چنین ادامه میدهد:
چون در این اواخر دیده می شود یکمده جوانان کشورما بیشتر ذوق مطالعه و تحقیق در علوم مختلف را دارند و ضمناً در میان خود شان مناقشه هایی صورت میگیرد که ایجاب می نماید معلومات شان در همه مأمور بالاختصاص در علم دین ناقص نباشد لهذا این امر نیز انگیزه ایجاد این کتابخانه بوده می تواند . خوشبختانه ما توانستیم در طول کمتر از سه سال توجه عده زیادی از جوانان را به مطالعه و تحقیق در علم دین جلب نمایم .

فیضانی لحظه یی مکث می نماید و بساز حرفش را دنبال میکند

بصورت عام اگر بگویم روی برافشته بنابر اوامر اگید قرآن کریم واحادیث نبوی «ص» باید هر فرد با اندازه توان خود در تنویر اذهان عامه مسلمانان و همه اولاد بشر سعی بلیغ بخرج دهد که ما بنا بر تا بید این اصل عمده و بزرگ به این خدمت اجتماعی عمل دست زدیم و اما باید تذکر داده شود که نه تنها من بلکه همه مسلمانان چیز فیم و سرمایه داران بالایشان قرض گردانیده شده تا بقدر توان در ترویج علم و معرفت مخصوصاً در علم دین از هیچگونه ایثار و فداکاری شانه خالی نکنند .

مفتم داشته های فرهنگی تان در این کتابخانه چیست ؟

مولانا فیضانی نگامی به کتاب هایش انداخته میگوید

- چیزی کم پنج هزار جلد کتاب درین کتابخانه داریم که بزبانهای عربی سدری و

مولانا عطاوالله فیضانی یکی از علمای دینی کشور که مدتی رادر چار چوب معروف در پستهای معلمی و سر معلمی سپری نموده کتابخانه یی دارد که تقریباً پنج هزار جلد کتاب متداوله دینی ، اجتماعی ، اخلاقی و غیره در آن وجود دارد .

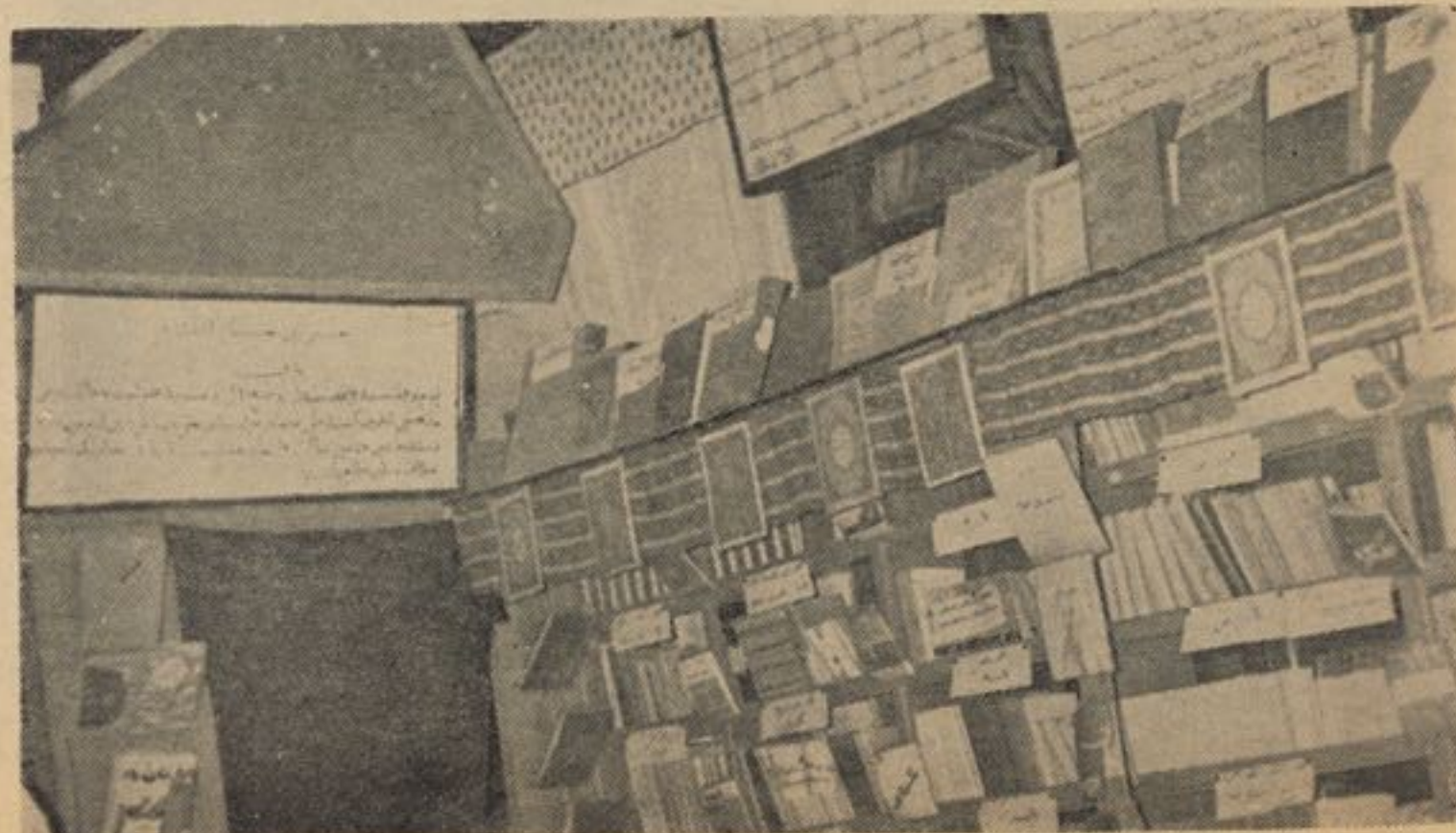
اگرچه این کتابخانه شخصی است اما در همین حالت ابتدا یی از نگاه کمیت و کیفیت میشود آنرا مجهز گفت ، بدین جهت خواستم بخاطر مطالعه چگو نگر آن و نیز بخاطر تشویق دیگران در تاسیس همچو موسسات فرهنگی راپور یی از کتابخانه موصوف تهیه و تقدیم خواهند گان نمایم .

خوب پنجاهی فیضانی !
می خواهم بفهمم انگیزه اصلی ایجاد این کتابخانه نزد شما چه بوده ؟

سوالی جالبی نمودید . و باید هم اولتر
از همه در مورد اینکه کتابخانه ما چگونه به وجود آمدو هدف از تاسیس آن چه بوده سوال میکردید ، فکر میکنم اگر به اصل موضوع داخل شوید بهتر است !

خوب باید بگویم که اولتر از همه چیزیکه باعث تاسیس این کتابخانه گردید این است که : یکمده جوانان که به مساجد و مدرسه های شخصی به تحصیل علوم دینی می پردازند به این مطلب را بخوبی میدانم که آنها به چه مشکلاتی می توانند یکجمله کتاب مورد ضرورت خود را بدست آرند و راستش کسی هم به حالشان آتقدیر توجه ندارد . اکنون کتابخانه ما برای مدرسان محترم و شاگردان از هر کجایی که باشند حاضر است کتب طرف احتیاج شان را بطور عاریت البته تحت شرایط خیلی ساده به دسترس آنها بگذارد .

همچنان به خاطر ارتقای سوبه متعلمان و محصلان در علوم دینی و کمک با یک عده



درین کتابخانه در حدود پنج هزار جلد کتاب گرد آوری شده و در نظر است به تعداد کتابهای آن افزوده شود .
شماره ۲۰

مفتم :
شما پول اینهمه کتب را از کجا بدست آوردید ؟

فیضانی در جواب بمن گفت :
بمن تجارت هم میکنم که سا زو برگشت این کتابخانه را از همان طریق بدست آوردم . البته تجارت در داخل کشور صورت میگیرد . شکر غنی هستم ، و خواستم تا سرمایه مادی را در خدمت معنویات بکار اندازم تا باشد از آن اشخاص دیگر نیز تا انداز . مستفید گردد .

علاوه از صاحب امتیاز این کتابخانه سه نفر دیگر بنا بهای کتابدار آمر کتابخانه و یکسفر مفتشی که همه از اقارب موسس کتابخانه هستند درین موسسه اشتغال ام شده اند .

محل کتابخانه اصلاً از ملحقات مسجد جامع پل خشتی بوده که مدتی پیشکل مخروبه یی باقی مانده بود اما پنجاهی فیضانی به ائردر خواست و اجازه مقامات مسؤول آنرا ترمیم نموده در سال ۱۳۵۱ کتابخانه اشرا به آنجا نقل داده است .

بقیه در صفحه ۵۷

در کارگاه استاد سیف

- از یک نوع سنگ و یک نوع گیاه کوهی
- ظرف‌های شیشه‌یی میسازند.
- سیف‌الله شیشه‌ساز ادعا میکند که شیشه‌های
- ناشکن او به اندازه ظروف ناشکن خارجی
- مقاومت دارد.
- و یک ((امبیق)) برای لایه راتواری، داوطلبانه
- ساخت و چهار صد افغانی دستمزد گرفت



صنایع محلی هرچه باشد، به هر-
پیما نه بی که برسد در هر کنج و
کنار مملکت که تولید گردد بالاخره
و لو کو چک و نا چیز به نظر برسد
باز هم قابل قدر است. چه آنها
توسط دستان هموطنان ما و با ساده-
ترین و سایل ساخته میشود.
باید این صنعت کاران تشویق
شوند و زمینه انکشاف صنعت آنها
فراهم گردد.

در گوشه سرای مخرو به بی در
چهار راهی صدارت اتاق سیاه و دود
زده جلب نظر میکند که ذرین روز-
های داغ تا بستان از بامداد تا شام
شعله های آتش در آن زبانه می-
کشد.

در وسط اتاق کوره کو چک و گلی
است که بیننده در نگاه اول فکر
میکند توده یی سنگ و گل را بالای
هم ریخته اند، اما در حقیقت چنین
نیست این کوره کوچک ساختمانی
عجیب و پیچیده یی دارد که همه
روژه بیش از ده ساعت در آن آتش
زبانه می کشد.

این اتاق دستگاه شیشه سازی

این ظرف های مختلف شیشه یی
محصول کار استاد سیف شیشه ساز
است.

سیف بایک سیخ و مقداری آتش میتواند با هنر انگشتان خود ظروف شیشه‌ای بوجود آورد

شیشه‌ساز

خاکستر آلود ش عرق پیشانی خود را پاک میکند، بعد میگو ید: مخلوط پو در سنگ و شیر خشکیده «اشقار» را در کاسه های مخصوص که درین داش ساخته ایم، میریزیم و به این ترتیب مواد شیشه سازی ما تهیه میشود.

سپس در حدود بیش از یکساعت داش را حرارت میدهم تا مواد مذکور ذوب گردد، از مواد ذوب شده میتواند هر نوع ظروف شیشه‌ای ساخته شود.

گرمی اتاق لحظه به لحظه بیشتر میشود، عرق پیرا هنم را تر ساخته و حرارت آزارم میدهد. از سیف الله میخواهم تا دقایقی در بیرون دستگا همش با من صحبت کند. کمی به سوی کوره داش مینگرد، شاگردش چوب را تکتک در کام شعله های آتش می اندازد، می بینم جوان شیشه ساز نمیخواهد از کوره اش دور شود چیزی نمی گویم، در گوشه ای می ایستم و به تماشا می پردازم.

سیف الله از هرات است و با همان لهجه شیرین هراتی صحبت میکند اما در تمام مدت دستا نش فلزی و چوب کوتاهی فعالیت میکند.

با هر حرکت دست خود مقداری شیشه مذاب را در نوک نی فلزی اش بر میدارد، بعد از شکاف نی به آن میدمد و آنگاه است که با سرعت دستا نش حرکات عجیب میکند،

شیشه مذاب در نوک نی شکل می گیرد، پستی و بلندی پیدا میکند و بصورت گیلان، بوتل، شمع دانی، قند دانی و سایر ظروف دلخواهش در می آید.

از تماشای دستا نش این جوان احساس سرور می کنم چون می بینم هموطنان ما بدون قالب و ماشین های عظیم، بدون کارخانه های



که در بعضی رودخانه های کشور فراوان یافت میشود و ما آن را بنام سنگ «چقماق» یاد میکنیم شیشه میسازیم.

کمی تعجب میکنم، او پیشتر توضیح میدهد:



استاد سیف الله درکار گاهش

ما این سنگهارا جمع آوری و بصورت پو در در می آوریم و بعد با شیر خشکیده یکنوع گیاه کوهی که «اشقار» میگویند مخلوط می کنیم.

سیف الله با انگشتان سیاه و

است دستگاه شیشه سازان محلی ما، شیشه سازی که به کمک نی فلزی و مقداری آتش، از سنگ ظروف شیشه‌ای می سازند.

سیف الله، جوان لاغر اندام و قد بلندی است که چهره استخوانی اش را حرارت مداوم آتش تیره ساخته و داغ های چپک بصورت او شکل خاصی بخشیده است.

کمی بسوی دست های او می نگریم این دستا نش با سرعت عجیبی بایک سیخ فلزی داخل کوره آتش بازی میکند.

هوای بیرون اتاق گرم است و انسان ناچار میشود به سایه پناه ببرد، اما داخل، نزدیک دستگاه گرمای خفگان آور و کشنده ای است. آتش با شعله های خوش رنگ خود چهره این صنعت کار جوان را روشن ساخته، قطرات عرق از سر و رویش تکتک بر زمین می چکد و یکدم، خشک و نابود میشود.

او یک شیشه ساز محلی است، شیشه سازی که عده آن ها در کشور ما از شمار انگشتان هم تجاوز نمیکنند.

او میگو ید: ما از یک نوع سنگ

کوره شیشه سازی

بزرگ و دستگاه های عریض و طویل، بایک سیخ و مقداری آتش میتواند ظروف شیشه‌ای را با هنر انگشتان خود بوجود آورند.

شیشه های رنگا رنگ، ظروف کوچک و بزرگ و بالاخره تکه های شیشه در گوشه و کنار این اتاق دود زده و تاریک برای هر بیننده دلچسپ و تماشا بیست.

لحظه ای بعد با این جوان شیشه ساز در سایه دیوار مخرو به یی نشسته ام، او گفتنی های زیادی دارد، از هر جا و هر چیز سخن می گوید، از پیشه اش، از زندگی اش، از تلخی ها و شیرینی های روزگارش گفتگو میکند.

سیف الله میگو ید: من سر مایه ندارم، پولی اندوخته ندارم. تا چندی قبل سنگ های مورد ضرورت را میتوانستم تهیه کنم اما حالا اینکار را نمی توانم، برای اینکه بریشان و بیکار مانم، شیشه شکسته های خارجی را از بازارها جمع آوری کرده نخست میشویم، بعد آنها را از نگاه جنسیت از هم تفکیک مینمایم و در بین کوره میریزیم.

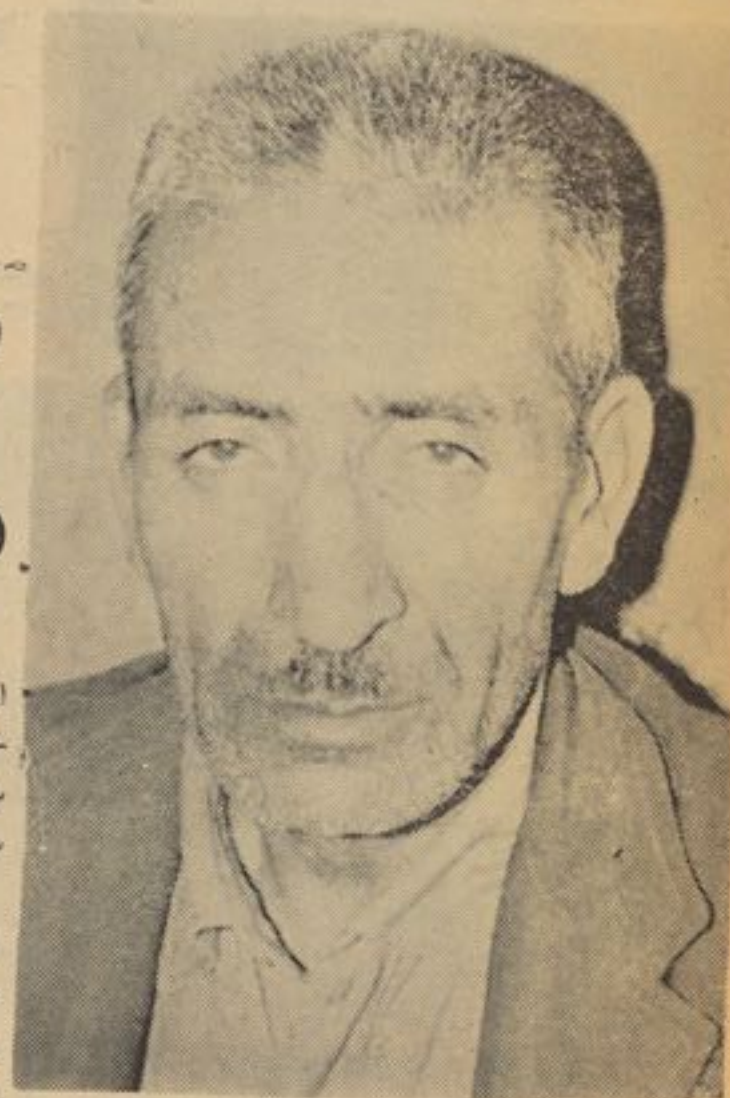
این دستگاه کوچک من سه کاسه

بقیه در صفحه ۵۸

پنجاه و سه سال در

● کودکان قد و نیم قد مرحوم غازی طببله نواز در کنار کای شان بصری بر نه

● لاله مستان: نمیخواهم فرزندان من موسیقی را پیشه اصلی خود قرار بدهند



و حویلی آن به وسعت سه متر مربع تو سط زینه های قدیمی و فر سوده به خانه های نشیمن وصل میگردد. خانه اش مثل همه خانه های خرابات و شهر کهنه، قدیمی و گلسر است. درون خانه ایکه لاله مستان را در آن ملاقات کردم با شطر نجر کهنه و ژو لیده ای فرش شده رخت خواب پینه پری در گوشه اتاق بنظر میرسید. در دیوار اتاق «سا رنگ

دلستر دیپها و محرو میت ها یش می توان امیدی را در چهره او خواند. آن مرد هنر سازنگ نوازی را از مرحوم استاد قاسم آموخته است. چشمان گو در فته او که نمو داری از رنج ها و مشقت های فراوان زندگیش است در چهره او میدرخشد و آهسته باز و بسته میشود. منزلی که لاله مستان در آن زندگی میکند صرف سه اتاق دارد

لاله مستان سازنگی، چهره د یگری از هنر مندان (کوچه هنر) و یسا خرابات کابل است که از پنجاه و سه سال به اینطرف در خدمت هنر و سر گرمی هموطنان قرار دارد. مستان دارای قد متوسط و چهره استخوانی است که اکنون شصت و سه سال عمر را پشت سر گذاشته و دیگر خیلی ضعیف شده است. اما مانند سایر آدم های زنده دل با تمام



لاله مستان خودش سازنگی را از استاد قاسم مرحوم آموخته است

هنرمند با عاطفه ای که همیشه به برادرزاده‌هایش کمک میکند و در پرورش آنان سعی مینماید

پای سارنگ



اوبا اطفال مرحوم غازی برادرش زندگی میکند

جمع و جور نموده گفتارش را اینطور دنبال کرد.

مرگه بیجا نه میروم در بازگشت از اینکه چشم اطفال برادر مرحوم بدرج دوخته میباید شد، حتماً با خود چیزی آورم و برایشان میدهم... آخر آنها هم زمانی پدر داشتند و بهمین ترتیب منتظر پدر میماندند. تا چیزی از پدر دریافت نمایند.

لاله در حالیکه اشک چشمانش بخوبی مشهود بود رو بطرف طفلک سرو پا برهنه بیکه دهن دروازه چهارزانو نشسته بود اشاره کرده و او را نزدیک طلبید. طفلک ازین بقیه در صفحه ۵۷

چشمانش بنقطه پی میخکوب شد. سپس ما نند اینکه در خواب بیکه خورده باشد تکان خورده افزود:
- ما چیزی گفتین صا حب.
- بلی گفتم آیا کسی و یا کد ام
مر جعی ...

لاله فوراً میان سخنم دوید و افزود:

- جز در بار خداوند دیگر چه کسی میتواند با در ماندگان کمکی را انجام دهد...

من خودم! اگر راست بگو یسم خودم نمیتوانم حتی طور متوسط بسر و صورت زندگی خود برسم پس چسان میتوانم بحال شان مدد کار باشم. اگر بخاطر داشته باشم با شید ضرب المثلی است که می گویند:

«از کاسه پر میریزد»

تأثرش با تذکار این مطالب جان میگرفت. من خواستم تا موضوع صحبت را تغییر بدهم ولی قبل از آنکه سوالاتی مطرح نمایم خود را در کناری دیواری که نشسته بود



یگانه همراز و هم صحبت اوسار نگش است

ویرا نمایندگی میکرد پر سیدم که آیا بازماندگان (غازی) در چه شرا یطی زندگی میکنند.

لاله آه عمیقی کشیده افزود:

- حالا او لاد های قد و نیم قد غازی درست مانند (یتیمان) اند. آنها پس از مرگ پدر چندی ازین منزل بیرون شدند. مگر چون دیدم که نمیتوانم دیگر دوری شان را تحمل کنم ناچار رفتم آنها را و پس آوردم البته هدف اصلی ام ازین حرکت آن بود که اگر گر سینه هم میماند در تحت سقف خانه خود شان زندگی نمایند.

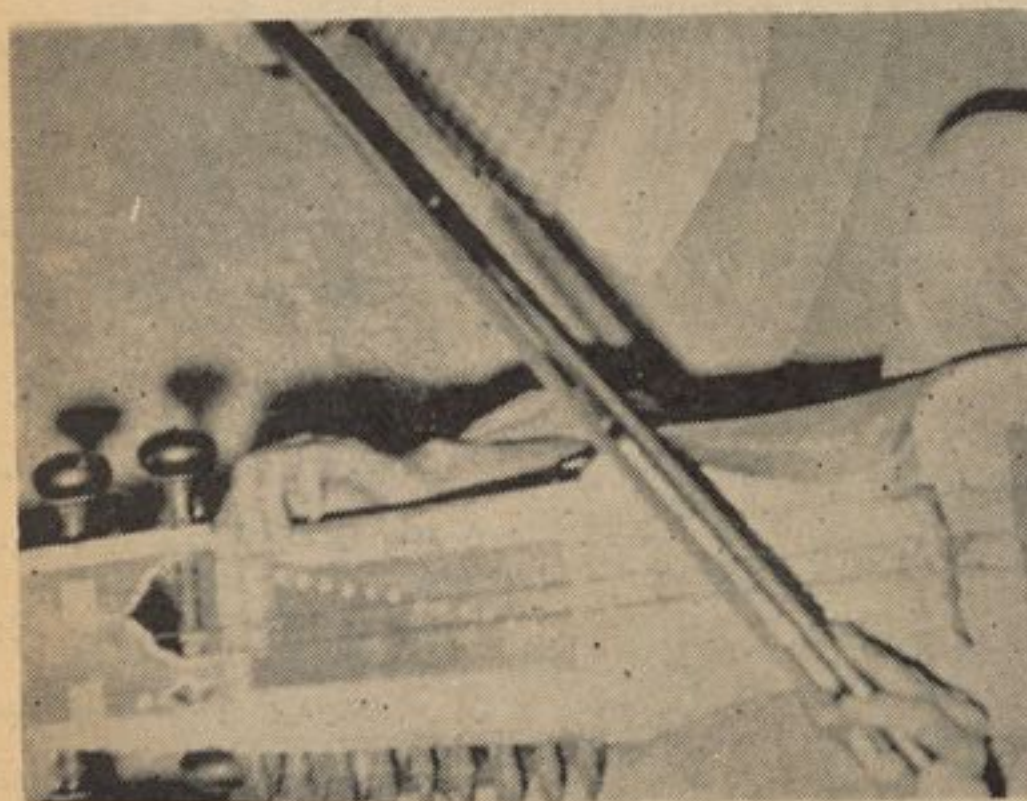
خوب آیا کسی و یا مر جعی است که باین اطفال قد و نیم قد کمکی را برادارد.

لاله لحظه بفکر فرو رفته و

بایگانه همراز و هم صحبت و ی بچشم میخورد. سارنگی که شریک غم ها و شادیهای او میباشد و با گذشت زمان همچنان یار و همراه او بوده. این منزل کهنه و قدیمی با تمام غیر صحتی بودن و تاریک بودن آن که هر لحظه بیم انهدام آن میرود، متعلق به دو برادر است. یکی لاله مستان و دیگری هنرمند فقید (غازی طبله نواز) که زمانی با رادیو افغانستان همکاری داشت و در حادثه و حشتناک تروا فیکو راه کابل چاریکار همراه با شیدا و پسرش برحمت حق پیوست و تا حال خراباتیان و سایر هنر دوستان این ترازیدی را فراموش نکرده اند.

از لاله مستان که طرز گفتار و حرکات که در چشمانش رنج عمیق

شماره ۲۰



باغبان

مدتها قبل، باغ خاره و فرا مو ش باره آب به لغزیدن و غریدن افتاد، شده بی را بوی سپردند تا دست سبزه ها نقاب سیاه از چهره گرفتند به آبادی آن بزنند. دید سبزه ها خشکیده و درختان تشنه لب انداما مجاری آب بسته است. خیا با آنها درهم شکسته و دیوارها در حال فرو افتادن اند...

بیاد آورد که این باغ در روزگار باستان به جها نیا ن میوه میداد چار راه بر خورد مد نیت های بزرگ بود و سر افتخار درختان حاصلش بکبکشان میرسید. آنها در مجرای رود های کوچک و بزرگش میگریزند و عقابها قدرت پرواز شان را در ارتفاعات پر برف آن، می باختند و خیلی خیلی چیزهای دیگر.

با دلی پر آرزو برای آبادی این فرا مو شکده جهان، آستین بر زد و این مسؤو لیت بزرگ را بد و ن ابزار آلات کار در ست، پذیرفت. خیابانها را تمدید کرد، دورترین نقاط باغ را بهمد یگر متصل ساخت. در بستر خشك جو ها و نهان هادگر

وی باری از کنار دیوار باغ میگذشت او لتر از همه درختان خشکیده را تجدید کند و بعد به سر سبزی زرخته دیوار شکسته نگاهش تا فراسوی دیگر باغ کشیده شد. نازو ها زرد شده، نستر نها خشکیده، خیا بانها در لعا فی از علفهای هرزه و وحشی رو پنهان کرده، بجای چهچه عندلیبهای مست و بلبلان خوش الحان، مشتی پر نده نا آشنا بدرد عشق و دوستی، آشیان کرده، گلها را یکایک بامنقار خود می چینند و میوه ها را قبل از رسیدن بزمین می ریزند و برای ابراز شاد کامی ازین خرابکاری قار قار می کنند.

این مظهری تلخ و نا گوار از عدم علاقه آنانی بود که باید تمام سهم خود را صرف پا سداری ازین باغ میکردند. اشك در چشمها نش درخشیدن گرفت. فکر کرد هنوز فرصت برای احیای مجدد این باغ باقیست. هنوز میشود از فرار آبیکه اندك اندك بستر خود را بباغ دیگری می کشید، جلوگیری کرد. تصمیم خود را گرفت. با ید نسیم گوا را از دره ها و دشتها بوزیدن در آمد... گلها دگر باره بسوی مردم لبخند زدند و موجی از شادی و اطمینان، آرزو های بیشمار باغبان را در خود گرفت. - دیگر بیم و پرانی دگر با ر باغ و لغزیدن بستر رودخانه از بین رفته بود... باغبان لبخند زنان به افق روشن آینده، نگاه میکرد.

د بایسکل سپر لې د طبیعت په غیر کښې

سگرت خکول منع دی !!



د ترافیکي ازدحام څخه گوشه د مونستر تاریخي ښار څخه د بایسکلونو په سوږلو ډلی ډلی خلک وځي .

سره ددی چه د ترا نسپور تی وسایطو په شمیر کی زیاتو ا لسی راځی اوددی وسیلو په نوعیت کی ښه والی او زیات تو پیر لیدل کیږی، مگر بیا هم په ځینو هیوادو کښې د بایسکل څخه زیاته استفاده کیږی.

د مثال په توگه د لوید یخ ا لمان په مو نستر لیند کی اوس د بایسکلو علاقه لرونکی دیاد ولو وړ په اندزه زیات شوی په تیره بیا خوا نان او پیغلی دمیلو او سات تیرویو لپاره ددی نقلیه وسیلې نه ډیر کاراخلي. یوازی د ترا فیکي ازدحام څخه تیښته اود ترافیکي حادثاتو څخه دځان ژغور لو مقصد پدی کار کی مطلب ندی بلکه خلک غواړی چه د سرعت چټکتیا د تم کیدو اوروانیدو له آزادیو څخه هم د بایسکلونو د سوړ لې په وخت کی بر خور داره شی چه داکار البته دنو رو ترا فیکي مقرراتو

برینسی. دلارو په اوږدو کی دو نو نا ز کی

پانی چه ورو ورو دمخ سره تما س نیسې واقعا زیاتو خوند و ره وی. په همدی اساس دهفتی دورو ستنی ورځی رخصتی اکثره خلک د خپلو بایسکلونو سره له ښار څخه و ځی او یا د ښار په حومه او نژدی ځایونو کی تر ناوخته پوری په میلو اوسات تیرویو مشغول وی.

د مونستر د ښار د ترافیکو آمر «تیو بریدر» وویل چه پدی ښار کی د بایسکلونو شمیر نسبت شل کاله مخکی څخه زیات شوی دی «په داسی حال کی چه دکمښت توقع پې کیده». نوموړی وویل چه دلسو نه تر پنځو سو کیلو مترو پوری په یوه دمه سره یعنی په یوه ساه بایسکل سپورو دخپلو ملگرو سره په عادی ډول حرکت کوی، ددوی تر منځ صرف دوه متره فاصله موجوده وی او که خورا ښه انتظام سره بایسکل خغلو ی چه د خطر اتو اندازه یی پیڅی کمه ده. په دغه ښار کی داور گاډی «ترن» یوولس تم ځایو نو شته او په زیات شمیر د بنزین ټانکو نه هم د ښار په مختلفو برخو کی شته چه د آلمان کارگرانو علاوه خارجی کارگر

پاتی په ۶۰ مخ کښی
صفحه ۱۵



په دی ډول د خوشحالی په ترڅ کی لاره لنډوی

- ۱- اورته الوئزكه ارولد ايملا متهم به قتل مي باند
- ۲- ايلزه الوئزكه گمان ميروود بدست ايد كشته شده باشد .
- ۳- ماريا اناكيگر كه لادرك است و يما بخاطر او محاكمه ميشود .
- ۴- اناباري شرويدركه تصور ميشود ايد درمفقود شدن او دست دارد .



اشتباه فاجعه آميز

برای اهالی شهر هانزای لوبك یاد آوری دو موضوع قابل تذکر است: موضوع ۱- رسیدن قضیه ارولد ايملا مارسپیان اتفاقیست جالب که یاد آوری آن برای اهالی شهر سرگرم کننده بشمار می رود. اما قضیه ارولد ايملا به هیچوجه محاکمه او که بیش از ۷ ماه طول کشید و در صفحات جراید با خطوط درشت منعکس گردید گنجگویی های فراوانی را برای محکمه لوبك بوجود آورد .

محاکمه ستاره شناس ۴۳ ساله که به اتهام قتل زن ۴ مرتبه به حبس ابد محکوم گردید سر انجام پس از ایجاد يك تعداد سرو صدا از طرف محکمه لوبك خاتمه یافت. قانون جزا در مورد ماهیت زندگی طور دیگر رفتار دارد:

هر انسان يك بار زندگی میکند - اما عدالت بشری این زندگی يك مرتبه را جاویدان محکوم میسازد .

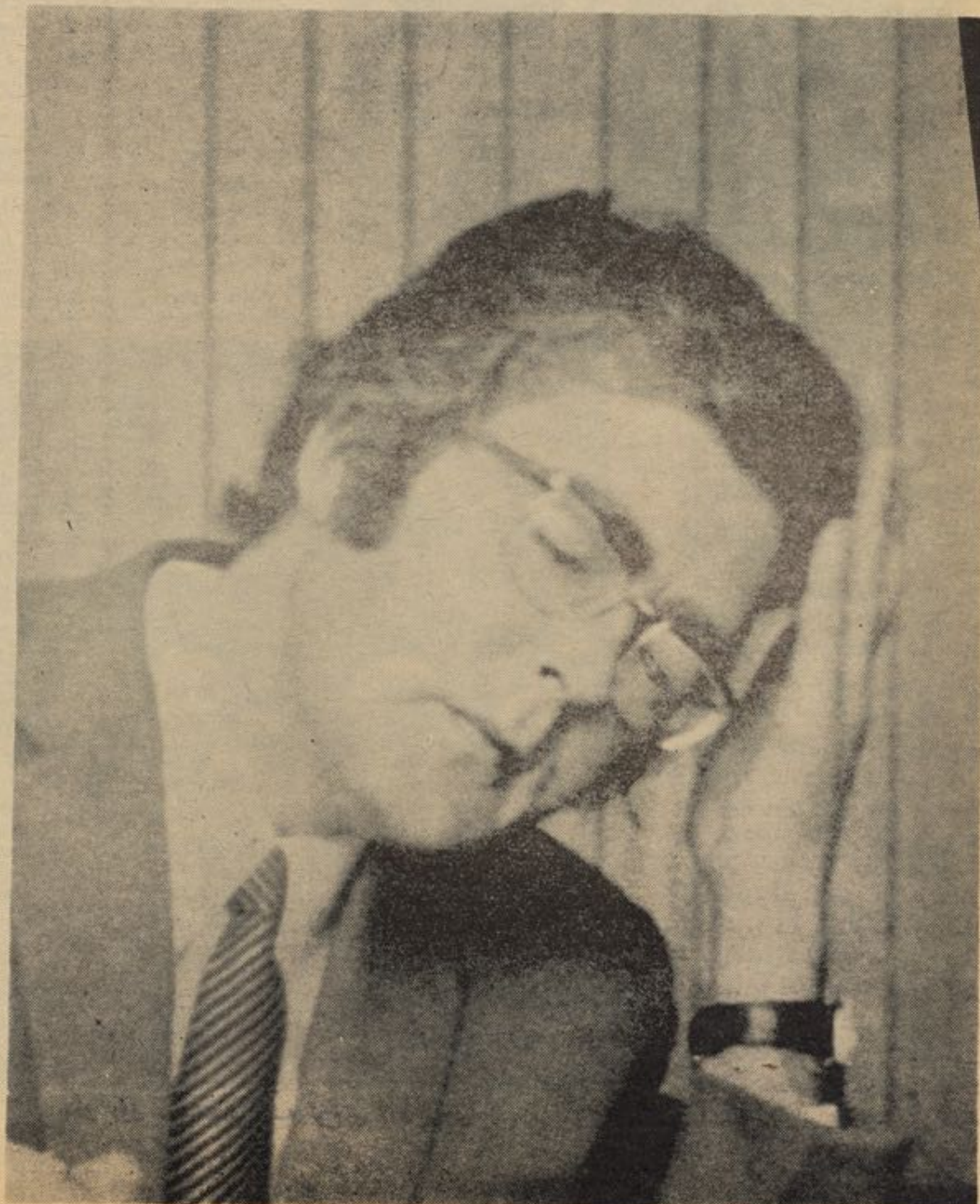
محاکمه ارولد ايملا قضیه ای بود که با حضور ۲۵۰ تن شاهد و ۲۰ نفر از اهل خبره پس از جنگ جهانی دوم بزرگترین محاکمه

در نوع خود بشمار میرفت. بر اساس قیاس و شهادت اشخاص محکومیت ارولد ايملا بصورت غیر مستقیم تثبیت شد. این يك روش اجباری بوده اجازه اتخاذ کدام طرز العمل دیگر را نمی داد. معینا قضات برای رسیدن به يك نتیجه مطلوب از روی قیاس

اشخاص بر اساس شهادت و روش قیاسی محکوم شده اند زیاد است بطور مثال: ارتور ماین برکه که ۱۹ سال را در زندان ماند. هانس هتسبیل نماینده تجارتی که به ۱۴ سال حبس محکوم شد و خانم خانه دار بنام ایوا- ماريا ماریوتی محکوم به ۵ سال زندان محکومیت هر يك از این اشخاص به السر اشتباهات قضایی اقتضا حاتی بار آورد بدین معنا که محاکم حاضر نشدند به سهو



ارولد ايملا پس از صدور حکم درحالی دیده میشود که اعصابش خرد شده است .





ارولد ایمل به جرم دسیسه کاری و قتل دوزن محکوم به حبس ابد گردید. اما او مدعیست که دستش بغون کسی آغشته نشده است.



دوتنه ، دوپای و دوساق از گودالی پیدا شد

همین یک قاضی

قضا مضمونی نوشت. موضوع تحلیل او را دفاع از بروهن علیه ادعای یگانه قاضی جمهوری بنام داکتر هاینریش پاکوش احتوا میکرد. او چنین نوشت: یک شاعر هیچگاه طبیعت را آنچنان آزادانه توصیف نکرده که یک حقوقدان به تعریف حقیقت پرداخته است. وقتی قضات از لحاظ نارسایی استعداد و عدم امکانات پسیکولوژی در کشف حقیقت عاجز میمانند آنگاه قدرت باور داشتن و اعتقاد بر موضوعات در کشف حقایق به آنها کمک میشود. قضات ضعیف در نهایت صرف از تعریف اصلی حقوقی اثبات از طرق صلاحیت استفاده میکنند.

آیا قضات اصلاً اجازه دارند در صورت داشتن شک و تردید حکمی صادر کنند؟ البته اجازه دارند در صورتیکه شک و تردید آنها غیر عقلانی جلوه نماید. اما تفریق شک و تردید عقلانی با غیر عقلانی را چگونه میتوان تعریف کرد؟ در یک قضیه خالص متکی بر قیاس و شهادت اینها دارای چه مفاهیمی میباشند؟ گاهی اتفاقات مواری هم در مورد دو شخص یا دو حادثه حادث میشود بطور مثال در قضیه ایمل که اکنون در لوبک جریان دارد و مسأله ویرا بروهن که ۱۰ سال پیش در مونیخ اتفاق افتاد.

قیاس از روی روا شناسی ز میشه
اصدار حکم را فراهم میسازد.
شرب المثلی داریم که میگوید:
هیچ بشری خالی از سبب و خطا نیست اما تمام سبب و وضعیهای که ویرا بروهن داشت و مرتکب آن شد به قیمت سر مقبولش تمام شد او به صفت «زن نحس» در برابر محکمه ظاهر شد در اذهان عامه به صفت زنی که حساب روابط گناه آلود عشقی خود را پس میدهد معرفی گردید این توجیهات همه و قیاسهای روانشناسی بود که زمینه محکومیت او را فراهم ساخت. از روی تحقیقاتی که بعمل آمده بود چنین استنباط میشد که تا زمان بازداشتش این زن با تعداد فراوانی از مردان روابطی داشته و بقیه در صفحه ۶۱

خود اعتراف کنند و به بها نه های مختلف تجدید نظر بر فیصله های قبلی را سألها به عقب انداختند. صرف بحث فشار افکار عامه بود که متسل و این برگ و دباخ و ماریوتی از زندان رها شدند. حال آنکه در سابق همین ذهنیت عامه در محکومیتشان دخیل بود.

هر کشوری برای خود قوانین و مقرراتی دارد و بخصوص برای جلوگیری از اعمال زور در موارد جزایی، موانع قانونی وجود دارد، اما فیصله محکمه در مورد ارولد ایمل به تأیید ذهنیت عامه عادلانه پنداشته شد. ویرا بروهن هم بنام مردم ۱۱ سال پیش از طرف یک محکمه جنایی مونیخ به اتهام قتل داکتر اتوبراون و خدمه منزل او بنام الفرید و کلورا به کمک یک نفر دیگر بنام جان فایر-باخ به حبس ابد محکوم گردید اما عامه مردم اکنون مدتهاست که مسئولیت این محکومیت را بدوش نمی کشند. در آلمان بسیار به ندرت واقع میشود که یک حکم محکمه مانند فیصله ای که در حصه ویرا بروهن صادر شده پایمال شده باشد. ویرا بروهن اکنون ۶۲ ساله شده و هنوز هم به انتظار تجدید نظر محکمه بر قضیه خود در زندان ایفاخ نشسته است.

از زمان صدور حکم و ابلاغ محکومیت او صد ها خبر نگار با نوشتن مطالب بیشمار انگشتان خود را خونین ساختند. در اخیر سال گذشته هشتمین در خواست تجدید نظر بر موضوع وی از طرف محکمه رد گردید گرچه طبیب محکمه پروفیسر مالاخ ثابت کرده که تاریخ مرگ قربانیان حادثه با تاریخی که محکمه در دوسیه مربوط قید کرده مطابقت نمی کند. به تعداد ۳۰۰ تن از وکلای مدافع از وزارت عدلیه با ویرا بقید اینکه هرگاه تردیدی در صحت حکم وجود داشته باشد برای ویرا بروهن طلب استرحام کردند.

چنانچه یک تن از رؤسای متقاعد مجلس سنای جمهوری فدرال آلمان درد یوان عالی قضایی کار لژروعه فورم و نشان وظیفه را فراموش کرده به حمایت از ویرا بروهن در بارستول در نشریه هفتگی.

علت محکومیت ویرا بروهن به حبس ابد کشته شدن داکتر اتوبراون و خدمه اش الفرید کلورا بود که تحقیقات پولیس و فیصله محکمه بروهن را به دستگیری یک نفر دیگر بنام یوهان فرباخ مجرم شناخت.



زړه د بدن ریزیدونکې ټوټه



څرنگه کولای شو چه دزړه دناروغيو مخنیوی وکړو او ژوندی پاتې شو؟

نن ورځ په طب کښې دڅیړونکو ځانگوله ډیرو فعالو برخوڅخه یوه هم دزړه اوشرائینو دناروغيو برخه ده.

له دی کبله چه ځینی نا رو غی لکه روماتیزم تبه او دیفتری چه دواړه دزړه دنیمکې تیا څخه د پید ا شوی کمزوری او مړینی سبب کیږی کمی شوی دی داده ډاکتران او څیړ و نکی ورځ په ورځ دزړه دکرونر اود وینو د فشار سره زیاته علاقه ښیي .

دایوه ډیره طبیعي خبره ده ځکه چه همدا اوس او س د امریکې په متحده ایالاتو کښې د مړینی لوی عامل دزړه او شرا ئینو نا رو غی ده چه په سلو کښې ۵۴ په هغه هیواد کښې د تلغا تو سبب دی دزړه او شرا ئینو د تلغا تو لو په انسا زه دزړه دکرو نر له نا رو غی څخه ده چه دهغه په اثر هغه شریا نو نه چه دزړه د تغذ یی دپاره وینه انتقا لوی، سخت او کلک کیږی. یو ازی په همدی وروستیو وختو کښې و چه ډاکتران او طبی مقامات دزړه دکرونر دناروغی په اهمیت و پوهیدل .

دزړه دهغو نا رو غانو دتدا وی او دهغو دنا رو غی دمخنیوی لار چه دزمانی په تیریدو سره په دغه ناروغی اخته کیږی، دهغو نا رو غا نو سره تو پیر لری چه په ناڅاپی ډول او بی له کومې نښې دزړه دنا رو غی په اثر مری.

مو نږ په شیکا گو کښې د «هاو تورن» ډېر ښنا په فابریکه کښې دغه پرا بلم تر څیړ نی لاندی

ونیو په ۱۹۵۷-۸۸ کلو کښې مو له ۴۰ څخه تر ۵۵ کلنی پوری ۱۹۸۹ تنه نا رینه تر څارنی لاندی و نیو دکار یگرانو دغه ډله هر کال ترکتنی لاندی نیول کیده اود هر یوه دروغتیا دڅرنکوالی په باره کښې رپو ټو نه تنظیم کیدل. په وروستیو وختو کښې مو ښ دزړه دعوا ر ضو په اثر ددوی دمړینی احصا ئیه تر څیړ نی لاندی و نیو له په لسو کلو نو کښې له دوی څخه ۶۴ تنه دزړه دکرو نر دنارو غی له امله مړه شول.

دهغو لږه نیمائی برخه ۳۱ تنه دزړه دحملی څخه د ۱۵۵ دقیقو په اوږد و کښې او په سلو کښې ۷۲ (۴۶) تنو له حملی څخه وروسته په ۲۴ ساعته کښې مړه شول. دنورو طبی مقاماتو له خوا هم چه په دغه برخه کښې څیړ نه کو له، ورتو رپو ټو نه را رسیدلې دی.

ددغه ټکان ور کو و نکی حقیقت اهمیت هم څر گند دی:

داسی یوه ناروغی چه په نا څاپی ډول پیدا کیږی او ناروغ او دهغه کورنی ته لږ وخت هم نه ور کوی چه ډاکتر ته خبر ور کړی ددغی نارو غی سره دمبارزی یوا زنی لار دهغی مخنیوی دی .

کو کسان د زړه د کرو نر د حملی په اثر دنا څاپی مړینی سره مخا مخ کیږی ؟ هاو تورن د ښنا په فابریکه کښې زمونږ څیړنه څر گندوی چه څرنگه معلو میدای شی چه کوم



مصنوعی زړه له خپلې محوطې څخه ایستل شوی او د عملیا تو
دپاره چمتو کیږي.

کسان ددغه خطر سره مخامخ دي. مړه شویدی او یو لږ شمیر مونږ دی ته متو چه شوی یو هغه کسان چه دزړه په حمله اخته شویږی، په تیره بیا دا سی کسان دی چه په هغو کښی ددغو حالاتو څخه یو یا خو نښی لیدلی شوی وی:

دوینو فشار جگ، په وینو کښی زیات کلسترول - په دغا نیا تو اعتیاد. په دی ډول له هغو ۲۱ تنو څخه چه دزړه دحملی له شروع څخه ۱۵ دقیقو په فاصله کښی مړه شویږی او پخوا یی هیڅ ډول دزړه نارامی نه درلوده په سلو کښی ۷۶ ډلی په پور تنیو حالاتو اخته و. له هغو ۱۰ تنو څخه چه په همدغه وضع مړه شویږی او تحقیقاتو و ښود چه پخوا یی دزړه یو ډول ناروغی درلوده په سلو کښی ۹۰ یی دپور تنیو حالاتو څخه په دوه یا زیاتو اخته و، یو شمیر تاکید کړیدی چه په تیره بیادسیگار سره اعتیاد به دنا خایی مړینی سبب شی.

آیا دغه ډول ناخایی مړینی دورخی یا دشیپی په پا کلو وختونو کښی پیښیږی؟ آیا دغسی وژونکی پیښی په مخصوصو ځایونو کښی منځ ته راځی؟ دهاو تو رن دبرښنا په فابریکه کښی زمونږ دخیږ نو له مخی ددغو مړینو ۱۸ پیښی په کور کښی شویږی. په سلو کښی ۴۸ بی دزړه له کومی عارضی څخه دزړه له حملی څخه ۱۵ دقیقو وروسته له منځه تللی دی او په سلو کښی ۸۰ یی چه له پخوا څخه یی دزړه نارامی درلود، په ۱۵ دقیقو کښی

مړه شویدی او یو لږ شمیر (یوازی په سلو کښی ۱۰ یی له کومی پخوانی. مشخصی عارضی څخه) له منځه تللی دی.

نور پا تی کسان تر بیلو بیلو او ضاعو او شرایطو لاندی له کور نه دباندی اود کار په محیط کښی مړه شویږی. څرنگه چه څرگنده ده په کور کښی آزادی او آرامی اود کار او بدنی فشارو نو څخه لیری والی به هیڅکله دزړه دحملی دپیښیدو مانع و نه گرځی. دغه راز داهم څرگنده ده چه زیاتره مړینه په شپه کښی او هغه وخت چه سړی په استراحت کښی تیر وی دزړه دحملی په اثر پیښیږی.

ښایی دا سی نتیجه واخیستله شی چه پخپل وخت زړه یوه الکتریکی آزموینه (الکترو کارد یو گرافی) و ښودلی شی چه آیا سړی دکرونر په حمله اخته ده او که نه؟ د هغو نیما یی کسانو په برخه کښی چه بی دزړه دپخوانی ناروغی نه دزړه دحملی نه ۱۵ دقیقو وروسته مړه شول، دکار دیو گراف دستگاه ددوی دزړه په جریان کښی یوڅه اختلالونه ښودلی و مگر په ضمن کښی څرگنده شوه چه ددوی دخلور و بر خو څخه دری برخه هم چه ددغی پیښی په اثر مړه شوی و، سره ددی چه دزړه دناروغی کومه سابقه یی نه درلوده په هماغه ډول اختلالونو اخته شوی و.

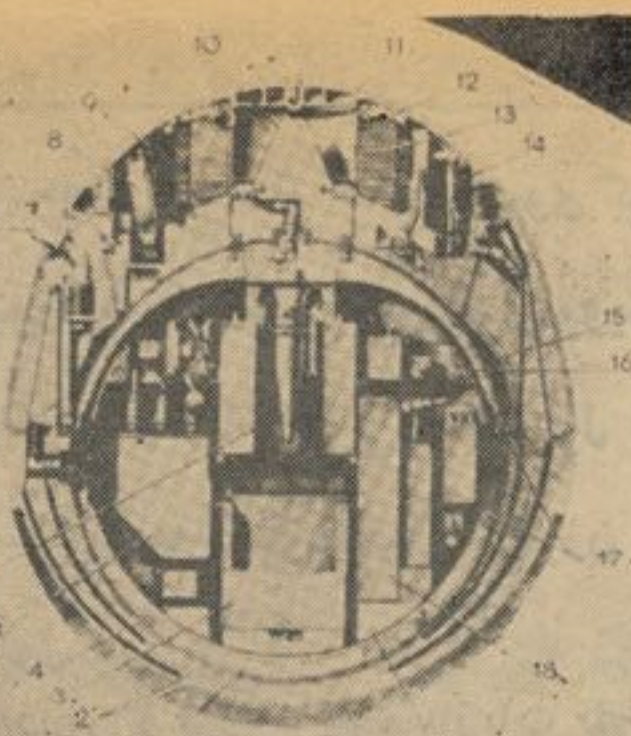
لږ ویر لیدل شویدی هغه سړی چه ناخایه مړی، له مړینی څخه لږ وخت دمخه یی ډاکتر ته مراجه پاتی په ۶۰ مخ کښی

که غواړی چه دزړه مومملو څخه دمخنیوی کړی وی، دغه سپارښتونه په نظر کښی ولری: دخیلووینو د فشار تداوی وکړی، په وینه کښی دکلسترول اندازه کمه وساتی سگرت مه څکوی، دخپل بدن دوزن له زیاتوالی څخه ځان وژغوری.

منظم ورزش وکړی په تیره بیازیات پلی وگرزی او له زیاتو جسمی او عصبی فشارونو څخه ډډه وکړی.



وینوس هشتم!



از چندین تن نمودار گردید ، آغاز یافت و باین ترتیب از ایستگاه پرواز جسمی به بزرگی پنجاه کیلو گرام ما نندیک کرد که میتور ها را بریز می پراند جدا شد . سکون و آرامش جاودانه و وسعت دوراز

سیاحت (وینوس-۸) را در سیاره بنام ستاره صبح می توان به اقامت در یسین کنگه جوشان مقایسه نمود . (وینوس-۸) در حدود یکساعت در حرارت پنجاه سانتی

گراد و فشار یکصد اتموسفر راپور چا لی از سیاره مذکور تهیه نمود . و میتوان گفت که اومس (دستگاه خود کار بین السیاره) مشکل ترین از مایشات را در بالای سیاره وینوس و در مسیر سیارات دیگر متحمل گردیده است .

مدت سیاحت او مس چهار ماه بود و ملین ها کیلو متر راه را از طریق خالیکاه های کیهان و عالم افلاک جایگاه حتی مقاومت فلزات از بین رفته و هزاران در هزار میکروبول های مهلك و کشنده اشعه کیهانی در آن داخل شدم و نفوذ میکند طی می نماید این عوامل در هر لحظه و ثانیه اعضای حتی خیلی حساس وجود را تهدید میکنند .

سال یکپارو نهصد و هفتاد و دو یعنی وقتی که در آسمان بالای سیاره وینوس شب پره بزرگ بابالبای از انرژی آفتاب و وزن اضافه

تصور خلای کیهانی در لحظات کمتر از ثانیه با طوفان ها و گرد باد های در ۲۰-۵۰ کیلو متر از بالای وینوس تغییراتی را بوجود می آورند بآباد هاییکه پاسر عت پنجاه تصاد متر در ثانیه از پهلو می وزید یک فشار و تضییق خطر ناک مقاومت محیط گاز که ده ها مرتبه متراکم تر نسبت به زمین بود علاوه گردید .

اما سردی آمیخته با گرمی که فیلارخ داده بود یک عملیه دلچسپی را با مقایسه سوزاندن حمام های هوایی نشان می دهد

سکون و آرامش جاودانه و وسعت دور از تصور خلای کیهانی در لحظات کمتر از ثانیه با طوفانها و گرد باد های در ۲۰-۵۰ کیلومتر از بالای وینوس تغییراتی را بوجود می آورند .

در مدخل کار خانه بصورت فلکبانی یک چیز غیر عادی نظر تانرا جلب میکند . گویا درینجا وینوس بوجود می آید .

کار خانه غرق در علفهای سبز بوده و دارای میدان تنیس و یک باغ سیب است و اینک چیزی را که ما انتظار دیدن آنرا داشتیم کاری برقی از گوشه غلطان غلطان یک جسم گروی نقره یی رنگرا که در یک گردیده و حدس زدن در باره نیمه قسمت روز پاره پلاستیک جلادار پیچانیده شده برون

سکون و آرامش جاودانه و وسعت دور از تصور خلای کیهانی در لحظات کمتر از ثانیه با طوفانها و گرد باد های در ۲۰-۵۰ کیلومتر از بالای وینوس تغییراتی را بوجود می آورند .

می آورد . کسی آنرا نمی شناسد فکر میکند که یک یوقانه را برای آزما یشی بیرون کشیده اند .

این جسم یوقانه مانند اصلا همان دستگاه قمر مصنوعی برای وینوس است که قبل از نشستن از مدار خود جدا شده و در بالای ستاره صبح قرار میگیرد .

افزار و آلات دستگاه در جایگاه مخصوص خود مانند اینکه بدور جهنم دور خورده باشد حرارت آن تا پنجاه درجه سانتیگراد و انقباض آن تا یکصد اتمو سفیر و بلند تر از آن می رسد . روانه شده و یک هیجان شدید تولید میگرد هیچ احتمال حتی در تصادم با زمین سیاره وینوس وجود ندارد اما در لو له ایرودینا میکی طوفان هایی تولید میشود و جرقه های سریع گاز های هایدروجن تا پنجاه درجه سانتی گراد داغ میشود .

قوه شنوایی گسترشده و بدون اراده شروع به استجواب می نمایم و سوالات ذیل به حافظه ما خطور میکند که : چرا مخصوص خود کره مصنوعی گویا در شکل کر و ی مقاومت حرکت بشکل یک گلوله در اتمو- سفیر متکالیف اضافاتی از اندازه که فکر میکنیم می باشد باین معنی که داغ شدن آن ثمر بخش است . بلی اما نور ایرودینا میکی موثر تر معلوم میشود علاوه از آن حرارت کشنده و مهلك در سینه کره مانند یک در دیگر اجسام نیز تاثیر آن واضح است بیشتر توسعه می یابد بالاخره پوش گروی نسبت به دیگر اجسام متساوی الحجم آسانتر می باشد و جو دیت فشار مفید را می توان اضافه تر نمود و این خاصیت حقیقا در قسمت وزن سنگینی و محدودیت ها در وزن آلات دستگاه کیهانی با ارزش است .

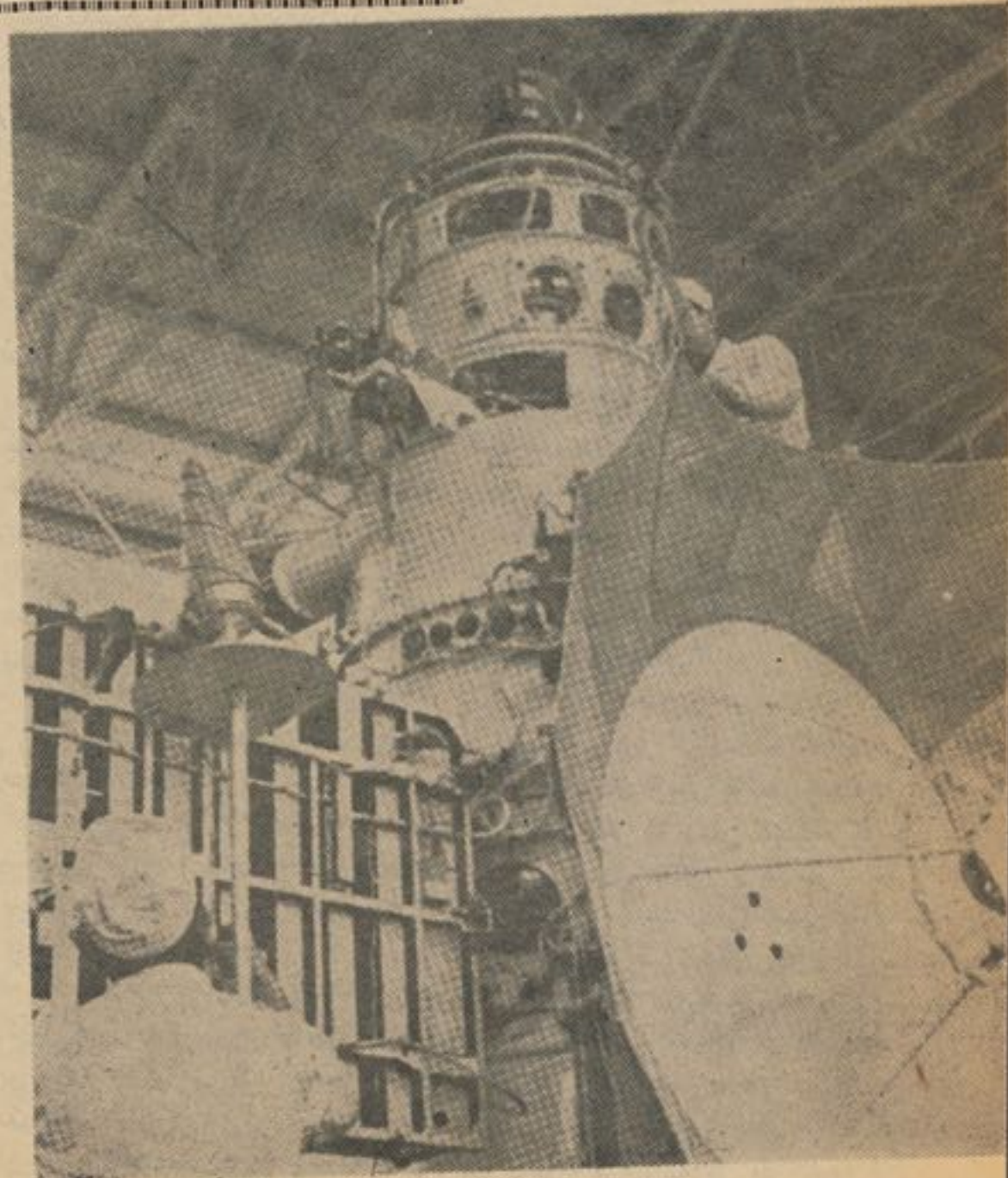
تا زمان پرواز امس (دستگاه اتوماتیک بین السیاره) شوروی پسوی وینوس فکر میشد که در سیارات معمایی فشار قسمت بقیه در صفحه ۵۹

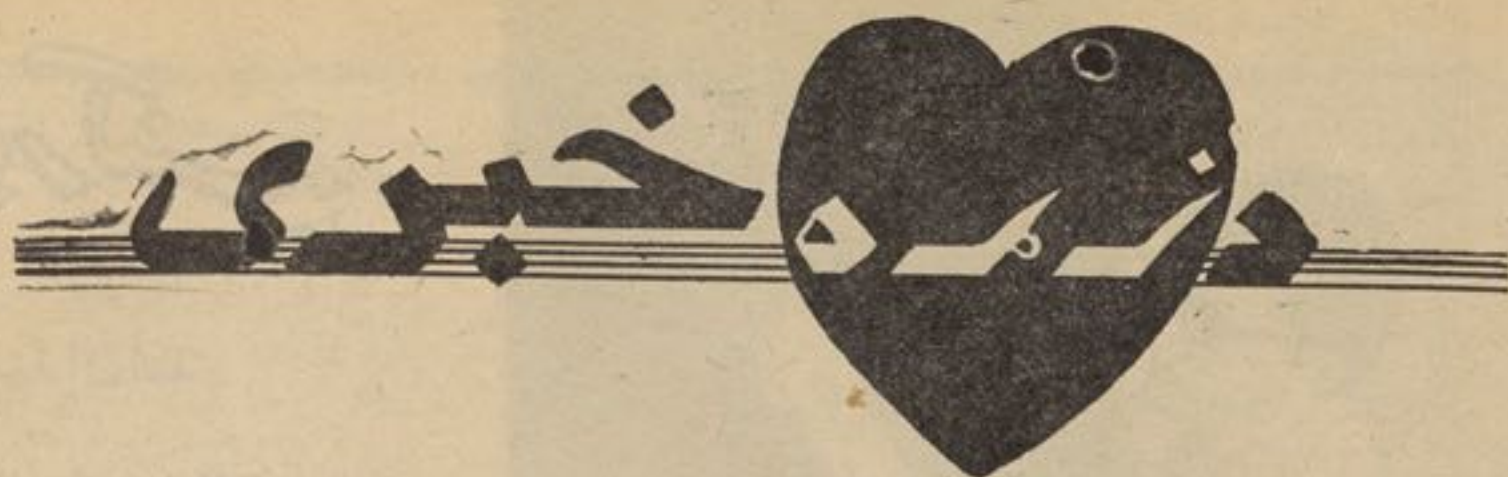
وینوس و حرارت غیر قابل تحمل حتی ابرها نیز از آن نجات یافته نمی تواند هر چند از برای آنها از سبب اتمو سفیر متراکم امتیازی قسمت روز سیاره در نیمه تاریکی همیشه فرو رفته است .

در اثر توقف ناخوش آیند در زمین داغ و سوزان یک تجربه دیگر نیز بوقوع پیوست که آن عبارت بود از طرف قسمت بالایی البته فرود آمدن و نشستن نظر به پیش با آغاز ناتور ، گاری بسوی هدف تمام بینی های قبلی سیستم ایرودینا میکی برگ زدن و باز شدن پراشوت آرام بود و با وجود احتیاطات لازم فرود آمدن در جای نا هوار و نا شناس بطور قابل ملاحظه هیجان روحی تولید نمود .

بالاخره باید گفت که تمام آرزوهای ما شات انجام گرفته بافتشای آخرین و خطر ناک ترین آرزوهای ما در آینده خواهد بود مخصوصا در بالای وینوس که درجه حرارت و فشار به حد اعظمی بلند میروند هیچ کس پیش از پیش گفته نمی تواند که آیا این طور یک دستگاه بفرنج و بیچیده که با این مشقت مورد آرزوهای ما قرار می گیرد در آنجا کار کرد می تواند یا نه؟ و اینک اولین سیگنال از دستگاه کیهانی ستاره صبح از قسمت بالایی به زمین ثبت میگردد ، آباد طرف چه مدتی باید این آواز از دور بپا برسد یک دقیقه یا اضافه از آن یک چیزی که واضح است اینست که گر مای مهلك و کشنده دیر یازود آنرا متوقف میسازد .

راپور تا از جهنم سوزان پنجاه دقیقه دوام نمود این راپور تا از وینوس هشتم مخابره کرد لازم است علاوه شود که این اطلاعات را نه تنها بعد از نشستن فرستاد بلکه در وقت فرود آمدن نیز انجام نمود . معلوم ماتی که در هر فرو ساعت به سمت آمد آنقدر زیاد بود که بالای آن برای مدت های زیاد تحقیقات شده میتواند یکساعت ستاروی ماها و سالها کار دقیق هزاران متخصص و عالم زمین را در بر میگیرد .





داسی په زړه می نشی

داسی غیز ته له آسمانه سپوږمۍ راغله که لیل په دیو سته موسکی راغله

د سپوږمۍ په شپو کېنې اجرا کوی
څکه چه هره خوا رڼا یی وی د خراغ
لیاره چندان زیاته اړتیا نه لیدل
کپړی .
سپوږمیه تا ته می سلام دی
زما جانان به تاته ډیر کتلی وینه
دلته له ورایه معلو میږی چه
سپوږمۍ د مینو په راز خبره ښکاری
او بو هیږی چه دی دهر چا خو ښیری
گوڼدی چه دیا رد لیدلو په یاد خپله
تنده د سپوږمۍ په لید لو سره
ما توی .
نو کله کله د سپوږمۍ رڼا یی
در سوا یی ویره هم را منځ ته کوی
نوخکه ور ته په عا جز ی سره آرزو
کوی چه :

**سپوږمۍ په مینځ د آسمان راغله
زه خوازه ناسته ورور پخلا کومه**

او داهم د سپینۍ سپوږمۍ په
خاطر خو د زړه آهونه اود ز و رو
احسا ساتو تر جماتی .

سپوږمۍ پر غره راپو رته کپړه
چه مسافریه سیند گپیری غرق بشینه
سپوږمیه سره و هه را خپږه

جانان دگلو لو کوی کوتی ریښه
سپینۍ سپوږمۍ کی خولگی راکه
په ترې موکی دی تنکی خولی ته راڅینه
سپینۍ سپوږمۍ کی خولگی را کړه
درته پرتی سپینۍ سپینۍ به لوړ باهونه
آسمانه پاس سپوږمۍ ته وایه

ناوخته خپږه چه زه مو په دیدن شمه
سپوږمیه تاوکپه سیلو نه
درته پرتی دی سپینۍ خولی تورور بلونه
«تر بلی گپي پوری خدای پامان»

سپوږمۍ سلام به در ته وکړم
جانان می مه رسوا کوه ماته راڅینه
اود رسوا مینی له ډاره مین د زړه
په ژبه له سپوږمۍ نه خواهش کوی
چه د دو مینو تر منځ نورو خلکو ته بلگی
مه رسوه ، تا سی ددی بیچار گي ته
خو گوری چه :

سپوږمۍ دخدای روی می دزو ری
ددو مینو تر منځ مه وړه مشا لو نه
مگر کله هم زړه وړه او شجاعه
ښتته د جاد احسان بار ته منی نو د
غیرت احساس یی سپوږمۍ ته داسی
خواب ور کوی :

سپوږمۍ پر مادی چه احسان دی ؟
دکو کی غله یم د بلی په سپوږمۍ
په گوښه ډول یوازیڼی ژو ندی .

سپوږمۍ د خدای روی می دزو ری
ددو مینو تر منځ مه وړه مشا لو نه
مگر کله هم زړه وړه او شجاعه
ښتته د جاد احسان بار ته منی نو د
غیرت احساس یی سپوږمۍ ته داسی
خواب ور کوی :

سپوږمۍ پر مادی چه احسان دی ؟
دکو کی غله یم د بلی په سپوږمۍ
په گوښه ډول یوازیڼی ژو ندی .

گر څی . په اوږی کېنې د سپوږمۍ
شپې خوڅکه زیاتی خو نه وری دی
چه په کو رو نو کی دگر می د زیاتوالی
له امله هر څوک غواړی چه خوشیبه
په آزاده او معطره هوا کېنې پلۍ
وگرځی اود سپوږمۍ له رڼا یی څخه
استفاده و کړی .

ښمتنی نجونی د سپوږمۍ په شپو
کېنې د بام په سریا د کلاد مخی په اړت
میدان کېنې سره را پو لیری خپلی
پاوی داری دار یاوی را اخلی او په
گپه سره سندری وایی څینی میرمنی
چه د سیل بین په صفت دیغلو
د سندرو اوریدلو ته راځی نو کله
کله دیغلته وپ به یاد کوښښ کوی چه
دوی هم ور سره گپون وکړی او د
سندرو په سر تاوو لو کېنې ورسره
برخه واخلي مگر لاسو نه خو هرو
مرو د سرو تال په مطابق ټکوی .
ځوانان د کلي په مخکی په مختلفو

لو بو لکه خو سی ، خیز وهل ، خفاسته
اودا سی نور اخته وی مگر کله چه
ډیر ستړی شې نو سره کېښی اود
ستومانی دوستلو په ترڅ کېنې
سره کیسی وایی اکثره دغه کیسی
د پخوانیو قهر مانانو او فلکلو ریکو
داستا نونو څخه عبا رت دی لکه

مو من خان او شیرینو ، آدم خان او
درخانۍ ، یوسف خان او شیر با نو ،
او داسی نور پدی ترڅ کېنې کله کله
(ناره) نیمکی اولنډی هم په لوړ
آواز وایی چه واقعا ډیره دلچسپه ده .
په زیات شمیر خلک دواده ، کوژ دی
اود خو ښی داسی نو رهرا سم

عمدا سپوږمۍ - هو عمداغه
سپوږمۍ چه څه موده مخکېنې
د امریکي کازمیکي پیلو ټانو پکېنې
را ښکته شول ، همدغه سپینه گلانی
سپوږمۍ چه د ننی تخنیک له پرکته
تری ډیری ، خاوری هم لاس ته راغلی
اود همدی ځمکی خلک دهغی برسینه
بانندی گا مو نه کیښودل .

دا هماغه سپوږمۍ ده چه په
ستاينه یی دشا عر قلم ستړی شو
اود حسن په تو صیف یی دیوانونه
د لودی په هره ژبه کېنې د سپوږمۍ
په باب فلکلوریک داستا نو نه شته
په تیره بیا د مینانو خوږی او
تر څی کیسی ددی سپینۍ ټیکلی
څخه زیات او ریدل کپړی .

ریالیزم همیشه دایم یا لیزم تر شا
حرکت کوی ، لومړی هر څه دیوی
مفکوری به څیر څر کند یری
بیا دطرحی دگر ته وځی او په
وروستۍ هر حله کېنې د حقیقت په
شکل ځان ښی .

څومره چه سپوږمۍ په باب په
لرغونی ادبیاتو کېنې بحث شو ی
هومره سبا نس پو ها نو پر ی ماغزه
ندی خوړلی ، خو دلو مری ډلی
انگیزه وه چه ددو همی ډلی تجسس
یی رابیدار کړ اودی ته یی وگما رل
چه د سپوږمۍ د څرنکوالی حقیقت
معلوم کړی او دادی تر او سه پوری
دغه هلی خلی روانی دی .

پدی وختو کېنې چه بیا هم
د سپوږمۍ رڼایی د شپې تپه تیاری یی
په روښنایی بدله کړی نو زیات
شمیر خلک تر نا وخته پوری حتی
د سپوږمۍ تر لو یدو پوری دبا ندی

بحر انیسید و باد در کشتی

تلفون های بی سیم هم به میدان آمد

یک تلفون دستی بی سیم سیار که ۲۸ اونس وزن دارد از طرف مؤسسه «موتور» لاهورد آزمایش قرار گرفته است. این آله که بنام «دایته تی ای-سی» یاد می گردد یک ترانسیمتر آخذ برق است که روی فریکوس اف ام در گوشه بالائی طبق عملیات می نماید.

این طبقه به یک سیستم کمپیو تر دارمطلق کار میدهد و تلفون کننده را مؤلف می سازد که در روی سرب و یا وسایل نقلیه محروک تمیز مربوطه منزل و یا اداره مورد نظر را دایر نماید. رادیو تلفون زیگنال هزاره به نمره های رادیو ترا تسمیتر در جا های



سترا تژیکی نصب شده مخابره نموده و دستگاه اخذ که توسط کمپیوتر مرکزی کنترل میگردد نمبر را به سیستم کار تلفون های عادی منتقل میسازد. مخابره های تلفون های مستأ ثرت در هم به این تلفون های دستی صورت گرفته میتواند. مارتین کوپر مدیر اجراییه موتور لاگت: تلفون های جدید سیستم های تلفون های فعلی را حذف مینماید و تمام معلومات از قبیل دایر نمودن سقطن کردن لین روی امواج صورت میگیرد. توسط استعمال چند سربک مکمل آلات و ابزار عین کاری را انجام میدهد که با هزاران پارچه سیستم تلفون های فعلی صورت میگیرد. این کمپنی در نظر دارد تا در ساحه نیویارک کار این تلفون ها را بصورت امتحانی آغاز نماید که در سال ۱۹۷۶ بکار انداخته میشود.



تار جدید برای نساجی

تخته دور افتاده؟

حروف نقشه و گراف های نوشته شده روی یک تخته سیاه توسط لین های تلفون برای یک نمایش آنی چندین میل دوری منتقل شده میتواند. تخته دور افتاده که هنوز هم بحالت تجربی قرار دارد روزی برای کنفرانس های تلفونی متحرک جهت انتقال آواز و اشکال معلوماتی به دفاتر، اتاق های کنفرانس ها صیف و سالون های بسانات استفاده شده میتواند.

پنج انجینر لایرا توار های تلفون بسل در هر مدل حق الامتیاز این سیستم تبلی رایتینگ و ادست دارند این سیستم بدین طریق کار میدهد. یک رهنمای موقعیت کوچک به آله تحریر از قبیل «پنسل» خود رنگ تابشیر و یا شاخص وصل گردیده و تمام حرکات روی صفحه نوشته شده را تعقیب مینماید در انجام دیگر لین تلفون این معلومات توسط اشعه لیزر روی یک فلم فوتو تیف خود کار تولید گردیده و آن همه معلومات بصورت اتومات روی پرده مورد نظر منتقل میگردد. فلم های ریکارد شده برای استعمال در آینده حفظ شده میتواند.

یک پلان نمونوی تولیدی توسط الرک کار پوریشن آغاز گردیده که به اساس آن اولین پارچه عمده نساجی در طرف ۲۵ سال به دست آمده است. این پارچه توسط دکتر کارلای پارلز آمریود دستگاه بنام «تاجمیر» نسجی شده است.

دکتر بارلز گفت: این پارچه از یک ماده کاملاً جدید بوده که پلی را بین انساج طبیعی و مصنوعی اعمار نموده و به خریداری امتیاز استفاده از هر دورا میدهد. تاجمیر که از امتراج پترو شیمی بدست آمده گفته شده که بر خلاف تیلون های مروجی است. مواد نساجی که از آن ساخته میشود در لباس های مردانه و زنانه پارچه تولیدی آن طرف استفاده قرار گرفته میتواند یکی از امتیازات آن موجودیت مقدار زیاد جذب چربی است که یک حقیقت مهم استعمال را تشکیل میدهد.

معلوم گردیده است که جنسیت آن مخصوصاً طرف توجه شفاخانه ها و اجاهایکه تولید چرخه، خطرناک است قرار گرفته است.

فاضله به مواد سوخت تبدیل میشود

لایرا توار های اتحادیه «کار باید تری تون» طریقه ای را انکشاف دادند که توسط آن مواد فاضله به مقدار بزرگ گساز سوخت در صنایع مبدل میگردد از این طریقه روزانه در حدود ۵ تن گاز تولید گردیده و از یک سال به اینطرف تحت امتحان میباشد. طریقت تولیدی مکمل آن در مرکز کمپنی در ورجینیای غربی در نظر است.

انکشاف این طریقه از یکطرف مقدار کمی از مواد فاضله را از بین برده و از جانب دیگر همان مقدار مواد فاضله پنج چند انرژی تولید مینماید.

پنجاه حیره مواد فاضله خالص یک حصه

مواد سوخت مورد ضرورت تبدیل میگردد. بحیث یک عمل تصفیه محیط همه مواد فاضله را که بناروایی جمع آوری مینماید از قبیل کثافات کاغذی، چوب، راپر، سامان فلزی شیشه و دیگر مواد سوخت در داخل کوره عمودی سوخته کمپن مبدل میگردد. کمپنی گفت: بقایای فاضله مخصوصاً از مواد فلزی و شیشه ای مقاومتی برای پسر کاری زمین ها احداث سرب ها و اعمار بعضی از منازل دارد حق الامتیاز تولیدی به بنیافل جان ای اندرسن که یک عضو انکشافی لایرا توار های تری تون است اهدا گردیده است.

وځدی

په خان حاکم ولس

جمهوریت زموږ ولسی لارو ته سدر نه بڼه

ور کوی اوزمونږ ولسی قوانین به د جمهوریت

له دوام او استحکام سره مرسته وکړی

د وځدی په قلم

ښایي جمهوریت په مختلفو ډولونو تعریف شي او پیلې پیلې معنی گانې ور څخه واخستلې شي مگر عمده مفهوم ئی ملی حاکمیت دی چه دیو ملت په افرادو کښی په خان د حاکمیت لرو روحیه پیاوړی کوی.

دافغان ولس تاریخ او کلتور دا حقیقت ثابت کړی دی چه دغه لرغونی تاریخی ټولنه سره ددی چه ډول ډول سلطنتونه او سلطی ئی لیدلی دی خپل هغه خصوصیات دلاسه نه دی ورکړی چه په افرادو کښی ئی په خان د حاکمیت لرو لوی او اخلاق پیاوړی کړی دی.

د پاچا هاوو فتوحات او دهغوی دسلطی ژور والی او پراختیا په هیڅ وجه د کلتوری تها جمونو په اندازه دیو ولس په اخلاقو او اجتماعی دساتیرو کښی ژوری اغیزی نه لری. دافغانانو ددغی تاریخی سیمي

په سینه کښی دتاریخ په بیلو، بیلو دورو کښی یوازی دطوفانی پیښو او حوادثو څپې نه دی تیری شوی بلکه زمونږ دی لرغونی سیمي او ټولنی ډیر ځله د بیلو، بیلو کلتورونو دتلاقی او یوله بل سره د آشنا کیدو

اوله یو بل سره دمزج کیدو دنقطی او ټاټوبی حیثیت غوره کړی دی. خو په هر ډول متموجو حالاتو کښی زمونږ لرغونی ولس خپل هغه مهم خصوصیات دلاسه نه دی ورکړی چه په حقیقی معنی کی ئی زمونږ دټولنی دملی نظم اودسپلین دساتنی سره مرسته کړی ده. هغه څه چه دولسی نظم او

دسپلین سره یی ډیره مرسته کړیده هغه ولسی قوانین او مقررات دی چه د ولسی طرز تفکر سره سم یی دپښتنو په یوه داسی ټولنه کښی عدالت او امنیت ساتلی دی چه دحاکم اوقاضی په څیر پکښی څوک درسمی څوکیو اورتبو خاوندان نه دی اوالبت

په دی باب په تیره یوه څیره کښی په تفصیل سره خبری شوی دی. دافغانانو داسی یو خصلت د ستاینی وړدی چه دنویو گټورو لارو چارو دمنلو په وخت کښی خپل پخوانی گټور میزات دلاسه نه ورکوی - دتاریخ په استناد کله چه

په افغانستان کښی داسلام وړانگی خبریدلی، افغانان داسلام دمقدس دین منلو ته حاضر شول مگر اراده یی نه درلوده چه ددعربو هغسی کلتوری تسلط ومنی چه ددی خاص قومی میزات او خویونه چه افغانانو ته یی خاص قومی امتیازات ښل، له لاسه ورکړی.

ویل کیږی کله چه داسلام مبلغین د لومړی ځل دپاره افغانستان ته راغلل نو زمونږ مشرانو ورسره په قومی جرگو کښی فیصله وکړه چه دیو به دافغانانو هغه ملی خصوصیات چه دپیرو، پیرو په اوږده موده کښی یی په دغه لرغونی ټولنه کښی عدالت چلو لی اواونیت یی تامین کړی دی، له منځه نه وړی. دافغانانو دفلکلوری آنا رو په جمله کښی ډیر داسی متلو نه شته چه داسلام او پښتو ټولنی تر منځه په رابطه رڼا اچوی.

خو کاله دمخه په یو کلی کښی دیو کونډی ښځی په باره کښی چه په خپله خوښه اودکلی دخو ښی نه پرته یی دبل کلی په یو سړی غږ کړی وو، یوه لاندېه را پیدا شوه - دا ښځه اتفاقاً دیو مذهبی کورنی کونډه وه، ددی کوړنی افرادو په ولس کښی ډیر ځله دا تبلیغ کړی وو چه هره کوړنه دخپل نفس وکیله ده او دا شرعاً کولی شی چه پخپله خوښه خان ته بل میره وټاکي، خو کله چه داسی یوه پیښه ددی په کور کښی پیدا شوه نو شرعاً یی خوښه وه چه ښځه هغه چاته ورکړی شی چه دی ورباندی غږ کړی وه، مگر (پښتو) غوښتل چه دکورنی ددروازی درناوی وشی بالاخره ترهغه وخته چه ددی کوړنی پښتو په ځای نشوه شرعی حکم په ځای نشو.

لکه چه په یو بل مضمون کښی ویل شوی دی چه په ټول آزاد پښتو نستان کښی چه رسمی محکمی پکښی نشته، خلک خپلی ټولی قضیې دخپل ولسی قانون له مخی چه د (پښتو) د (پښتانه دلازی) (نرخ) تیره، تړه او په نورو نومونو یادېږی فیصله کوی.

که چیری دپښتنو مرکي او جرگی یوه قضیه دخپلو ملی دساتیرو له مخی فیصله نشی کړی بیا نو وروسته قضیه دملایانو غوږنوی ته چه قامی مشران هم پکښی گډون ولری، وړاندی کیږی. همدا رنگه په هغو سیمو کښی هم چه ولسوالان اوقاضیان لری، کله کله ډیری کړکېچنی، لاندی قضایاوو دژر حل کیدو دپاره دولسی تعاملاتو فیصلی ته سپارلی کیږی.

دافغانانو ولسی قوانین او ددی په خاصه اصطلاح (پښتو) او (پښتو ټولی) له لاری یوازی دافغانانو ترمنځ روابط نه بلکه دافرادو او ټولنی ترمنځ هم روابط تنظیموی چه په دی برخه کښی یی هم ور څخه نه

غیریدونکی تاریخی کار نامی پاتی شوی دی. دافغانستان ۱۹ پیړی په تاریخ کښی د (۱۸۴۲) کال پیښه یوازی دافغان او انگلیس دلو مړی جگړی او په دی جگړه کښی برتانوی استعمار ته دافغانانو دلو مړنی سختی ضربی له امله اهمیت نه لری بلکه ډیر زیات اهمیت یی دادی چه په ډیرو سختو بحرانی حالاتو کی دافغانانو دخپلو غوره اجتماعی دساتیرو له مخی خپله ملی اراده په ښه توگه تنظیم کړه، په دی معنی چه استعمار دوخت دپا چا موجودیت ختم کړی وو دولت وجود نه درلود خو افغانان دخپل ملی تنظیم په برکت په دغسی یو حالت کښی سره یو موټی پاتی شول او ددښمن په مقابل کښی قوی سوک ور څخه جوړ شوی وو، همدغسی یوه پیښه دافغان او انگلیس په دوهمه جگړه کښی چه دامیر محمد یعقوب خان دولت سقوط کړی وو، بیا تکرار شوه او بیا افغانانو دخپل ملی تنظیم په برکت استعماری طاقت ته ماتې ورکړه.

زمونږ زمانه ته ددی ډیری نژدی پیړی داده عمده پیښی څرگندوی چه افغانان دتاریخ په هغه مرحله کښی چه جمهوري نظامونه پکښی دگو تو به شمیر وو دجمهوری نظام دمننی دپاره خپل مهم استعداد اثبات ته رسولی دی.

جمهوری نظام دخلکو له خوا د خلکو دپاره د حکومت ډیره غوره سیستم دی او په خلک کښی یی دخلکو په اراده دخلکو دچارو دتنظیم لاری چاری دافغانانو په تاریخ کی او کلتور کی ژوری رابطی لری له همدغه امله داسی یوه زړه نظریه عملارد شو له چه ویل کیدل به، په افغانستان کښی جمهوریت منځ ته نشی راټلی.

زمونږ یقین دی چه دجمهوریت په راتلو سره به زمونږ (ولسی لاری) دمدرنو ملی قوانینو بڼه غوره کړی اوزمونږ ولسی قوانین به دجمهوریت دوام او استحکام سره زیاته مرسته وکړی.

روزنه‌ای بسوی تاریکیها

یاد داشت از: لایلا - تنظیم از: دیده بان

صدایم می‌لرزید و عقده در گلویم پیچیده بود، مستاصل و در ما نده شده بودم، بالا اینکه می‌دیدم عمه پیشانی‌اش را ترش کرده است، التماس آمیز پرسیدم:

— عمه! ما چه میتوانیم بکنیم، اگر خانه از دست ما برود...

— خانه نمی‌رود، یعنی تو نمی‌گذاری خانه از دست برود.

با تعجب همیشگی می‌پرسم:

— من؟

واو بالحن قاطع می‌گوید:

— بلی تو.

بعد از جایش بلند می‌شود و می‌گوید:

— حالا وقت این حرفها نیست، بلند شو غذا را آماده کن، خواهرت گرسنه شده است.

عمه حق دارد، ساعت یک بعد از ظهر گذشته است، خواهرم باید گرسنه شده باشد. بلند می‌شوم و می‌روم بطرف آشپزخانه مقداری برنج و کمی هم قورمه کچالو از شب مانده است گرم شان می‌کنم و می‌آورم شان روی سفره، عمه با ولع غذا می‌خورد و من هیچ اشتیایی ندارم.

بعد از غذا عمه به من اشاره می‌کند که به اتاقش بروم هر وقت بخواهد حرف محرمانه بزند مرا به اتاقش دعوت می‌کند، این دیگر برای من عادت شده است.

نگاهی به خواهرم می‌اندازم او متوجه اشاره عمه نشده است، عمه جلو و من از دنبالش وارد اتاق می‌شوم آه بلندی می‌کشد و روی دوشك می‌تشیند، بعد از من می‌خواهد پهلویش بنشینم، من بی هیچ حرفی اطاعت می‌کنم او آهسته شروع به صحبت می‌کند:

لایلا!

— بلی.

— در مورد خانه چه فکر میکنی؟

با بی‌حوصلگی می‌گویم:

— نمی‌دانم عمه! نمی‌دانم.

در این دو هفته من خودم را گم کرده‌ام وقتی حرف می‌زنم، وقتی راه می‌روم اختیار و اراده از خود ندارم فقط عمه است که بر خود مسلط است و هر کاری را بوقت و مو قعش انجام می‌دهد خواهرم روزش را با گریه آغاز می‌کند وقتی هم به خواب هم می‌رود با گریه بخواب می‌رود.

هفته اول مرگ پدرم خانه ما پر بود از آدمهای رنگ برنگ، و همین آدمها بودند که حرف می‌زدند، گریه می‌کردند و برای من و خواهرم دلسوزی می‌کردند.

وقتی هفتمین روز مرگ پدرم به پایان رسید، خانه ما ناگهانی خالی شد و ما تنها شدیم، من و عمه و خواهرم، خانه ما بقدری ساکت و آرام بود که انگار کسی در آن نفس نمی‌کشد.

ظهر روز هشتم بود که زنگ در خانه ما صدا کرد، عمه چست و چالاک بطرف دررفت و مدتی بعد تر گشت، وقتی وارد اتاق شد، گوشه

چادر خود را باز کرد و گفت:

— این مرد خجالت نمی‌کشد.

با بی‌حوالی پرسیدم:

— کی؟

— جواد.

نام جواد لرزه به تنم انداخت و با عجله پرسیدم:

— جواد آمده بود؟

عمه با بی اعتنائی بینی اش را چین انداخت و گفت:

— خودش نی، نماینده اش.

— به خاطر پول؟

— بلی: به خاطر پول.

اینبار جدا اظهار داد که اگر....

حرفش را بریدم و گفتم:

— خواهش می‌کنم عمه لازم نیست

اخطار او را تکرار کنی.

— گریه هیچ دردی را دوا نمی‌کند بهتر است راحتش بگذاری.

از این حرف دلم فرو میریزد و عمه با فشار مرا از پدرم دور می‌کند و نگاهی به صورت خواهرم می‌اندازد که اشك دانه دانه روی گونه هایش می‌غلطد، با اشاره بمن می‌فهماند که او را از اتاق بیرون ببرم من اراده ندارم و هر چه عمه می‌گوید انجام می‌دهم وقتی دو باره به اتاق بر می‌گردم، می‌بینم عمه، پارچه سفید رنگی را روی پدرم انداخته است و سعی می‌کند بدنش را با آن پارچه بپوشاند.

زانو ام سست می‌شود و چشما نم سیاهی می‌رود دستم را بد یوار تکیه می‌دهم که روی زمین نیفتم اما اینکار فایده ندارد من روی زمین می‌افتم و تاریکی و سیاهی یکباره جلو چشمانم پرده می‌کشد.

۸ - اسد

دو هفته از مرگ پدرم گذشته است

خوانندگان عزیز قضاوت می‌کنند:

در شماره اخیر مجله ژوندو نوشته‌ای از س-ق شبرغانی به چاپ رسید.

نوشته‌ای که پراز احساس و درد بوده و در آن اثر ناکی يك حادثه تراژيك زندگی اجتماعی ما که بد بختانه در آن بنا بر شرایط نامساعد گذشته و بنا بر فضای ناسالم برای رشد شخصیت ها، انحراف از راه های سالم زندگی بحیثیت پدیده پیش پا افتاده تلقی میگردد در روح او دیده شده و کلمه هاروی صفحه کاغذ نه ایشگر این حقیقت است که هنوز در محیط ناسامان ما در پهلوی انسانان هوس باز و فتنه گر که زندگی را فقط از پشت شیشه های عینك آذ و هوس مینگردارواحي پیدا میشود که در جام آن هنو ز شراب حقیقت و راستی دوستی و محبت جوش میزند، و من به حیث دختر در برابر روح بزرگ شبرغانی سر تعظیم فرود آورده و پس از این مطمئنم که این گونه انسانان می‌توانند در پرتو چراغ روح بزرگ شان راه های تاریک زندگی را روشن بسازند. پیغله شفیقه. ن

کسانیکه این سلسله را نخوانده اند، تاسف کرده اند

- | | | |
|----------------------------|----------------------------|---------------------------------|
| - این را میفهمم عمه . | - عاقلانه ؟ منظورت چیست . | خونسرد و آرام میگوید: |
| بی توجه بمن میگوید : | - گوش کن لایلا ! يك موضوع | - اگر جواد بخواهد ، می تواند ند |
| - يك نفر هست كه حاضر شده . | هست كه تو باید خوب بفهمی . | خانه را عوض پولش بگیرد ، این را |
| قرض ترا بپردازد . | - کدام موضوع ؟ | می فهمی ؟ |
| باعجله میگویم : | - موضوع اینکه تو باید قرض | - میفهمم عمه . |
| - يك نفر ؟ کی عمه ؟ | جواد را بپردازی . | - پس باید عاقلانه رفتار کنی . |
- ناتمام



هنرمندان خالص

تنها از صدای مشعل هنر یار استفاده میشود!؟



مشعل هنریار

مشعل هنر یار این هنرمند موسسه افغان فلم نقشی بر ا زنده برجسته و پر استعداد کشور که داشت پر سینم : بیشتر در درامه ها و داستانهای میگویند موسسه افغان فلم و فلم هنری دنیاله دایر رادیو سهم دارد چندی زیر کار دارد آیا شما در این دو فلم قبل در نمایشنامه (در جنگال مورفین) نقشی دارید یا نه؟ در جواب گفت : کار یکی از آن دو فلم اصل تا هنوز روی دست گرفته نشده اما در فلم «شیشه شکسته» که ممکن است در همین نزدیکی ها کارهای تخیلی آن نیز پایان برسد اما حالا که صحتش کاملا خوب شده دوباره به رادیو همکاری خود را دوام میدهد، از او که در فلم است که هنر پیشه اول فلم نقش روز کاران او لین تو لید هنری با صدای من بازی میکند.

ژوندون

ستاره مشهور موسیقی پاپ

کارل گوت

ورهنمای آواز به فرا موسی سپرد. او بود که راه را برای حصول موفقیت های پیهم کارل گوت در آواز خوانی هموار ساخت، همچنان تکرار تیاتر زما فور پراگ نیز لازم است زیرا کارل گوت تجارب عمده خود را به روی تخته های سن همین تیا تر آموخت. هکذا تیاتر ابو لو که در آنجا کارل گوت لا و یس لاو شنا ید ل

آهنگساز نغمات و ترانه های خود همکاری نزدیک داشت و در اثر اشتراك مسا عی با او بود که مورد توجه حلقه های وسیع شیفتگان صدایش واقع شد.

در اینجا بود که استعداد هنری کارل گوت انکشاف کرد و آرکستر مشهوری (تحت رهبری لایس لا و شتایدل) بوجود آمد که امروز هم

کارل گوت را در آواز خوانی هایش همراهی میکند. او فرا و این به روی شتیژ های داخل و خارج کشور ظاهر شد و اکثر مورد استقبال مردم قرار گرفت. این ظاهر شد تنها چه به روی سیتیج بوده چه در برابر میکرا فون را دیو و چه در برا بر کمره تلویزیون همه اش قرین مو فقیه بوده است. تمام ریکارد

بقیه در صفحه ۶۱

ها و درامه های رادیویی حصه میگیرد مدتی از محیط رادیو بدور مانده بود و آن بخاطر طریقه با مؤسسه افغان فلم در تهیه فلم «شیشه شکسته» همکاری میکرد.

گفته میشود که محبوب به جباری درین فلم نقش عمده پی را بازی میکند که البته با افتیدن فلم پروری برده سینما این ادعا ثابت خواهد شد.

اکنون که کارهای هنری فلم «شیشه شکسته» تکمیل شده است محبوب به جباری نیز برادری افغانستان برگشته و آرزو دارد به همکاری هایش دوباره آغاز نماید.

ده سال تمام ازان تاریخ میکند که نام کارل گوت با موسیقی پا یو لیر یکجا ذکر شد. سراینده ۳۳ ساله پراگ در طول این مدت با هنر و احساس مسو و لیت خویش چه در برابر خود و چه مقابل مردم



توانست حیثیت و توانایی اش را حفظ کند.

نخستین مو فقیه او در مسابقه سال ۱۹۵۹ در امستر دام بر گزار گردید و این نخستین سفر او به خارج از کشور بشمار میرفت و نخستین باری که صدایش برای پخش از رادیو ثبت شد امروز قابل یاد آور است اما زمان نباید نام پروفیسر کنستانتین کارنین را بحیث استاد

محبوب به جباری به رادیو برگشت



شما به صدای محبوب به جباری آشنا هستید او که اکثرا در داستان

صفحه ۲۶

آفریده میچاک



برگزیده

اثر: هنری سلسار
Henry Slesar

ترجمه س. وهاج

آقای ...؟
تازه وارد خود را بنام «واترپوری» معرفی کرد. بعد دستمال سفیدی را از جیبش برآورده، موقعیکه عرقپاشش را پاک میکرد، گفت:
«امروز هوا خیلی گرم است؟»

آرون جواب داد:
«بلی، گرمی بی سابقه ای است. دوشنبه ما هوا بدتر اینقدر گرم میشود.»

حدوسط هوای تابستان شهر ماممولا از حدود بیست و پنج گراد سلیزیوس تجاوز نمیکند مایک بحرهم داریم، همینطور نیست میرمن سالی؟

جواب داد:
«سکرتو که مشغول تنظیم کاغذها بود، جواب داد:

«بلی، همینطور است ... آقای واترپوری چرا نمی نشینید؟»

مشتري چاغ وچله تشكر كرد و بين چوكي بازوداريكه برايش تعارف شده بود، تته سنگين خود را فرو برد. نفسی براحتی کشید و اظهار کرد:

«قبل از اینکه اینجا بیایم، شهر شما را يك دور زدم تا لااقل به پیرامون خود آشنا بشوم ... شهر قشنگی دارید؟»

آرون فکلی چوبی پر نقش و نگار را از روی میز برداشته، در حالیکه سیگار برگی را پیش میکرد، گفت: «بلی، شهر کوچک و قشنگی داریم و راست بگویم خوش ما هم می آید ... سیگار؟»

«تشکر، فرصت سیگار کشیدن نیست آقای هاگر ... اجازه میدهید معامله خود را مطرح کنم؟»

«خواهش میکنم، آقای واترپوری ... بعد متوجه تق تق ماشین تایپ شده، صدا کرد: «سالی!»

«بلی، آقای هاگر ...»

«بالاخره این صدای لعنتی را خاموش کنید!» سالی دست از ماشین تایپ برداشت و گفت: «بسیار خوب، آقای هاگر ... وی نگاهش به سطرهای درهم و بی معنی کاغذیکه تازه تایپ کرده بود، افکند و آماده اوامر جدید شد. آرون خود را جمع کرد و گفت:

«خوب، آقای واترپوری، آيازمين ويامجل خاصی هست كه شمايان دلچسبي گرفته ايد؟» «باید بگویم، بلی، خانه ای هست كه در حومه شهر روبروی يك عمارت كهنه و قدیمی قرار دارد. اینکه این عمارت قدیمی برای چه منظوری هست، نمیدانم، ولی بهمه حال خالی و غیرمیسگون بنظر میرسد ...» «خوب، عمارت خنك كننده ... و خانه ایكه روبروی آن قرار دارد، دارای پایه هاوستونها میباشد؟»

«بلی، بلی، خودش است. تاجاییكه من دقیق شدم، تابلوی رنگ رفته ای در گوشه ای از عمارت، در قفله درختی میخ شده كه روی آن جمله «خانه فروشی» خوانده میشود. و اما صد در صد از آن اطلاعی ندارم ...» آرون سر را به علامت مثبت حرکت داده، با صدای خشکی گفت:

قدمهای سنگینش صدای رعب انگیزی تولید میکرد. وی را با بسوی آرون آمده، گفت:
«آقای هاگر؟»

آرون باتبسم تشریفاتی جواب داد:
«بلی، آقای ... چه خدمتی میتوانم بشما انجام دهم؟»

تازه وارد لای روزنامه را باز کرده، گفت: «من اسم شما را در ستون اعلانات این روزنامه خواندم. گویا معاملات خرید و فروش خانه و زمین را انجام میدید، همینطور نیست؟» «بلی ... گاهیگاهی درجهای معتبر اعلان میکنم، برای آنكه یقین دارم يكعده از باشندگان شهرهای بزرگ میل دارند دوشنبه های كوچكي نظیر شهر ما زندگی کنند، آقای ...»

«گمان میکنم همین لحظه يك مشتری واره دار بسواغ ما میرسد و ما باید آماده خدمت باشیم ...»

زنك دروازه جمله آرون را قطع كرد. مردیكه لحظه ای بعد وارد دفتر معاملات شد، چته بزرگ واندام گوشت آلود داشت. يك نسخه اخبار قات شده بدست راستش دیده میشد. وی دریشی نازك بی رنگی بتن داشت كه در اثر عرق، خطوط دایروی بزرگ شانه هایش ایجاد شده بود. سنش در حدود پنجاه سال تخمین میگردید. ولی باوصف آن موهای غلوسیهایی داشت. پوست صورتش سرخ و داغ بنظر میرسید، اما چشمان كوچكش شفاف و بانفوذ بود.

موتریكه نزد يك اداره «آرون هاگر» رهنمای معاملات توقف كرد، نمیرپلنت نیویارك را داشت. آرون اگر اندكي توجه میكرد، به درستی تشخیص میداد كه تازه وارد يك مرد بیگانه و ناشناس است.

آرون نگاهش به سكرتو افكند، گفت:
«سالی»

زن جوان بیگانه فردی بودكه درین ساعت بدفتر بود. وی رساله ای را بگوشه میز تحریر خود گذاشته، در حالیکه بوضع خسته ساجق میجوید، به صفحات آن نظردوخته بود. صدای آرون مانند زنك شدیدی او را تكان داد:
«بلی، آقای هاگر؟»



هزار و یک شب



۲۱

و قتی که سند فراغت از متوسطه را پدرم نشان دادم باز هم با همان لحن بی اعتنائیش بهم گفت: - تو آدم نمیشی .

با وجودیکه ازین تکیه کلام پدرم دلخور بودم به تحصیل خود ادامه داده لقب بکلوریا پاس را کبابی نمودم . فکر میگردم حالا آدم شده ام و مسلمانم دیگر بمن نخواهد گفت : «بچیم تو آدم نمیشی» متأسفانه اشتباه کرده بودم ، زیرا با دیدن شهادتنامه بکلوریا باز هم پدرم شانه هایش را بالا انداخته گفت: این درست ولی ... تو آدم نمیشی .

عقلم را بکار انداختم تا ببینم چگونه میتوانم پدرم را متقاعد به این بسازم که آدم شدن مرا قبول نماید ، رفتم شامل فاکولته شدم و فاکولته را هم بپایان رسانیدم ولی حرف پدرم یک حرف بود . میگفت تو آدم نمیشی ، من هم چند سالی بخارج رفتم و به تحصیل ادامه دادم ، موقعی که به ترکیه برگشتم مرا مدیر شعبه ای مقرر کردند . به پدرم گفتم: ببین مدیر شده ام ، حرف پدرم همان بود که همیشه گفته بود ، من هم با تلاش های زیاد خود را به چوکی های بزرگ رساندم و بالاخره بعد از اینکه با وجود مقام و منصب پدرم حرف خود را اکران کرد عسائی شده گفتم: - چطور آدم نمیشوم ؟

پدرم شمرده گفت : - چند سال از مرگ مادرت گذشته ؟ گفتم :

- ده پانزده سال میشود .

گفت : - خوب ... درین مدت یک روز بمن گفتی که پدر بپارایت زن بگیرم ؟ با تعجب زیاد جواب دادم : - آخر پدر ... شما که .. شما که نام خدا پیر شده اید .

آنگاه پدرم با خشم زیاد گفت : - دیدی ... دیدی گفتم که تو آدم نمیشوی بلی ... این داستان شیرین از عزیزترین است و حالا توجه کنید به مساله ای که با این داستان شباهت دارد .

یکی از دوستانم وقتی مرادید چگونگی بنظر میرسید علت پریشانی خاطرش را پرسیدم آهی کشیده گفت :

- شرمندک ، یک مشکل فامیلی داریم که حل نشده و باعث لاینحل ماندن آن همه جگر خون هستیم .

گفتم : - این مشکل چگونه است ، آیا من میتوانم کمکی بکنم ؟

گفت : - کاکاجانم را که می شناسی ؟

- بلی ... کاملاً می شناسم . - کاکاجانم کار در خراب کرده . - چرا ... او چه کاری کرده ؟

گفت: تو خوب میدانی که مابه کاکاجانم احترام زیادی داریم ، حتی پدرم بدون اجازه او آب نمینخورد ، حالا روی یک مساله همگی توافق داریم ولی کاکا جانم هر دو پای خود را در یک بوت آهوکرده میگوید :

- نخ ... خیر ..

- جوانی از خواهرم خواستگاری کرده ، چون جوان خوب شریف و تحصیل کرده است همه موافقت کردیم ، پدرم مادرم و سایر اعضای فامیل موافق بودند . اما موقعی که درین مورد از کاکاجانم مشوره خواستیم گفت :

- نه ... من به هیچصورت راضی نیستم . گفتم :

- آخر ... مگر خواستگار آدم بدی است ؟ گفت :

- نه ... ولی من موافق نیستم . همگی ما گفتیم :

- کاکاجان ... او تحصیل کرده ، آدم فهیمه و لایقی است .

کاکاجانم گفت :

- هر چه باشد من راضی نیستم .

بالاخره فهمیدم که کاکایم او را آدم «بی نزاکتی» میداند و علت آن هم اینست که روزی کاکاجانم در سرویس ایستاده بوده و جوان مذکور متوجه او نشده تا جای خود را بوی تعارف کند .

حال هر قدر میگوئیم چنین است و چنان است کاکاجانم راضی نمیشود .

بدوستم گفتم :

- اصولاً نباید سالخوردهگان ما اینقدر سختگیر باشند ولی این مطلب را باید بگوئیم که درین سرویس اگر پیرمردی ایستاده و جوانی بر چوکی

نشسته باشد منظره خوبی بوجود نمی آید و جوانان ما باید در همچو موارد ادب و نزاکت را فوق العاده رعایت کنند .

دوستم گفت :

ولی در آن مساله حقیقت اینست که جوان مذکور متوجه کاکاجانم نشده و گونه به هیچصورت نمیکداشت او ایستاده بماند . خندیدم و گفتم :

- پس معلوم میشود کاکاجان از همان آدم های سخت گیر است . حال راه حل مساله اینست که جوان خواستگار چند بار دیگر این «بی نزاکتی» را تلافی کرده دل کاکاجان را بدست بیاورد .

دوستم خندیده گفت :

- بلی این یگانه راهی است که کاکا جانم راضی خواهد شد .



بدون شرح

بعد از اینکه بتاريخ ۲۶ سرطان در کشور عزیز ما رژیم نوی مستقر شد و امیدواری بزرگی برای تعالی و ترقی کشور در دل های همگان پدید آمد ، عملیات و جوشی را میتوان در امور روزمره مشاهده کرد ، هر کس میکوشد با دلگرمی بیشتر

کار کند و مصدر خدمتی شود ، چه حالا از یکطرف زمینه کار خویتر فراهم میشود و از جانب دیگر به مؤثریت کار همگان توجه دارند . قبل براین باز هم مثل این روزها مردم امور محوله خویش را پیش میبردند ولی دلسودی و بی علاقگی را آدم میتوانست در نگاه همه بخواند و آن بخاطر این مطلب بود که نتیجه قاطع و نهایی را کسی نمیتوانست از کار خود امید داشته باشد ،

در تقسیم کار طوریکه لازم است عدالت مرعی نبود . اشخاص به کار هایی می پرداختند که با مطابق ذوق شان نبود و یا اینکه در آن مطالعه عمیق و درست نداشتند . حال در این رژیم دلخواه ، در این رژیمی که مردم آنرا بادل و جان پذیرفتند و استقبالش نمودند . راه دادن ناامیدی بدل موردی نداشته تمام طبقات این

کشور باستانی باید با استفاده از آخرین کوششهای خود در عمران مملکت استفاده نمایند . فرصت های زیادی را که تا حال از دست داده ایم و سالیهای بیشمار که به هدر رفته ، بایست با کار مداوم و خستگی ناپذیر جوانان ، مردان و زنان کشور جبران شود .

۲۲

عزیزترین نویسنده معروف ترکی داستان های طنز آلود فراوانی دارد . چند روز قبل منظره ای را دیدم که مرا یاد یکی از داستان های

او انداخت . عنوان داستان نسن «تو آدم نمیشی» است ، و من به اجازه شما و لا خلاصه آن داستان و بعد چشمه دید خودم را برای تان نقل میکنم . نسن از زبان شخصی می نویسد : «من عقده بزرگی داشتم و آن عقده مربوط به نظریه پدرم در مورد من بود ، پدرم همیشه مرا تعقیب کرده میگفت: تو آدم نمیشی .. روز های اول حرف او را انقدر جدی نمی گرفتم زیرا کوچک بودم ، با خود میگفتم شاید حرف پدرم درست باشد و بدینوسیله میخواهد من چیزی شوم ، من هم بی غیبتی نکرده با کوشش و زحمت شبانروزی خود توانستم دوره ابتدایه را بسر رسانم ، روزی که شهادتنامه دوره ابتدایه را گرفته دویده پیش پدرم رفتم و نظری به شهادتنامه من انداخته گفت :

گفت : - نه ... من معتقدم که تو آدم نمیشی ، ازین حرف پدرم تکان خوردم ، اما فهمیدم حتما پدرم منظور یکی دارد و مرا به ادامه تحصیل تشویق میکند ، من هم رفتم و دوره متوسطه را تعقیب و بعد از چند سال به پایان رساندم ،

عکس و مطلب

این میز قبلا ریز و شده

ناتالی وود ستاره طنز آمریکایی در سال ۱۹۳۸ در سانفرانسیسکو تولد شده و از کودکی بکار هنری پرداخته است و بعد ها و قتی که در نقش دختران جوان هنر نمایی میکنند غایبی برآه افتاده شهرت عالمگیر



ناتالی وود

میشود. او حتی در نقش های کمیدی هم موفق است از فیلم های معروف او قلب يك ما در است که در ۱۹۵۱ تهیه شده همچنان در فیلم با شه سیاه همراه با جان دین بازی نموده در سال ۱۹۶۱ در فیلم تب خون آلود و در ۱۹۶۴ در فیلم دنیای شیرین نگرین شده بازی نمود. فلم شکو ه علفزار باورن آیینی و مسافرت دور دنیا هم از فلم های معروف او است.

روزی «ناتالی وود» را در رستورانی شده سر میزی که قبلا ریزرف کرده بود به انتظار دوستش نشست درینو قوت کارسون آمده گفت:

خانم لطفا این میز را بگذا رید چون ریزرو شده .
ناتالی با پافشاری گفت:

— نخیر... من این میز را ترک نمیکنم... چون قبلا ریزرف کرده ام سرانجام مجادله آنها طول کشید و مدتی رستوران آمده گفت:

خانم این میز را ناتالی وود ستاره سینما ریزرف کرده لطفا در جای دیگری قرار بگیرید.

درینو قوت ناتالی وود بشدت خندیده خود را معرفی کرد مدیر رستوران و کارسون که بیشتر به قیافه او دقیق شدند او را شناختند و از وی معذرت خواستند.

ممتاز هوزازدواج نکرده

این زیبا روی که خود را بشکل «خواهر مقدس» در آورده و همه جارا از نظر ها پو شانده است کسی جز ممتاز یا بقول فیروز خان هنر پیشه هندی «مهسو» نیست، مه سو... (بخشید) ممتاز از سکسی ترین و زیبا ترین ستاره های هندی بشمار میرود که بخصوص در فلم اپرا ده

و تیری میری سینی بیشتر در دل ها جا گرفت. شایعه روابط او با جیتندر و ازدواج آنها مدتها سر زبا نه بود و این مطلب که آندو با هم علاقه دارند يك واقعیت بود، ولی بعد ها ممتاز از جیتندر کناره گیری نمود، حتی وقتی که جیتندر بیچاره از عقبش تا لندن هم دوید (البته با طیاره) باز هم دل ممتاز برایش نسوخته گفت:

رفیق رخصت هستی...

حال معلوم نیست چه کسی می تواند دل سنگ این زیبا روی را نرم ساخته رد پای عشق خود در قلبش پیدا نماید.



ممتاز



تونی گرتیس

تونی گرتیس هنرمند سبز چشم هالیوود که زمانی شوهر کرستن کوفمن آلمانی بود فعلا جدا از او بسر میبرد فقط گاهی که بدین دو دختر خود می آید، این هنر پیشه چند روز قبل با جنجال خنده داری مواجه شد واقعه چنین بود که پسر شوخی مو تر او را دزدیده بود تونی جانی دعوت بود و میخواست بدیدن مردیکه تازه با هم آشنا شده بودند برود.

تونی گرتیس جریان سرقت مو تر خود را به پولیس اطلاع داد و بعد خودش به آدرس آن مرد یا دوست تازه خود مراجعه نمود، دم در وازه آن مرد مشا هده کرد که مو ترش پاره شده، او تعجب نمود ولی پس از آن به اصل قضیه پی برد، و فهمید که سارق مو تر کسی جز پسر شانزده ساله دوست وی نبوده است، تونی ناچار شکایت خود را از پولیس پس گرفت، اما آن پسر بخاطر اینکه پدرش او را تنبیه نکند فرار کرده بود.

چارلی چاپلین هنرمند پر قدرت کمیدی مانند سایر اشخاص معروف گمپها نکته هایی دارد: این هم از گفته های اوست:

بزرگترین افتخار من خندانیدن مردم گریان است.



کوت. دلچسپ. خواندنی

مستون خانه

همسایه مزاحم ...

شخصی در محفلی سخت عصبی بود و بین دوستانش بابو اورو خنگی ادعا میکرد که احمد در زندگی فامیلی و مخصوصاً روابط زنانه و هریاش، رفتار خشن و وحشیانه دارد. بقدریکه حتی همسایه هارا ذیت میکند و حتی گاهی آنها را بغواب نمیکندارد تعجب کردم که مردم چرا بدون اینکه بهخصوص صیانت زندگی دیگران کاملاً وارد باشند، اینهمه بصراحت اظهار نظر میکنند؟ پرسیدم: «آخر شما از کجا میدانید؟» وی چهره حق بجانب گرفت و گفت: «من در طبقه زیر آپارتمان او زندگی می کنم!»

دو کیلو و ۳۸۰ گرام

هنوز قصاب کوجه ما بقیه پولم را نداده بود که يك زن جاق و چله بانفس سوخته آمد و گفت: «زودتر ۲ کیلو و ۳۸۰ گرام گوشت برایم وزن کنید.» قصاب که تحت تاثیر عجله خانم رفته بود بدون آنکه حساب مرا تصفیه کند، از خانم پرسید:

«بسیار خوب، آيا يك چند گرام مكثر زيادتر نشود؟» خانم که فهمیده میشد خیلی عجله دارد گفت: «نی، فقط دو کیلو و ۳۸۰ گرام!» قصاب گوشت دلخواه خانم را برید و به همان وزن مطلوب بداخل خریطه انداخته عرقهای خود را پاک کرد و گفت: «اینه هشیرو... آيا ديگه چيزی ضرورت ندارید؟»

خانم بطرف گوشت بدقت دیده گفت: «نخبر، تشکر... من اصلاً گوشت نمی خرم. اینروزها در اثر توصیه دکتور رژیم غذایی گرفته بودم و اخیراً برایم گفته شد که مقدار ۲ کیلو و ۳۸۰ گرام وزن کم کرده ام، حالا من صرف میخواستم بفهمم که ۲ کیلو و ۳۸۰ گرام چقدر میشود؟» کلاه دو سره!

یکزفر مجنوب الحال به مغازه ای وارد شده در حالیکه در جستجو کلاه مناسبی بود، سینه بندی بدستش آمد و در حالیکه با تعجب بطرف آن میدید، گفت:

«اولین بار است که من کلاه دو سره را می بینم!»

يك مجنوب ديگر كه تازه وارد مغازه شده بود،

نگاه مختصری به وی نموده، گفت:

«از اینکه مداخله میکنم، ببخشید... اما این اصلاً نباید کلاه باشد.»

«چرا نباید کلاه باشد؟» تازه وارد گفت:

«برای آنکه بيك ندارد!» مستحق تو از من



طفل حق شناس:

«آخر مادر چرا قهر میشوی؟»

«بگم از من کرده کثیف تر بود!»

میوه های بازار مشترک

وزارت زراعت انگلیس - اعلام داشته که برای هر اکتر باغی که درختهای سیب و شفتالو در آن بیخ و بن بر کنند ۲ پوند پاداش خواهد داد.

میوه داران پس از گرفتن این پاداش و عده میدهند که برای شش سال نهال میوه های یاد شده را دو باره غرس نمائند. این تصمیم را وزارت زراعت انگلیس به

خاطری اتخاذ نموده که فکر میکند که میوه یاد شده نمی تواند در بازار مشترک به خوبی رقابت نماید. طبق احصائیه تا حدود ۲۰ فیصد باغ های انگلستان از بین خواهند رفت.



خودتان انجام ندهید

آقای شینپل کواریس - صاحب يك ورکشاپ ترمیم آلات برقی اعلانی پدر واز کارگاهش نصب نموده ودر آن از زنان خانه خواستار گردیده که اشیای برقی را که شوهر ایشان سعی نمودند خودشان آنهارا ترمیم نمایند برای دو باره سازی به ورکشاپ بیاورند. این اعلان باعث آن شده تا روز بروز مراجعین زیادتر به ورکشاپش جلب شده و مشتریان زیاد دست و پای کنند. زیرا میرمن های خانه شوهر ایشان را از ترمیم سامان بساد شده باز داشته اند.



هستی یا نیستی؟

موتور سویدنی - جرمنی «والوو» اعلان بلند بالا و مصوری را چاپ نموده ودر آن هملت را با جمجمه سر مرده نشان میدهند که همان سوال قدیمی هستی یا نیستی؟ را عنوان میکند وبنیال آن کلمات «این سوال است برای ملیونها نفر دارنده موتور که امسال از خود می پرسند. برخی زیاد چنین جواب می دهند که: موتور والوو هستی است.»

کمینی مذکور با چاپ این اعلان اعتراض شدید را علیه خود برانگیخت. حتی کمیسیون مرکزی فدراسیون اتومبیل سازی جرمنی، بالحن شدید این سوال را در پراپرش قرار داد که آیا همین موتور مخلوط ترین و مطمئن ترین موتور ماست؟

سکه های غیب شده

لیز از همین سکه ها ضروب شده است. لیکن جای تعجب است که هنوز بقدر کافی از این سکه در جویان وجود ندارد. در بسیاری قروشگاه ها و دکان ها، خریداران بجای پول سیاه ساجق، پسته و شیرینی می گیرند. این سکه های کوچک کجا غیب شدند؟ تا اکنون فکر می شد که ممکن این سکه توسط سیاحان برای تحفه بخارج برده می شد. ولی اکنون کشف بعمل آمد که بسیاری از این سکه ها بجای دکه های فلزی بکار می رود زیرا بکار بردن آنان خیلی ارزان تمام میشود.

اداره سزا بخانه اینا لیا به صورت مرتب سکه های پنج لیری را ضروب می زند و در طرف دو سال گذشته به مبلغ ۱۵۲ میلیون



برای فهمیدن بهتر



پوهنتون نیو سوت ولز درس دینی يك كورس فوق العاده آموزش زبان فراموش شده ای را باز نموده که استراليا ثبات در گذشته بان صحبت می کردند. متن های کتب کورسی کلمات چار حرفی یسی را ترجمه میکنند که بیشتر در استرالیا بکار می رود يك سختگوي پوهنتون بیان داشته که کورس زمینه آموزش را برای محصلان خارجی که خواهند دانستن زبان استرالیایی هستند آماده می سازد.

عکس جالب:



صبح جمهوری

صبحی ز طرف خاور
بالا بلند ، خوش بر
صبحی به باده ، همجوش
صبحی به می ، شناور
صبحی نشاط برون

صبحی پیام در بر :
دیدم ، ندیده بودم

صبحی چو چهره خور ،
پاک و صفا و پر نور
صبحی به گونه شیر
صبحی چو دست بیضا

صبحی چو روی دلبر
دیدم ، ندیده بودم

صبحی به طالع سعد
صبحی طلیعه چید
صبحی نوید از پی
صبحی پیام از بعد
صبحی قرآن سعدین :

نزدیک ماه و اختر :
دیدم ، ندیده بودم

صبحی به (مارش) موزیک
عیش و نشاط تحریک
با انتهای نرمی
کامل بحسن «تکتیک»
حرکی بدل نشسته

نقطی بجان برابر :
دیدم ، ندیده بودم

پیغام پاک «جمهور» :
- بر کاردار و مزدور ،
- بر کشمند و دهقان ،
- بر پیره دارو مامور ،
یعنی به لحن «داؤد» :

از آرزو - بیانگر :
دیدم ، ندیده بودم

اطراف «تالک» گل ریز
دامان «توپ» گل بیز
دلکش «ستاره و جال»
زیبا شرنگ «مهمیز»
چون باغ طبع مردم

چون گل جمال عسکر :
دیدم ، ندیده بودم

صدعید دیده ، دیداست
امروز روز عیداست
صد (گودتا) شنیدی
این (گودتا) سفید است ؟
اینگونه گل که گفته است ؟
اینگونه گل که چیداست ؟
روزی به عید ، نزدیک :

از عید هم نکوتر :
دیدم ، ندیده بودم

ساقی بیا! خدایا!
مستم که نیست یارا
آبی به جام جمشید
دوده بیساده را
مطلب به لحن داؤد :
خوش مطلق بیا را

سوری چنین به کشور :
دیدم ، ندیده بودم

اندر جهان جمهور :
- هستی توجان جمهور!
جمهوریت ، مبارک!
ای قهرمان جمهور!
ای بهترین ستاره!
- در آسمان جمهور :

من از توبه - برادر :
دیدم ، ندیده بودم

جمهوریت ، برای :
- پیر و جوان مبارک
بر گودک وزن و مرد ،
خورد و گلان مبارک
بر نسل پاک امروز ،
- و آیندگان مبارک
مانند (کاتب جام)

آزاده بی ، سخنور :
دیدم ، ندیده بودم

یادداشت : «کاتب جام» نام مستعار توفیق
است .

از محمد علم غواص

افتخار جمهوری

که آب خضر بود در دیار جمهوری
که خوش نهاد اساس شعار جمهوری
نصیب کشور ما افتخار جمهوری
مظفرا نه نمود اشتها و جمهوری
بهر که هست زجان دوستدار جمهوری
چه قلبها شده خون ، زانتظار جمهوری
رسید وقت عنایت بکار جمهوری
بکوشش همگان در کنار جمهوری
که شد بنصرت او روز کار جمهوری
زهی بر هر والا تبار جمهوری
هزار جان گرامی نشمار جمهوری
ترانه ایست زدل یاد کار جمهوری
طلوع تابش شمس النهار جمهوری

زیر نظر طهروری



از: ناصر طهروری

بسی حجاب

ترا خواهم من ای دختر! که سرتا پاشراستی
ترا خواهم من ای زیبا! که بهر زانتابستی
ترا خواهم که میبایی ، ونوس عشق و رؤیا
ترا خواهم که در چشم دلراتر ، زخوابستی
ترا خواهم که درخوبی ، همیشه خوب خوابی
ترا خواهم که درپاکی ، برون از هر حسابستی
ترا خواهم که درچشم خیالم: جلوه گر هستی
ترا خواهم که درعش دل من: باریابستی
ترا خواهم که گردیوان هستی در کفم الفت :
- مرا ای بهتر از بهتر! توبیت انتخابستی
ترا خواهم که گر پرسند : زیباتر ز زیبا گیمت
- تو بایک جلوه زیبا ، به این پرسش : جوابستی
ترا خواهم که تاروپود جانم از تودر غوغاست
ترا خواهم که در گسایم ، آهنگ ربابستی
ترا خواهم که گیسویت بود چون روز من شیگون
ترا خواهم که چون اشکم ، درخشان درنابستی
ترا خواهم که چون شعر طهروری ، بی بدلیستی
ترا خواهم که چون عشق طهروری ، بی حجابستی

اثر فتح محمد خاکی از ولایت وردک

مقام جمهوری

رسید مژده که آمد نظام جمهوری
بگشت توسن اقبال ، دام جمهوری
بسال پنجه دود ، بیست و ششم سرطان:
نواخت طبل سعادت زبام جمهوری
بداد بیك سحر ، این نوید در کشور :
که رست نخل مراد از گنم جمهوری
شگفت غنچه آمال و آرزوی کهن
به بوستان وطن ، از خرام جمهوری
صفات یکجبهی ، وحدت و هم آهنگی
اخوت است و مؤدت ، مرام جمهوری
رهین منت آن راد مسرد آزادم
که خلق کرد به مبین مقام جمهوری
بضمت جان جفاویست دست ستم
بشست دفتر جور از پیام جمهوری
دوید چتر تفاوت ، بچید فرش نفاق
چو تیغ عزم کشید از نیام جمهوری
عموم کسافه ملت ، زرای نیل مراد
حیات تازه گرفت از قیام جمهوری
به گلسستان وطن مست کامکاریاست
به کام خویش چو دیدست کام جمهوری
می دو هفته رپوده غم چهل ساله
چه معجز یست هویدا بجام جمهوری
که تازه مانده به پای است جاودان بادا
بملک و ملت ما زنده نام جمهوری
هماره صبح و مساء خاکی: التجا دارد :
بهرز خویش بقاء و دوام جمهوری

از کریمه ویدا

نوای جمهوری

بکوش دل ، ز جمهوری ، نوایست :
- چوساز دلکش موسیقی شاد
شعار مردوزن ، هر جا بلند است :
- که این جمهوری ما ، جاودان باد

به ملت : این پیام نو ، مبارک
به کشور : این نظام نو مبارک

• • •

شمای عسکران ای نسل پیروزا
شمای قهرمانان ای جوانان!
شمای مردم یادرد و احساس
شمای افسران ، ای شیر مردان!

شکوه و فرادورا فرودید
به دلها ، جایگاه خود نمودید

• • •

کنون ، ماییم و کار و امتیازش
کنون ، ماییم و راحت های وجدان
کنون ، ماییم و آزادی و شادی
کنون ، ماییم و عدل و داد و ایمان

کنون ، ماشاچه های پر زباریم
ز بی باری ، دگر ، رنجی نداریم

• • •

کنون ، ماییم و خاک پاک میهن
کنون ، ماییم و کشت و کار و صنعت
کنون ، ماییم و حاصل های وافر
کنون ، ماییم و صدعا ناز و نعمت

ز بیکاری ، دگر بس ننگ داریم
که درخشان دانش و فرهنگ داریم

• • •

خداوند! ا بجا گوید گردان :
- تو این نعمت ، تو این جمهوری ما
تو پیروزی ما را ، جاودان ساز
نگه کن رأیت منصوری ما

- کزین رأیت ، دل خود شاد کردیم
سعادت ، بهر خود ، ایجاد کردیم

تفاوت وبدون ترس واعتنا چند قدم بیشتر از سایر دخترها ایستاده بود، تکه پیراهن دختر خیلی قیمتی بود و تجاریکه آنها از اورشلیم می آوردند به قیمت گزافی می فروختند پدر دختر چون مرد ثروتمندی بود زیورات و تکه های قیمتی برای دخترش تهیه میکرد. گردن مقبول و بلورین او را گردن بند دانه نشان و قیمتی احاطه کرده بود، دانه های الماس، زرد، یاقوت و مرجان در گردن بند می درخشید، شیبیل با خود فکر کرد، با این همه جواهر کجا میخواهد برود، مسلما دیوانه بوده پدری که دختر زیبا یش را با این همه جواهر تنها گذاشته، شیبیل چند قدم پیش رفت درست نزد یک دختر قرار گرفت دختر به چشم های او نگاه میکرد، طوری نگاه می کرد که گویی ابروانش بالای چشمها آویزان شده ذهن خود را باناز و عشوه باز کرده گفت:

آدم های بیگانه ... چرا سر راه ایستاده اید؟

در همین لحظه دست های هایدوت ها برای گرفتن زیورات او پیش آمده بود صدای دختر تاثیر عجیبی کرد... شیبیل با دست بطرف دیگران اشاره کرد، هایدوت ها با اشاره او خود را عقب کشیدند و خواش بر جای خود ایستادند، شیبیل با قیافه مردانه خود چون گویی در برابر دختر ایستاده بود و دقیقه او را نگاه میکرد.

او در دلش میگفت: (اوه چه اندام زیبا - چه قیافه جذاب و دلگربا با این دامن فراخ به گدی شباهت دارد) بی اختیار خنده اش گرفت او نتوانست از خنده خود



این دومین داستان یوردان یوفکوف نویسنده بلغاریست که در ژوندون چاپ می رسد، او نویسنده معروف و پراوازه بلغاریست، داستانهای او تا حال در بسیاری از کشورها ترجمه و چاپ شده است. داستانی را که میخواهید یکی از ترازیدی های اوست که خیلی شهرت دارد. حتی از روی آن فلمی هم ساخته اند. این داستان قصه عشق ها بدون شجاعتی است بایک دختر شهری، هایدوت ها مردمانی بودند نظیر عیار های سیستان که روحیه ایشان درین داستان خوب منعکس شده.

راد که در کنج پام انتظار میکشید، از پائین مصطفی می آمد هایدوت شجاع او از کوه فرود آمده بود از جایی که کسی دسترسی به او نداشت - آمده بود تا خود را تسلیم کند، این خبر مثل توپ در همه جا صدا کرد، آیا حقیقتا مصطفی میخواست تسلیم شود؟ کسی نمی توانست باور کند - همه تعجب کرده بودند، چرا (شیبیل) یعنی مصطفی میخواست خود را تسلیم کند؟

مردی که در کوه ها قدرتی داشت و همه از او میترسیدند، ولی کسی از دل او خبر نداشت، این کار دلش بود نیروی عشق او را بسوی شهر کشید، عقاب کوهستان را عشق به شهر کشانید، شهری که در هر قدم خطری برایش بود و دایمی در سر راهش گسترده بودند، آنجا کسانیکه بودند که به خوش تشنه بودند، واقعه آن روز ... پلی دو ماه قبل بود، یک روز واقعه ای اتفاق افتاد که جریان زندگی شیبیل را از مسیر اصلی اش خارج ساخت جریان ازین قرار بود:

از بالای قله سنگ های آبی از آشیانه عقاب ها شیبیل به پائین نگاه کرد، از دره یک خیل دختر میگذشتند سایر هایدوت ها هم متوجه آنها شدند شیبیل تعجب کرد چگونه زنها جرات کرده اند به دره بیایند دلیر ترین وجود ترین مردان شهر هم جرات نمی کردند به این دره ها پا بگذارند آنها هایدوت ها را اشخاص خطرناکی می پنداشتند ولی این زنها ... این زنها بدون معافیت اینجا آمده اند شاید دایمی باشد ... برای دستگیری هایدوت ها نقشه ای طرح نکرده باشند؟

قوانین جوامع نمرده هایدوت ها اجازه نمیداد تا آسیبی به زنها برسانند هایدوت

نوشته یوردان یوفکوف

شیبیل

داری کند، نمیدانست چرا می خندد دختر هم بخنده افتان خنده های شان با هم مخلوط شد، چهره از خنده شگفته دختر که مقبول تراز سابق شد، چشم های آبی چون دریا و دندان های صدف مانندش هرد و میدرخشیدند درست در همان لحظه احساس شیرینی و ناشناخته ای در وجود شیبیل خانه کرد، هرگز چنین حالتی در خود احساس نکرده بود، دختر های دیگر دو باره جان گرفتند، مگر چه هنوز هم آثار ترس در چهره های شان خوانده میشد آنها هم نزدیک آمدند و یک گروه را تشکیل دادند، گو از حالت وحشتناک خود برآمده آواز پرند گان و شر شر آب دوباره برای دختران قابل شنیدن شد، چون آنها از گنجی خلاص شده بودند، شیبیل به سنگی تکیه کرده دختر را تماشا میکرد - او با دختر حرف میزد ولی معلوم نبود چه میگوید جملاتی که اصلا معنی نداشتند جملاتی که بزودی فراموش میشد ولی دختر با علاقه حرف های او را می شنید سایر هایدوت ها هم آرام و متین هر کدام روی

که شکار را در چند قدمی خود دیده باشند قیافه های بظا هر خندان ولی خوش و ریش های تراشیده شان انسان را بوخت می انداخت باولع خاصی لب های خود را میبیسیدند از کوه فرود آمده بعد از دور زدن جنگلی که در دامنه همان کوه واقع بود - مقابل زنها قرار گرفتند، راه های صعب العبور و وحشتناکی بود آنها با جسارت پائین میشدند - این راه که برای دیگران غیر قابل عبور و مرور بود در نظر آنها جاده صاف و همواری می نمود، دختران که قبلا از دره ترسیده بودند وقتی که رهزنان را مقابل خود دیدند سرا سیمه شدند و میخواستند فرار کنند، اما مثل اینکه در جای خود میخکوب شده باشند چنان مرعوب شده بودند که قدرت حرکت از وجود شان رخت پر بسته بود، بدن های شان روی پاهای لطیف و نازک آنها سنگینی میکرد.

دختران پرندگانی را مانند بودند که از دیدن عقابها پرواز را فراموش کرده باشند آنها دچار پریشانی عظیم و عجیبی شده بودند هایدوت ها بدون توجه به ترس آنها بیشتر آمدند، در میان دختران یکی از آنها که پیراهن آبی بتن و چهره زیبایی داشت با حالت بی

ها تنها بغافل هدفی که داشتند بکوه ها پناه برده و تنها به هدف خود فکر میکردند، زنها نمیتوانستند به قلبشان راه پیدا کنند هیچ کدام شان زن نداشتند، زن گرفتن در مسلکشان جایز نبود - زیرا مانع کار شان میشد آنها در طول سالها زنی را از نزدیک سیر ندیده بودند، شیبیل نهادنست که نگاه کردن او به آن زنها خوبست یا بد؟

قبلا او به این مسئله نیندیشیده بود.

سروش را تکان داد و چشمان خود را مالید

آیا واقعا در بین دره زنها را میدید؟ از هایدوت ها همه میترسیدند، بخصوص از سر دسته شان شیبیل، زنها که بیخیال و آرام در دره راه می پیمودند - منظره ای ایجاد کرده بودند که برای شیبیل خیلی تازمی داشت، کنجکاو او تحریک شده بود از قله کوه فرود آمد، دزدان دیگر از دنبالش روان شدند از قیافه شان هویدا بود که ازین عمل شیبیل راضی هستند، پائین شدن شیبیل برای آنها نوعی اجازه دادن بود، آنها گرگان گرسنه ای را مانند بودند

ترجمه زلمی نورانی

از بالای قله سنگ های آبی حرکت کرد. غروب نزدیک شده بود. دقایقی سپری شد. سنگ هازیر پایش صدا میکرد و قتیکه به جنگل رسید آفتاب بکلی غروب کرده بود گوشه آسمان که از عقب کوه پیدا بود سرخ بنظر میرسید. عقاب ها از بالای صخره ها آواز میکشیدند هوا روبه تاریکی میرفت و در هموار ی غبار آبی رنگی تشکیل شده بود و در بین راه سایه های درازی ایجا شده بود کوه آرام و متفکر بود مثل اینکه به شیبیل میگفت: به کجا؟ ... برای شیبیل خیلی مشکل بود. سونلن درو جودش رخنه کرده بود و یولگ میگفت: (شاید دامی برایم گسترده باشند). روی سبزه ها نشسته اندکی فکر کرد دقایق به کندی سپری میشد و او همچنان غرق در افکار خودش بود و قتیکه سرش را بلند کرد دید مهتاب در آسمان بدون ابر میرخشید. شیبیل در مقابل خود دنیای دیگری را میدید. کوه نیز برای او طور دیگری می نمود نسیم ملایمی بچهره اش میخورد اونس عمیقی کشید و شش هایش از هوای خنکی پر شد. در یک نقطه تاریک روشنی بقیه در صفحه ۵۶



های قیمتی همراه باسلام های زیاد برای رادا می فرستاد تا اینکه یک روز مژده ای به او رسید این مژده اورا گنج کرده بود رادابه احوال فرستاده بود که به قریه بیاید زیرا پدرش به مزاجت آنها موافقت کرده و حاکم مراد بیک نیز او را بخشیده بود و حاکم به عنوان بخشش یک تسبیح کهربا که از بیت المقدس با خود آورده بود بفرای او فرستاد.

مدت زیادی شیبیل با خود فکر کرد که این هم یک دام نباشد. جنگل بکلی سبز بود. حالا دیگر جنگل یک اندازه تاریک شده و فرش آنرا مقدار زیاد علف بلند و تشکیل میدان و گل های وحشی کوهی که خیلی ناوقت برگ میکنند همه شگفته بودند.

از پائین کوه عطر گل های لیولکه و لیلی (دو نوع بته خوشبوی طبی) به مشام میرسید دیگر کوه و جنگل لطفی برای او نداشت خوابیدن بروی صخره ها و گذاشتن تلفنگ بزیر سر برای او خسته کننده شده بود نگاهش را به ابرها دوخت و ناگهان تصمیمی گرفت. تصمیم گرفت بطرف قریه برود هنگامیکه

و ارمی سرودند. درختان تنها پند داشتند. شیبیل بطرف کوه بر می گشت و هنوز زخم لبخندی بلب داشت از عقب او هایدوت ها روان بودند بطرف زمین می دیدند و سکوت اختیار کرده بودند. زاغ سیاهی از بالای سرشان پرواز کرد و پیغام شویی را به آنها آورد.

شیبیل متوجه آن نشد ولی هایدوت ها در یک جا اجتماع کرده و بین خود بعضی چیز ها گفتند. زن را همان را میدود کرده بود. یک زن زیبا. تمام این ها عواقب خوبی ندارد. باز هم مدتی گذشت هوا گرم تر شد درخت های آلوده های وحشی شکو له کردند ناله ها برگ آوردند و یک روز صبح فاخته ای شروع به خواندن کرد و نظیر به رسم وعادت که در اول روز موقع شنیدن آواز فاخته سن خود را حساب می کنند.

شیبیل متوجه شد که دیگر پیر میشود. به فکر را دا افتاده تبسم کرده با خود گفت: چه موجود عجیبی او در آن وقت را جمع بزن و اولاد و شیطان فکرمی کرد.

او رادا را با همان حالتی که بار اول دیده بود هنوز هم میدید. در همان وقتیکه او تار سوزن را بدین گرفته بود و بطرفش می دید تبسم میکرد باز هم شیبیل با خود گفت: نه سوزن نه بلکه خنجر بود که به قلبش زده بود او در همین لحظه تاجر ها می گذشتند و رفقای هایدوتش آنها را استازده کرده بودند... از ترس زیاد رنگش شان گبود شده بود آنها به مشکل بالای زمین اسپهای خود معکم شده بودند و منتظر بودند که شیبیل چه بگوید. اما شیبیل آنها را وارد ساخت تا خور جین ها و خریطه های خود را با زنهای و نه آنها را تلاشی نمود. فقط با آنها به قصه گفتن شروع کرد.

راجع به ویلیکو گیخا یا صحبت کرد و بعد در باره رادا به صحبت پرداخت ها بدون ها بطرف زمین می دیدند و از شرم و خجالت بخود می پیچیدند. شیبیل تاجر ها را آزاد ساخته و تا آخر جنگل متابعت نمود و توسط آنها پیغام ها و سلام های زیادی به رادا فرستاد.

هایدوت ها دیگر با شیبیل حرف نمی زدند. و هم جرئت نداشتند بطرف چشمه ن او نگاه کنند. شب و قتیکه به قلعه سنگ های آبی درین آشیانه عقاب هارفتند بعد از آنکه شیبیل خوابید آنها در اطراف آتش جمع شده و صحبت کردند. کوه تغییر نکرده بود و تصمیم آن ها هم قطعی بود.

آنها خیلی نا راحت بودند و بهر طرف نگاه های وحشتناکی می کردند. در یک حصه

رو به آواز کشید ولی آنها فکر کردند که کدام انسان حرف میزند. فکر کردند کسی می آید و آنها بیک دیگر قریب تر شدند و در همان حال متوجه شدند که چطور شیبیل در خواب بخود میپیچد و نفس بلند می کشد و در خواب باخود حرف می زند.

و در همان حال آنها استازده شدند که بروند او را نکشند ولی از اوفرار کردند مثل اینکه از وبا فرار کنند شیبیل تنها ماند و در آنوقت تمام پول

هایی را که غارت کرده بود، انگشتر های طلا که از دست های اسیران و گشته گان کشیده بود اشیای قیمتی طلایی و نقره ویرا که از صومعه ها به غارت برده بود و تمام زیورات و اشیای قیمتی را که تا به آنروز جمع کرده بود آنها را در یک مغاره پنهان نموده بود همه را بتدریج بفغانه ویلیکو گیخا یا به عنوان هدیه ها برای رادا فرستاد. هدیه

سنگی نشستند و از پارچه های کاغذ و تنباکو برای خود سگرت درست میکردند.

شیبیل آرام و کشدار گفت: - نامت چیست؟ - راد که

- هوم... بدوت ترا چگونه تنها گذاشت... مخصوصا باین گردن بند قیمتی... من آنرا میگیرم.

دختر بابی پروائی و نازدا تکی خاصی که بیشتر به صدایش رنگ کود گانه و شیرین میزد گفت:

- او هو هو... میگیرم... چرا گردن بند مرا باید بگیری؟ این هم برایم کم است اگر تو داشته باشی من ازت میگیرم.

بعد دختر بالحن بر از طعنه و دلسوزی ادامه داد:

- ویش ویش... آستین هایشه سیل کو... همش پاره شده، شیبیل نگاهی به آستین های خود انداخت... واقعا پاره شده بود... تفتنگچه خود را بجیب گذاشت در یک لحظه کوتاه با خود فکر کرد که شاید دختر بفکر حقه بازی باشد اما نگاه های معصومانه و بیباک دختر که بزودی این فکر را از خاطرش محو ساخت دختر با دلسوزی گفت:

- بگذار آستینت را بدوزم....

بعد از گفتن این جمله با چالاکي مانند سلطانك قشنگی تارو سوزن پیدا کرد و تار را از سوراخ سوزن گذارند و آخرش را گره زد - بعد با لحنی متبسم و آمرانه گفت:

- یک چوبك را بدخت بگیر... عقلت را بدوزم... خدا میداند عقل هم داری یا نه. دختر ضمن دوختن پارگی آستین او با کلاتکاری گفت:

- گوش کو... عروسی کن که...

- که چی؟

- که کسی باشد تا لباس را بدوزد...

که دیگر مانند...

شیبیل حرف او را قطع کرد:

- که دیگر مانند جت ها معلوم نشوم...

را که! از شنیدن حرف های او نارا حست

شد - تغییر چهره اش دوباره در دل دخترها ها ترس را بوجود آورد... او دو باره

لبخند زده گفت:

- گفتی عروسی کنم... آخر... مرا کسی نمی گیرد... دختر ها مرا نمی خواهند را ده که گفت:

- میگردن... تو یک جوان مجرد هستی.

شیبیل با خنده گفت:

- پس تو مرا بگیر... تو باین عروسی کن

را ده که مثل اینکه انتظار چنین حرفی را نداشته باشد گفت:

- جی... من ترا بگیرم... با همین قد و

قواره... با همین لباس های عجیب و

اسلحه... هایدوت سر گردان... نی... به

ها بدوته کار ندارم.

شیبیل باز همه قیافه خشمگین بخود

گرفت و رادا متوجه شد که چگونه دختران

دیگر با چشم های پراز امید بطرف او و

میگرند... خشمگین شدن شیبیل و همکارانش

برای همه آنها خطرناک بود رادا دفعتا لعنتش

را تغییر داده گفت: خوب... خوب ترا میگیرم

.. اما لازم است مرا از پدرم بخواهی... و

بعد از لحظه بی سکوت ادامه داد... و از

مراد بیک حاکم... بین... آستین ترا چگونه

دوختم بگذار باز هم پاره شود.

شیبیل بطرف او دیده تبسمی کرد. آنها

باز هم با هم صحبت کردند بعد از آن زنها

حرکت کردند و شیبیل آنها را نا آخرین قسمت

جنگل مشایعت کرد بعد از آن هموار ی

شروع میشد.

و قتیکه این اتفاق رخ داد موسم بهار بود

بعضی جاها سبز شده بود و برند گان دیوانه

دژوند خراغ

داوړوکی شمع زما دکوټی خراغ دی او زما خواره کوټه ددغی شمع په رڼا روښانه کیږي .

دغنی داوښکو خاڅکی له ډنگری ونی څخه یی رابښدلی او پرمخکه باندی توپیری .
دشمع نری تار په داسی حال کښی چه کورنگه رڼایی لږزی، په وروورو سوخی اوله منځه ځی .

دغنی زېږونگه رڼا پریدی هماغه شان چه زمانا امېدزده «ژوندانه د خراغ» دمه کیدوپه انتظار لږزیږی .

زما دژوند ددفر وروستی پاته ددغی شمع تر پلوسولاندی پای ته ورسیده .

«دژوند خراغ» می هم مخ په مړه کیدو دی او وروستی رڼایی تیاره کیدونه نژدی ده .

ښایی ددغی شمع دپلوسو تر وروستی ویرېد پوری زما «دژوند خراغ» مړشی ...
وړوکی شمع خلاصه شوه او خواره کوټه یی په تیاره کښی پریښوده ...

دژوند خراغ می هم مړشو او زه یی دسل دپاره په تیاره کښی پریښودم .
السوس چه کوټه می حتی یوه شپه هم نه دغی شمع څخه روښانه نشوه .

همغه شان چه حتی یوه ورځ «دژوند خراغ» می زما ژوند راته روښانه نکړ .

ستا په خاطر

ستا د وږو وږو کیلو په خاطر

ستا د زړگی د اوسیلو په خاطر

چه د عشق درس دی راته غوږ کی ووی

ستا د خون و خون و جملو په خاطر

شریت دشون و دی چه راکه راته

اوس دی دسپین مخ د خولو په خاطر

څکه دی مینه پر ښودلی نشم

ستا د مطلب د کلیمو په خاطر

بیمار دی مینه کښی رسوا خوښ دی

ستا د پیغور دولولو په خاطر

(محمد کاظم بیمار)

لیونی زده داوولی دومره ژاړی
هغه چا پسې چه ته ډوب یی په وینو

دلته بوی سنا جانان د زلفو نشته
بلکه دلته دم پدم په هر قسم کښی

پس نو زده راشه چه دواړه غلی کښیو
چه هغه زموږ په لوری نظر لکړی

زړه ته

زده پوهیږم چه تڅه لمانه غواړی
زما هم دسترگواوښکی پس لاری

نه هغه ایښی په دی سیمه قسم دی
د پلوتون له لاسه جوړم او ماتم دی

بی وفا آشنا پسې به نوره ژاړو
مونږ یی هم هومره په چغونو رنغواړو

«نصرالله حافظ»



زما دل

پلټانه دی هسی خوارکي زما دل

چه له خانه یی بېزارکي زما دل

عاشقی هومره داغونه دی پری ایښی

چه تمام یی لاله زارکي زما دل

چه د زلفو په کمند سړدی رابښکو

په بلادی گرفتار کي زما دل

ستا چشمانو پکښی هسی مقام وږیو

چه له غیرو یی بېزارکي زما دل

لاس و پښی دخلکو نیسی دعاغواړی

مینی هسی منت پارکي زما دل

پس سیمه چا آزار موندلی نه دی

تا په خه سبب آزارکي زما دل

زه د رحمن خومنت بار دعاغواړیم

چه مین یی په دلدار کي زما دل

«رحمن بابا»

د زړه فر یاد

خو لاله غولندی نشی سینه داغ
له غمونو په هرگز نه موسم فراغ
خدای د پاره د سحر باده نسیمه
بوی د یار د زلفو راوړه تر دماغ
زده زما هسی نری نری فریاد کړا
لکه دود چه نری خیزی له چراغ
چه نسیم یی سره خلاصه غنچه خوله کا
بوی د گلو شرمند ووزی له بساغ
هر آواز د عشق له دوده حزین خیزی
د پلبل ناری په نه واورې له زاغ
مجنون طور دیارخیال پر صحرا غواړم
خدای کړه ورکه زما هسی یی سراغ
چه ویل په پېښو زده شمس الدین کړم
دا هستی می د سرو لیوله ایساغ
«شمس الدین کاکي»

د زړه داغ

داغ می به زده دخپل آشنا نښه ده
دجا دیادو د جفا نښه ده

جنون د مینی کي عالم ته نښه
لکه چه سترگه د سبا نښه ده

په زده خوږی نا آشنا سترگویم
څکمی نښه نا آشنا نښه ده

مړیوان مړیو لښی ورځی نه دی
دادهجران دوا ویلا نښه ده

خونخوارو سترگو د بڼو غشوته
سینه زما سبا بیگا نښه ده

دازه چه ناست ولاړ لهغه زانکم
سا د بڼو د شرتکا نښه ده

سترگی مړه ده رانژدی که یوغل
چه پکښی وگوری دچا نښه ده

«مخوړ»

معجبت

معجبت زېږی دژونو له شرکته
نه د مال اود دولت له شراکته
په له مینی که احسان یامدارا وی
مینه نه زېږی له هسی مروت

رښتیاڼی دوست نه لری هغه سړی
چه په خوله باندی وی خپل په زده بودی
معجبت دلاس اوژی اثر نه کا
که په مینه نه وی تود د زده نفری

په دوستی کښی که خوږا چل اوسیاست کړی
له دوسانو سره بل شانی صحت کړی
رښتیاڼی دوست نه لری او نه یی مومی
که هرڅو په خوله اظهار د معجبت کړی

معجبت وی تل دژو لاندی کورو کښی
فکرو د دماغونو بنگلو کښی
په لوړ کور کښی که څه عقل فکر غواړی
معجبت مه لټوه لوړو قصر وکښی

مزه لری

پتنگ ته دسره اوړنه خاریدل مزه لری
پلبل ته په گلزار کښی او سیدل مزه لری

مالدار عمر کړی تیر د سودو زیان په کشمکش کي
آشنا ته د آشنا آشناکتل مزه لری

جفا دی نیازوته یی سر لکه سندان وی
په مینه کښی مین ته سر ښندل مزه لری

له مرغه نه تیر پری له آشنا نه تیر پری
عاشق ته ننگو نام نه تیریدل مزه لری

قصور نه رنگارنگ دی بختورشی نور عالم ته
فقیر ته په پوزیو کښینامتل مزه لری

داواړه نعمتو نه له یی غمو سره ښایی
نعمتونه د زده وینی خوږل مزه لری

چاووی چه ته د خوک ماویل چه زه مین یم
په خوله د بختیاڼی رښتیا ویل مزه لری

(عبدالله بختانی)

پوشکین

دهوسو نومرینه

زما هوسونه مړه شول مگر زه لا ژوندی یم

ماخپل زده له خوړو او خونو ورو خوږونو څخه
وشکاوه اومې نشوم .

اوس ماته یی له رنځ تیرولو او غم خوږلونه
نورڅه نه دی پاتی .

زما غلی اوچوپ زده د تل دپاره دهیلو او
امیدونو له تودوالی څخه محروم دی .

زما دسرونوشت طوفانونو زما دژوند تراوتازه
کل مړوی کړ .

اوس زه یوازی دناامیدی او غم سره مخامخ یم
او دنجات وروستی مړی ته گورم .

زه هغه وچه پاته یم چه مینی یی لیدلی مگر
په لغزښاخ کښی لا پاتی ده اودساره ژمی

بادونه یی دیردوی .



وحشی ددشکها

دردام...

این وحشی، این مغرور کوه‌ها، چهل ولی آتش کسی نتوانست (حلیم سیاه) را دستگیر کند او با ز

هم فرار کرده بود، روزها گذشت و یک هفته بعد در یک شب تاریک «حلیم» در دامیکه پو لیس برایش پهن کرده بود اسیر شد، آن شب او به خانه یک رابطش آمده بود، قرار بود در آنجا مردی برایش کار توس بیاورد ولی در عوض برایش دست بند آوردند، او را روانه زندان ساختند.

حالا سالهاست که این وحشی در زندان است یک بار دوسیه‌اش کم شد، بار دیگر برایش دو سیه ساختند، دوسیه دوم در یک واقعه سوخت و از بین رفت، باز هم دوسیه سوم تر تیب گردید حالا به طور دقیق معلوم نیست که چند سال است، او زندانی شده، سالها می‌گذرد چشم‌های این مرد به دروازه زندان دوخته شده است، تا روزی برویش گشوده شود.....



این وحشی، این مغرور کوه‌ها، چهل سال بیداد کرد، در شهرهای بسیاری به دزدی پرداخت، با هزاران جانی و سارق نبرد کرد و همه را مغلوب ساخت... آری از هفت سالگی تا چهل سالگی کسی نتوانست او را شکست بدهد...

او بایک تن ازیارانش، در یکروز، روز میله باستانی در شهر هرات هشتاد و سه تن را بسته کرد و اموالشان را به غارت برد، اما....

آهی میکشد... دلش نمیخواهد قصه‌اش را ادامه دهد، اما اصرار می‌کنم بعد از لحظه سکوت میگوید: اما وحشی در دام قانون گرفتار میشود، یک شب در منزل دوستش به خواب رفته است که عده‌ی سربازان را محاصره میکنند صدای پرکردن تفنگ او را بیدار می‌سازد و در چند ثانیه کوتاه به همه چیز پی میبرد، میدانند که او را در محاصره گرفته اند.....

مردی بانقلاب بقیه

تا اینجا خواندید که :

دیک گار دون بر حسب تصادف با خانواده جان بنت آشنا شد و وقتی به دفتر کار خود

برگشت ، معاون کمیسر پولیس را منتظر خود یافت معاون کمیسر پولیس از مفقود شدن

گنتر یکی از مأمورین برجسته پولیس که از دو سال به تعقیب تشکیلات مردان بانقلاب

بقیه بود به دیک گاردون گزارش داد . و اینک گنتر وارد سازمان بقیه ها می شود ...

برساند ، خوب نظرتو درین باره چیست ؟
گنتر بدون تعلل جواب داد : اطاعت میشود .
کارلو به طرف کلکین برگشت و از گنتر خواست بدنبالش برود . حینیکه پشت کلکین رسیدند کارلو به گنتر گفت : اینجا صبر کن و دست چپت را به درون کلکین ببر .
گنتر دکه آستین را باز کرده بالا زد و دست خود را به درون دریچه کلکین دراز کرد یک دست قوی دست گنتر را محکم چسبید و او فوراً احساس نمود که شیء نرم و مرطوبی به پوست صافش فشار آورد . تصور نمود تاپه را بری باشد و نگذاشت به اثر فشار دردناک اش بلند شود .
در یک لحظه علامه ای روی چشمتش نقش بست و او احساس نمود که هزاران سوزن به یکباره در پوست دستش خیلید . پنجه قوی دست گنتر را رها کرد و او دستش را به سرعت عقب کشید و لختی به تصویر روی پوست دستش که با رنگ و خون نقش شده بود خیره ماند یکصدای سنگین در تارایی از داخل کلبه بلند شد :
هوش کن که پاک نشود و حالا میتوانی داخل شوی .

دریچه کلکین مجدداً بسته شد و از داخل قفل گردید . متعاقباً آواز خش خش کلید که در داخل قفل چرخید بگوش رسید . دروازه باز شد گنتر در میان ظلمت کامل داخل کلبه رفت و احساس نمود که دروازه پشت سرش مجدداً بسته شد . صدای خشنی گفت : پس ازین نوبت تو ۹۷۱ ساعت و اگر توبه این نوبت درستون آگهی های روزنامه تایمز برخوردی فوراً به اینجا مراجعه کن . جایی که همیشه خواهی بود . بگویی اینرا ... گنتر دستش را دراز کرد و پانته در کف دستش گذاشته شد .
صدای دوباره او را مخاطب ساخت : « این پول سفریات و اینهم یک نقشه محل اگر این پول را به مصروف غیراز هدف مسافرت برسانی یا اصلاً به آنجا نروی در آنصورت کشته خواهی شد . حرف های مرا درست شنیدی . »
« بلی - کاملاً »

« برای مصارف شخصی خودت هم پول خواهی گرفت اکنون بمن گوش بده . در رخ مور نمبر ۷ خیابان پارک های ویل جانز صراف بانک زندگی میکند »
حرفش را قطع کرد ، مثل آنکه متوجه ناراحتی تازه وارد شده باشد و سوال کرد : تو او را می شناسی ؟
« بلی سال پیش نزد او کار میکردم »
گنتر در ختم کلامش تلفنگچه خود را بیرون آورده قید آنرا باز کرد .
صدای آمرانه مجدداً سکوت را درهم شکست :
« بین امروز و جمعه باید بحسابش برسی .

بقیه همه چیز را میداند . کارلو به صاعده دست گنتر نظر انداخته گفت بسیار درد نخواهد کرد . ارزش تحمل آنرا هم دارد . هاری - تو دگر بدون هیکار نخواهی بود . و اگر در کدام تله گیر کنی ، بهترین وکیل مدافع ترانجات خواهد داد . ما آدمهایی مثل تو را جستجو میکنیم . از آن حرام زاده ها فراوانند که با انجام دادن کارهای کوچک تصور میکنند با ما ارتباط دارند . اما تو بر خلاف کار های مهربی را

انجام خواهی داد . و اگر کدام کار خاص برای او انجام دهی صدها پوند بتو پول خواهد پرداخت .

و اگر مریض شوی یا گرمته بمانی و نظیر اینها در آنصورت بقیه ها به کمک خواهند شتافت .
گنتر سکوت اختیار کرد . آنجا در حدود ۱۲ قدم از کلبه فاصله داشتند . یک عمارت مستحکم که از چوبهای درخت قوی ساخته شده بود و دروازه در آمد و یک پنجره بسته داشت . مردی که خود را کارلو می نامید به طرف گنتر علامه داد تا صبر کند : او خودش کمی پیشتر به کلبه نزدیک شده و دریچه را باز کرده بود . گنتر دید که چگونه کارلو به پنجره نزدیک شد و کمی بعد یک دریچه به اندازه یک اینچ باز گردید . گنتر

متوجه شد که آنها با هم سرگوشی کرده و متالابی بین شان رد و بدل شد و کارلو دوباره نزد گنتر آمده اظهار داشت : او گفت برای تو کار مهمی دارد که میتوانی هزارها پوند برایت عاید داشته باشی - تو راستی خوشبخت هستی . روحه مور را دیدی ؟

گنتر با سر اشاره کرد . او این محله اشراف نشین را بلد بود . کارلو اظهار داشت : « در آنجا مردی زندگی میکند که باید از سر راه برداشته شود . او هر شب با فطار نمبر ۱۱-۵۰ از کلوپ خود بر گشته پای پیاده به منزل می رود . او از یک خیابان تاریک می گذرد و میتوانی به سادگی زحمتش را کم کرد . محض یک ضربه . یا یک ضربه کاری تمام است .

معنای حرفم را درست بفهم . موضوع کشتن او هنوز مطرح نیست . فهمیدی که چه گفتم . «
« آری اما چرا میخواهید این کار را من بکنم . »
هر عضو تازه قبول شده باید یک کاری بکند تا جرات و جسارت خود را به اثبات



لازم نیست او کشته شود . و اگر احیاناً کشته هم شود عیب ندارد
اما تا اینجا که اطلاع دارم چمچه اش سخت است و برداشت یکی دو ضربه محکم را دارد .

گنتر حال می توانست محلی را که صاحب صدا قرار داشت تخمین کند زیرا چشمهایش یک مقدار به تاریکی عادت کرده بود . گنتر به سرعت دستش را دراز کرد . بازوی مرد ماسک پوش را چسبید و با صدای که از لای دندانهایش بیرون آمد تهدید کرد : من تلفنگچه دارم . من گنتر مأمور پولیس . اگر در صدد دفاع از خود برایی و تکان بخوری میکشمت - برای یک لحظه سکوت مرگباری برقرار شد . سپس گنتر احساس نمود که یک شیء مثل انبری به همان دستش چسبیده که تلفنگچه را گرفته بود گنتر با دست دگر مشت محکم حواله کرد . اما حریف خودش را خم کرد و ضربه گنتر هوای خالی را شکافت . فشار پنجه ها به حدی شدید بود که گنتر ناچار چوخی زد و تلفنگچه از دستش به زمین افتاد . در همین لحظه دو بازوی قوی گنتر را در میان گرفت و دست گنتر به صورت ماسک پوشیده تماس کرد و احساس نمود که آن ماسک بقیه است . آیا آن ماسک از ماسکهای بود که دگوان هم بصورت می زدند ؟ او تماس شیشه بی سر و یک عینک را بصورتش احساس نمود و صاحب آن صدای خشن و آمرانه را شناخت گرچه گنتر آدم بسیار قوی بود پس اینهم نتوانست خودش را از میان بازوان قوی آن مرد نجات دهد .

هر دو در وسط آن تاریکی شدیداً اینطرف و آنطرف تکان می خوردند .
مرد ماسک پوش د فعا پایش را بلند کرد گنتر برای دفع ضربه به سرعت دور خود در همین لحظه صدای شکستن شیشه بی بگوش رسید متعاقباً بوی زننده و شدیدتی به بینی پولیس خورد . او سعی نمود نفس عمیق بکشد اما احساس نمود که خفه میشود . بازوایش از حرکت مانده بیحال به روی زمین غلتید مرد ماسک پوش برای یک لحظه صورت خم شده گنتر را دیده سپس حسد او را از بغل رها کرد که بزمین بیفتد فردا صبح آن پولیس چند گنتر مأمور خود را در باغچه یک عمارت غیر مسکونی پیدا کرده گروه نجات را از جریان مطلع ساخت در نتیجه معاینه معلوم شد که اثر تنفس بخار غلیظ تیزاب آبی مسموم شده بود در طرف ده دقیقه پس از اینکه بقیه شیشه ای محتوی تیزاب آبی را شکست گنتر جان سپرده بود . بقیه در مواقع حساس و در صورت لزوم همیشه این کار را میکند .

« -
درس تانجیهان پولیس به زرنگی و لیاقت الک وجود نداشت او مردی بود قد بلند لاغر اندام . قدری خمیده راه میرفت که همین وضع بیشتر از دقت عمل و هو شیاری او نمایندگی میکرد او مرد بد لباس نبود عموماً لباس ها به تنش کلاهی می نمود . در تابستان و زمستان بالا پوش خاکی رنگ کتبی می پوشید و هیچ وقت دکمه های آنرا باز نمی گذاشت همین طور در شیشه زرد رنگ او عوض نمی شد وقتی باران می آمد کلاه سیاه و چرک او زیر باران می درخشید اما الک چسبی را که همیشه با خود حمل می نمود هر گز در مواقع ریزش باران باز نمیکرد هیچکس به خاطر ندا رد باران باز نمیکرد هیچکس به خاطر ندا رد

اظهار يك مامور پايين رتبه و بيكار بود با چتری كهته و فریم كج و معموج عینکش به طرف ترافلگار رفته لختی متفكرانه توفسف كرد سپس از چائیکه ایستاده بود برگشت در مقابل دفتر مدعی الغومیت به يك فروشنده قد بلند برخورد که تیگی حتی گوگرد زنجیر حلقه های کلید قلم، پتسل و هزاران شئی خرد و ریزه که معمولاً اینگونه فروشنده های فروشند به گردن او یخته بود. سامان و اشیای خود را بایک دستمال مرطوب و تمناك پسو شاییده بود.

الك تان لحظه متوجه نشده بود و تعجب نمود که چرا آن مرد يك چنین جای خراب را برای فروش انتخاب کرده است زیرا انتهای باغ انسلو جایی است که همیشه شمالیای طوفانی می وزد و در شمال و ایشال حتمی در روزهای افتابی چندان جای مناسبی برای فروش نمی باشد زیرا هیچ عابری حاضر نیست درین محل ولوبه عنوان خرید هم معطل شود.

فروشنده بالا پوش پارانی مندرسی به تن داشت که تا پشت کمری موزه هایش افتاده بود کلاه نرم نمادی اش را تا سر او پشته بود اما الك توانست صورت او را ببیند و این قیافه شباهت بسیار به يك مرغ لاشخوار داشت الك از حرکت باز ایستاده از او پرسید کسبو کار خوب است؟

«نی... نی»

«الك فوراً تحت تأثیر این صدا رفت»

این مرد يك مرد امریکائی بود و سعی نمود لجه خود را پنهان سازد تا جلب توجه نکرده يك فروشنده دوره گرد قبول شود.

شما امریکایی استید؟ از کدام ایالت؟

جوابی که شنید این بود: از جورجیا می آیم. این بار فروشنده سعی نمود لجه اش را پنهان سازد.

الك دستش را دواز کرده پرسید: جواز نامه تانرا نشان بدهید.

دیک در حالیکه از جایش بر خاست جواب داد: بدون شك. اینست تصویري يکی از اشخا حیکه در قتل او دست دارند.

اوبه طرف کلکین رفته خود شرا به طرف بیرون خم کرد و مردی را در گوشه خیابان برای چند دقیقه زیر نظر گرفت اما آن مرد دفعاً ناپدید شد دیک بطرف دروازه خروجی برگشت سوال کرد: کجا می روید دیک؟

پاسخ داد: او در همین لحظه رفت و من... صدای شکستن شیشه صورت ویک را مچرو ح ساخت دیک در آخرین لحظه به جیبش الکر از کنار پنجره عقب کشیده اظهار داشت: از یام عمارت انسلو فیر شد. عجب است این دومین بار است که در روز روشن نسبت به من سؤ قصد کردند وقتی امروز به طرف منزل می آمدم باز اول بانهایت هوشیاری میخواستند مرا زیر عرابه موتور بگیرند. برای کشتن من موتور حتی به پیاده روجاده بالا شد.

۱۰ - ۱۹۴۱ این نمره د ر دفتر ترافیک نمبر دفتر ریاداشت گردید. مودمی به ششور آمده بدون معطلی به حرکتش ادامه داد و من فرصت نیافتم برای متوقف ساختن او اقدام نایم. الك با خون زنج خود را خاریده به صورت خارنوال جوان خیره شد.

و مترددانه اظهار نموده: این مطالب آهنگر خصوصی دارد من تا اینهم به بقه هافکر نکرده بودم. امروزه روز فعالیت سازمان های مخفی آنقدر معمول شده که هر بازوقتی يك نفر دست مرا نکان میدهد اگر گوشم را بخارم و یا پای خود را به زمین نگویم او با نگاه مشکوکی بمن میگرد.

يك باند بزرگ رهزنان راهمیشه طوری تلقی کرده ام که در رومانهای جنایی مطالب همچنان انگیزی در باره آنها می نویسند اما من نمی توانم به آن باور داشته باشم. الك خدا حافظی کرده سگاتلند یارد شد.

دیک گفت: او يك خواهر بسیار زیبا دارد اما بنت پیر پدر آنها مسلماً يك تیسیپ مخصوص او پایش می باشد. او کار معینی ندارد و بعضاً روز ها نا پدید میشود و وقتی بر میگردد بطور عجیبی و ضعیفی خراب معلوم میشود.

الك با سر اشاره کرده اظهار داشت: (بنت پیر برای من دلچسپ است درست بخاطر پدرم چه کسی راجع به جریان زند گن او مطمئن شده و اطلاعاتی جمع آوری کرده بود پولیس محلی هیچکاری ندارد جز اینکه از مردم بقسم براه ها مراقبت کند و طبعاً هر کسی در نظرس بره نیاید به سو طن در باره اش قضاوت خواهد کرد. من از بنت پیر مراقبت کرده ام و هیچکاهی از کار های او سر در نیآورده ام او یک تعداد شغلیای خصوصی داشته است و اکنون به عکاسی مشغول است. راستش را بخواهید حاضرم پیر قیمتی شده شغل اصلی او را بفهمم او بطور منظم در هر ماه يك مرتبه و گاهی دوبار و بعضاً به مراتب ناپدید میشود و کسی تعقیبش نمیکند که کجا میرود. من در لندن از هر مرجعی راجع به فعالیت بنت پرسیده ام اما او تنها هم مثل من حیران او هستم.

لاد برای هم به شش سایی او دلچسبی می گیرد او از بنت نصرت دارد چند سال پیش پخله موز به عایند صندش را خرا و ککالتا خود سرا به پیر مرد نزدیک ساخته سعی می نمود از خود او دو باره کار روبارش کپ بکشد اما بنت حاضر نشد در اطراف فعالیت های خود به او حرف بزند.

دیک با نا باوری سوال کرد: (پیر مسرد؟) (بلی او مثل يك گاو زور دارد... خوب من به دیدن لولا میروم او دختر بدی نیست اما من شخصا به دزاکولا و مرد خون آشام پیر حال گستر شده شده شما بقه را در قتل او دخیل میدانید.

که الك از چتری خود استفاده کرده باشد در صورتی که پیریده الك آثار انو عمیق خوانده میشود و آمران او این وضع را به وجود يك نوع فشار روحی حمل می کردند که الك یکبار به اثر عدم مهارت در وظیفه نتوانست ترفیع کند ده بار خودش را برای گذاردن امتحان کاندید کرد و هر بار در مضمون تاریخ ناکام ماند ویک گاردون که الك را بهتر از آمران نشی می شناخت حدس می زد که این عدم موفقیت او را رنج نمیداد الك به چوکی که پایش تعارف شده نشسته آهی کشید و گفت: آقای گاردون گناهکاران فقیر بروی زمین آرام ندارند من فکر می کردم که در باز گشت از امریکا و در پایان سفر خدمتی بمن مرخصی خواهند داد دیک گاردون در جوابش اظهار داشت: الك عزیز من می خواهم هر چه در باره لولا پسو نا ممکن باشد بگویم.

چه کمبانی با او دوست هستند چرا او خود شرا به رای بنت چسبیده است در حالیکه رای يك مامور پايين رتبه و كوچك در اتحادیه ایتلاند می باشد.

مخصوصاً چرا لولا دیروز در تاریکی شب در گوشه چهار راه نیست جرم رای را با خود برداشته به مور سپاه رفت. من وقتی از گلوب خود می برآمدم تصادفاً آنرا دیدم و به تعقیب شان پر داخل آنها تقریباً دو ساعت در موتور لولا به فاصله دوصد متر دور از منزل جان بنت نشسته بودند و با هم حرف می زدند من در زیر باران پشت موتور ایستاده حرفهای شان را می شنیدم اگر موضوع سر روابط جنسی می بود که من متوجه میشدم اما آن دو در بار قبول حرف می زدند در حالیکه بنت جوان حتی يك پول هم در جیب خود ندارد.

الك در حالیکه سخت به فکر فرو رفته بود آرام آرام سگرت میکشید و بعداً رویش را بطرف دیک بر گردانده در میان تعجب



ابو یحییٰ البرونی

خود شك و تر دید را راه میدهد .

لذا باید تجدید نظر عقلی بر آن صورت گیرد و آنچه با عقل سازگار نیست بدور انداخته شود، زیرا

طبیعت اشیاء بر پایه سنن (قوانین) معین و معلوم استوار است و هرگز اجازه نمیدهد دستخوش خرافات گردد، و لو منبع آن هر چه بوده باشد (۴۷) .

مسائل اجتماعی پیوسته بیرونی را بسوی خود میکشاند و حتی آن‌عه از کتا بهای وی که بمسائل طبیعت شناسی اختصاص دارند به بسا ساحت علوم اجتماعی

تماس گرفته اند، چنانچه کتب معروف او در باره دثو دیزی (تحدید نهایات الا ماکن تصحیح مسافات المساکن) و معدن شناسی (الجواهر فی معرفه الجواهر) در عین زمان

(۴۶) ابراهیم مؤمنوف، مقاله «بیرونی ما یه افتخار شرق» منتشره

در روزنامه «از پاکستان شوروی» شماره ۱۳۱ سال ۱۹۷۳ .

(۴۷) الموسوعة الفلسفیه المختصرة، ص ۱۷۰ .

پاکدامنی، حقیقت گوی و پیگیری در گفتار و کردار را ارج بلندی قایل

میشود و دیگران را صمیمانه فرا میخواند تا بدین صفات متصف گردند و بر عکس تفتین و فریب، نا پاکی و آلودگی، دروغگوئی و بهتانرا بحیث صفات پست و نکوهیده محکوم مینماید. بعقیده او مردانگی و ایثار در راه عدالت، عبادت و آنست که انسان در راه مردم، وطن

و کافه بشریت صداقت داشته و در برابر زور گویی و تهمت، جسورانه بیکار نماید، او تمام انسانها را فرا میخواند تا از گذشته، برای آینده خود پند گیرند.

بیرونی بزرگ با این افکار عالی انساندوستانه خویش سراننده آهنگ دوستی و همکاری متقابل بوده‌ها و مناسبات حسنه ذات‌البینی آنان و طرفدار صلح و آرامش و دشمن سرسخت جنگهای فیو دالی و منازعاتی که در بین توده‌ها موجود است شناخته شده است . (۴۶) .

او مؤرخه دانشمند و صاحب نظر بوده معتقد است که اخبار گذشتگان به نسبت اینکه دستخوش عبت و فساد گردیده، در صحت

میتوان گفت که این جمله عصاره اندیشه‌های بیرونی در باره اخلاق و هوما نیز مبیها شد.

بیرونی میگوید: «از آنجا که مقاصد و اراده‌ها گوناگون اند،

پیشه‌ها و صناعت‌ها نیز گوناگون میباشند و بر اساس آن همیشه کارکننده از روی عدالت برای کارفرما در بدل یک چیزی کار مینمایند .

بکار گماشتن دیگری با اعمال زور و یا بالمقابل اجوره دائمی نیست .»

بدین سان ابو یحییٰ بیرونی یک سلسله افکار ژرفی را بر اساس مسائل اساسی سوسیالوژی و اخلاق مطرح بحث قرار میدهد .

نظریات او در این باره بسیار گماشتن اجباری دیگران ضدیت دارد و ستایشگر کار آزادانه است.

او حکام دور از عدالت را محکوم مینماید و حکمرانی عادلانه و مخصوصا اداره امور ملک را بر اساس دموکراتیک بدرجات بلند میستاید.

بیرونی مروت (کمال مردانگی)

را ستایش و عدم مروت را نکوهش میکند، نیکی را تمجید و بدی را بشدت تقبیح مینماید. پاکیزگی،

از نظر بیرونی زیبایی صورت و جمال معنوی هر دو برای انسان مرغوب و پسندیده است. او ضمن

بحث درین موضوع باین نتیجه میرسد که زیبایی حقیقی در واقعیت زندگی است و ضمنا

آنگاه که نماینده علاوه بر زیبایی طبیعی، در اخلاق، کردار و سلوک

انسان نیز زیبایی و جود دارد،

اما زیبایی صورت در رحم مادر اعطا میگردد و احدی نمیتواند آنرا

تغییر دهد. انسان میتواند جمال نفس را از درجات پائین به درجات

بالا تر ارتقا دهد و البته این امر با تهذیب نفس، تدوی آن با طب روحی و ازاله تدریجی امراض آن با استفاده از اصولی که در کتب اخلاق ذکر گردیده، امکان پذیر است .

هرگاه درینجایک سلسله تصورات ذهنی ابو یحییٰ بیرونی را مد نظر

نکریم، هدف اساسیش در این زمینه آنست که شخصیت انسان، گفتار و کردار و تمام حرکات وی

بر اساس اراده او تکوین می‌یابد و بر اساس تربیه و تدوی روحی او شکل میگیرد.

«هنگام عجز و در ما ندگی آرزوی کمک بد یگران داشتن و هنگام استطاعت عملا بیاری آنان شتافتن فضیلت است .»



بیرونی حکام دور از عدالت را محکوم مینماید و حکمرانی عادلانه و مخصوصا اداره امور ملک را بر اساس دیموکراتیک بدرجات بلندی ستاید.

اند ابن عراق (۵۰) ابو سهل مسیحی
(۵۱).

(۴۸) «او ز بیک سو یتانسیکلو
پیدیه سی» ، جلد اول، آر تیکل
بیرونی.
(۴۹) دکتور جمال... دکتور امام...

«البیرونی» .
هیئت شناس و ریاضی دان بزرگ
خوارزم است که یکجا با دانشمندان
بزرگی چون ابن سینا، ابو سهل
مسیحی، ابو الخیر خمار و ابوریحان
بیرونی در دربار ابو العباس مأمون
خوارزمشاه بفعالیت های علمی
اشترک داشت و کتب مهمی چون
«المجسطی الشاهی» ، «رسالة
فی الا سطراب» و «رسالة فی براهین
اعمال جدول التقویم از سلسله الی
البیرونی» در هیئت و مثلثات بنام
ابو العباس مأمون تألیف نمود .
برای بیرونی سمت استادی داشت
و بلقب «بطلیموس ثانی» ملقب گردید.
(۵۰) ابو نصر بن منصور بن علی
بن عراق (متوفی در سال ۱۰۳۶ م)
(۵۱) ابو سهل عیسی بن یحیی

المسیحی معا صر معرو و فودوست
ابو علی سینا و ابوریحان بیرونی
است. و قاتش در اوائل قرن پنجم
بوده، غیر از طب در علوم مختلفه
منجمله در فلسفه تا لیقا تی داشته
است.

ناتمام

بود. برخی گویند: در هنگام حمل
و نقل زیاده از یک بار شتر بود، ولی
از دست حوادث چنان شیوازه آن
تصانیف نفیسه از هم بگسیخت که
از آن چیز بسیار، جز اندکی در میان
نیست.

تعداد تا لیفات بیرونی در منابع
مختلف از ۱۵۰ الی ۱۸۰ نشان
داده شده است. او خود در زمان
حیات خویش طی اثری بنام «رساله ای
در فهرست کتب محمد بن ذکریا
رازی» ضمن تا لیفات خود را نیز تا
زمان نوشتن کتاب مذکور قید نموده
است. این کتاب در سال ۱۹۳۶
توسط «ماکس کرا وزه» با ضافه
فهرست تا لیقا تی که بیرونی پس
از تکمیل این فهرست نوشته ،
به نشر رسیده است.

برخی از کتب بیرونی در زمان
حیات خودش بخش گردید و برخی
دیگر پس از و قاتش توسط عده ای
از دانشمندان نشر شد که از آنجمله

دانشمندان این سرزمین عاری از
حکمت اند و به ارساد خود اعتماد
ندارند و غالبا نتایج کارشان با
خرافات می آمیزد، چنانچه در کتاب
بزرگ خود «تحقیق مالمهند من مقوله
مقبولة فی العقل اومت ذولة» درین
باره میگوید: «من آنچه را که در
باره حساب و انواع تعالیم در کتب
ایشان وجود دارد، به صلف آمیخته
با مبره... و یا پارچه های بلور
آمیخته با سنگپاره ها تشبیه مینمایم
هر دو جنس در نزد آنها یکسان
است» (۴۹).

مهمترین تالیفات بیرونی:

ابو ریحان بیرونی تا لیفات علمی
زیادی از خود بیادگار گذاشت .
یکی از دو ستاننش بعنوان طنزگفته
بود که تالیفات بیرونی از یک بار
شتر بیشتر است .

نامه دانشوران به نقل از یا قوت
حموی مینویسد: «وقتی بجا مع مرو
در آمدیم، در وقفنامه آن مسجد
فهرست اسامی مؤلفاتش دیدیم
که اوراقی چند با خطی در هم و مقروط
(ریزو نزدیک بهم) نوشته بودند
و چون بر شمر دم شصت و رقی

درباره تاریخ، تاریخ ادبیات و دیگر
موضوعات اجتماعی میباشند، مثلا
در کتاب اخیر الذکر هنگامیکه می
خواهد احجار کریمه و یا مواد
معدنی را تعریف نماید، از شعرای
کلاسیک عرب که در باره احجار
و یا مواد معدنی مذکور اشعار
سروده اند، قطعاتی ذکر میکند.

ابو ریحان بیرونی در تحقیقات
علمی خود از متود آنالیز قیاسی
وسیع استفاده کرده است، مثلا
معلوماتی را که در زمینه علم، فلسفه

معتقدات و عرف و عادات هنود
بدست آورده، با فلسفه و میتولوژی

یونان باستان در مقام مقایسه قرار
میدهد (۴۸) و در کتاب «تحدید

نهایات الا ماکن...» علوم مربوط به
مدنیت های دیگر را توأم با بحث و

فحص دقیق تحت مطالعه میگیرد تا
جوانب سودمند و سلیم آنها را از

آنچه بدر علم نمی خورد جدا سازد و
در عین زمان مدنیت هند را بنگاه
انتقادی مینگرد و میگوید که اکثر

حسادت



نویسنده از : بنتز بلج مان
ترجمه از : غ ، زمان سندی

و این از باغی بود که آنها را دیگران تدریس نکرده بودند . پدین ترتیب آنها نمی توانستند حتی نام خود را روی کاغذ بنویسند و یا تازه بشمارند و یا حروف الفباء را به آواز بلند بخوانند . آنها می خواستند که از طرف دیگران مراقبت شوند و در یک وقت کوتاه و فشرده شده که گذشت زمان شمار و حساب شده نمیتواند دوست داشته شوند . از فشار و قیودات و رقابت و هم چشمی دور باشند . تا بدین ترتیب آنها بتوانند هویت اصلی خود را درک کنند و بتوانند که آماده استراحت باشند . دست های متقبض و فشرده را باز نمایند .

چه خوشی بالاتر از اینکه انسان آنها را ببینند که مانند گل شکفته اند و یک وقتی تابستانی برای آینده ترتیب شده بود اما لی تقریباً آنها از دست داده بود . در ماه خزان دوباره با آنها یکجا میشد چه حالا آنتی به اوسرورت داشت .

پدرش هنگامی که او را به میدان هوایی شیکاگو میبرد گفت :
- من از آنتی شنیدم که پرید فوراً -
لاریس بزودی در آنجا بستان خواهد آمد لی باتکاتی که از آن جدیت می باریسد گفت :
- آه .

پدرش در جواب گفت :
- بلی . من مکتورهای دارم و آن اینکه آنتی میخواهد در این تابستان بختش را روی یک معامله کوچک امتحان کند .

لی گفت :
- اما ، ما برادر زاده ها نیستیم . یعنی پرید فوراً لاریس و من ؟

پدرش گفت :
- سلی . آنقدر ها زیاد نی . و این برادر زاده بودن از جها تماندی یعنی مادر آنتی وفا میلش فرق میکند .

آنها یکی از فامیلیهای عجیب و غریب و قدیمی که نزدیک دریای هدسون زندگی داشتند بستگی دارند .

اما وقتی که عکس العمل لی را مشاهده کرد خود را به او نزدیک کرده و به بسیار آرا می بازویش را نوازش کرد .

در حالیکه چشمش را متوجه شاخه های بزرگ و آواز دحام فوق العاده ساخته بود گفت :
- اصلاً دوباره اش فکر نکن هیچکس نمی خواهد که ترا در چیزی دخالت دهد

هیچکس نمیخواهد که که کسیرا بر تو تعصیل کند . وقتی که عاشق شدی و در لا بلای عشق و دوست داشتن غوطه خوردی آنرا خواهی فهمید .

لی استراحت کرد و گفت :
- من اینرا فکر کرده نمی توانم ، زیرا

قسمی بود که او آنها را قبل از فهمید ه بود هنوز هم در اوج معصومیت خود را در آنروز خوشحال احساس میکرد وقتی که او به توده بزرگ سنگی که بنام ویورلی یاد میگردد نزدیک میشد و یکتووع خوشحالی مخصوصی را که همیشه به او می آورد در خود احساس میکرد . هر تابستان تا جاییکه او بفاطر داشت میرفت که با عمه بزرگش یعنی دوشیزه گلور یا ایلیتون ، دختر و یگانه وارث هاریس ایلیتون در خانه که او ساخته بود و در بلندی سنگی در قسمت غربی کناره دریای هدسون قرار داشت زندگی نماید .

هاریس ایلیتون این خانه را بعد از داستان سروالتر سکات که بنام ویورلی نامیده می شد نامگذاری کرده بود و تقریباً از مراحل اول این خانه به شکل یک قصر در آمده بود فرقی نداشت از اینکه لی چند مرتبه به خانه آمده بود

اما اولین نگاه سوی قصر همیشه یکتووع لرزش و سردی دایه لی اریقان می آورد برجهای سیاه سنگی ، دیوارهای قدیم و افراشته که سوی آسمان بلند شده بود از بعضی جهات ترس آور و بدفرجام می نمود . بصورت باور نکردنی رومانتیک بود ، اما همیشه انسان را از نزدیک شدن منع میکرد .

این احساس سردی که به لی دست میداد برای مدت کوتاهی با قی میماند و بعد نابود میشد وقتی که او طفل کوچکی بیش نبود آنتی در نزدیک دروازه همراه با دوستش داشتش با دلسوزی فوق العاده اش و با مهارتش در ایجاد خوشی و لذت بردن از زندگی ، انتظار او را میکشید و وقتی که او را آغوش میکرد تابستان شروع میشد و مانند آلیس آهسته آهسته از بین

عینک های شیشه ای اش او را دید میزد و لی در این جریان از یک دهلین زندگی اش سوی دهلین دیگری میرفت که فوق العاده از آن یکی فرق داشت . اگر در زندگی ساعتی را پیدا میکرد که لی خواسته و یا آرزوهای میداشت و آنتی قادر به انجام دادنش میبود آنرا بدون احساس درد ورنج و تالم به انجام میرسانید . آینده اش نقشه کشی شده بود و اصلاً به چیز اضافی ضرورت نداشت . حتی هنگامی که می خواست این کار را بکند مجبور به تفکر درباره اش نبود .

مثلاً در این تابستان اگر او قادر می بود که در خانه باشد می توانست که کارش را یعنی چیزی که معلمین مکتب ابتدا برقریه دوست داشتند دنبال کنند ، آن اطفال کوچک که همیشه سوال میکردند کسانیکه خود را خیلی کم شده فکر میکردند و همراه و پریشان بودند از تعلیم و تربیه گروهی چیزی نمی فهمیدند

مانند برجها سر بفلک کشیده و یکدیگر را تنگ در آغوش گرفته بودند قرار ، داشت و قسمتی که معلوم میگردد مانند تونلی بود که سوی سر زمین اسرار آمیز و نا شناخته ادامه بیاید . برای مدت طولانی در خوابهایش حتی وقتی که تمام این چیز ها تمام گردیده بود و در دریای وحشت غوطه میخورد . لی دوباره و مانند همیشه در داخل آن موقوف قرار داشت در بین آن موثر قدیمی رولس رویس با ویلسون که موثر را به پیشش میراند .

در بالای سر شان هیچ ابری در آسمان دیده نمی شد . ناگهان تاریکی ظنر در خوابهایش . ناگهان تاریکی ظهور کرد . یک باد تند و برق وزعی که از یک طوفان نمایانگی میکرد نزد یک و نزدیکتر میشد . و او از خواب پرید به تفکر پرداخت و با خود گفت :

سلی تو نمی توانی دوباره بر گردی . همین طور او هم نمی خواست که برگردد برای اینکه حالا بسیار زیاد بی ریاض و معصوم معلوم میگردد . در این لحظه او خیلی کم سن و فوق العاده تنها بود . و این تنها بی

داستانی سرابا اسرار در باره دختری جوان و معجوبی که آینده به او هر چیزی را وعده میدهد . اما خوابهای طلایی اش راجع به دوست داشتن حتی در روزهای اول زندگی در خطر است .

لی در زیر اشعه آفتاب می لرزید . آن مرد دقیقا متوجه اش بود و حرکتش را با کمال خونسردی تعقیب میکرد

بر آشفته و لرزان بر او نظر دوخت و فهمید که نه تنها حالا بلکه برای همیشه نمی تواند با او ازدواج نماید

فریادی بگوشش رسید و بعد جو زف در مقابل او بغلک غلتید . لی سوی جسم بیجان دوید و در کنارش زانو زد

تمام این چیزها با سرفه و درازی از ایستگاه قطار آهن شروع شده و در جریان راه پیمایی سر کی که مانند فیه موی باهم پیچ خورده و درهم و برهم میشود ، ادامه یافت . این سرک بین درخت های بادام که

پدر نیمه شب

برایم تعجب آور است که چرا آنتی در این باره در مکتوبی که برایم فرستاد چیزی ننوشته است. آیا او در باره مشکلاتی که با مشاور و دستیار باغبان جدید دارد چیزی برای شما گفته است؟ زیرا شرایط طوری است که توقع می‌رود یک‌نوع شورش در قصر بر پا شده باشد.

پدرش گفت:

و در حالیکه می‌خندید ادامه داد:
- در این باره چیزی بمن نگفته است. من فکر می‌کنم که او در جریان این مدت دانسته است که من این چیزها را جدی نمی‌گیرم. ارزش‌های آنتی از ارزش‌های فرقدارد لی گفت:

محققا که آنها همین طور هستند بعضی

اوقات فکر می‌کنم که من باید در داخل یک اتاق پراکنده و نامنظم قبل از اینکه به آنجا برسم گذاشته شوم. و یا شاید در داخل اتاق مخالفت و یا هر چیزی که باشد.

پدرش گفت:

- خوب، شاید پرواز توسط این طیاره نکته‌ای را برایت روشن کند.

آنها بمیدان هوایی رسیدند و بعد از اینکه با همدیگر خدا حافظی کردند لی در چوکی اش در داخل طیاره خود را جا بجا کرد. و این وقتی بود که یک دهلیز زندگانی اش را برای شخص دیگری واگذار می‌شد.

سالهای مکتب مانند آن یکی که به انجام رسیده بود همه با پدرش یکجا سپری شده بود و این گذشت در یک آبار تمان مستربج و بزرگ که به سبک قدیم تزئین شده بود

و در نزدیک پوهنتون جایی که آنها زندگی داشتند بوقوع پیوسته بود. لی مصروف سرپرستی منزل و مهمان داری بود. اما حالا او جوان و جوانتر گردیده بود. دوزمان‌های گذشته هنگامی که او طفل کوچکی بیش نبود در آنجا شخص دیگری استخدام شده بود و کارها را به سر می‌رسانید و از امور منزل و ارسای می‌کرد. بر علاوه یک نفر پرستار در آنجا زندگی می‌کرد و از او وظایف می‌نمود. مادرش هنگامی که او تولد شد چشم از جهان پوشیده بود و شوهرش را که جوان بود و خیلی دوست داشتنی و در بین دوستان بصفت پروفسور ماهر و زرتنگ معروف بود تنها گذاشت.

بعد از آن پدر لی پروفسور نبود اما یک معلم بود. هنگامی که لی تولد شد

همه خوش بودند زیرا این تولد او لین یا بعرضه جهان گذاشتن طفل در خانواده آنها بود بعد از مرگ پدرش آنتی به شیکا گواهمه بود تا ببیند که می‌تواند لی را کمک و یاری نماید و یا نه.

در همان هنگام بود که آنتی برای لی یک کمک پولی را که زیاده‌تر روی اعتماد و اطمینان نش استوار بود روی دست گرفت پدرش البته حاضر به قبول کردن هیچ‌نوع کمک پولی نبود. اما چه چاره بود زیرا او تنها معاشش را داشت و این پول آنتی بود که چرخ زندگی آنها را بدوران می‌انداخت. فرقی نمی‌کرد که تاجه اندازه و به چه صورت غیر مستقیم برای نرس اولی پول پرداخت می‌شد و برای شخصی که از امور منزل آنها و ارسای می‌کرد بصفت معاش ماهران تادیه می‌گردید. پدرش دو باره سوی صنوف در سی جهت تدریس رو آورده بود. در دوره زندگی خود بصفت معلم تاریخ و تدریس این مضمون انگیزه وجود داشت اما حالا آن چیزیکه او در هر لحظه زود گذرش عشق از دست رفته یعنی زنش شده اش را در آن احساس می‌کرد و چوننداشت و چیزیکه جای مادرش را بگیرد و خالیگاه زندگی اش را پر نماید سراغ نمی‌شد.

در جریان تمام سالهای که لی روبه بزرگ شدن بود سقف بلند اتاق‌های آبا تمان توسط نقشه‌های رسامی شده و با چایی ساجه‌ها و نواحی تاریخی پوشانیده شده بود. میشد از روی آنها یک‌نوع فعالیت هیجانی و دل‌گرم کننده را دریافت کرد. شاگرد های پوهنتون برای ایراد کنفرانس به آنجا می‌آمدند. در شب‌های جمعه در آنجا دسته موسیقی وجود داشت و گروه بخصوص پدرش که با همدیگر خیلی صمیمی بودند با ویلون یکدیگر را همراهی می‌کردند.

لی آن شبها را دوست داشت. در آشپزخانه قهوه و ساندویچ را آماده می‌کرد. خوش بود از اینکه آنها زیاد تر از این به شخصی که از این کارها رسیدگی نماید ضرورت ندارند. از آنجایی که لی خودش شاگرد یکی از پوهنتنی‌های پوهنتون بود آنها مجبور بودند که کمک‌های تنظیماتی داشته باشند. اما وقتی که عهده سالش بود لی شروع به پختن و آماده نمودن غذا نمود.

آنها تقریباً بصورت آبرو مندا نه روی می‌کردند. و تا هنوز با وجود تمام آمد و رفت‌ها برای لی تعجب آور بود که به نوعی از انواع هیچ کس سوی او نظر نمی‌افکند بود و او را برانداز نکرده بود. مرد های جوان که به آنجا می‌آمدند می‌خواستند پدرش را ملاقات نمایند



حس خوش

از منابع فرانسوی

مترجم و مرتب: قاسم صیقل

در شماره گذشته خواندید:

«ایرین» دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوی بنام ژيو کار میکند وی اصرار دارد که کارش کسل کننده است و می گوید که ایستادن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر او را ذله ساخته است او بعد از اینکه لژ «ژيو» جدا میشود بخانه رفته و لحظه ای به یکی از همصنفان خود شاگردی اش تلیفون میکند و گذشته هایش را بخاطر می آورد.

و اینک بقیه داستان



۵۲



۵۱



۵۴



۵۳



من می‌راز یک مجلس جز دیری می‌سم دفتر می‌کنم
رویک آینده تعیین شده و با سعادت را که بر
آلوده شدن آن از دست من پرده است
برای خود انتخاب خواجه کرد و



دو شلید نه؟
سیم دارم

۵۶



پس چه سده؟

و متیکه تر و "ارین" را دیدم فهمیدم که
ردی نان سوزنم با لیدر با دو فایه سست



فکر میکنم که شوخی میکنی. تو همیشه مرا خدای حقیقت لوری
و آن علقه نشان دادی

شاید اما یک روز محمده خواهد شد که این مفکوره است رنج احتیاج میکند



این مفکوره شما از فکر و خیال
بوده و می‌توان هر چیز را در آن سراغ کرد

۵۸



بعد از اینکه یکدیگر را در آغوش کشیدند طوری بهم می‌نگزد که قطعاً بیدار
را بیدار باشند. "واندا" از دست کشش می‌جویم...

لذت گفته ای خود پشیمان هستی؟ با قیدار

۴۱



رتن نه شده باشی... فکر میکنی که این مفکوره جادو عمل می‌پوشد؟

۴۰

نمی‌دانم... بهم بگو

تا اینجای داستان

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلا نش هنادی توسط مادرش نا صریقتل می رسد، دختر کو چکش مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دو باره به شهر بخانه مامور مرکز که سا بقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را بدان سرنوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مرا سم نا مزدی خدیجه دختر ما مور را باوی برهم میزند و خود در یکی از خانه های مربوط بیک فامیل ثروتمند بحیث خادمه استخدام میگردد و در صدد آن بر می آید تا بهر وسیله ای ممکن است بمنزل انجنیر مذکور رفته بیا بد و پلان خود را عملی سازد.

آهنک شادین

تحریک کرد و وادارم ساخت تا ماهیت این کتاب را برای خود معلوم نمایم و براز مرموز آن که با وجود آن پستی کهنه و اوراق ردی و شکل مبتذل خود توانسته بود اینهمه جوانان را بسوی خود بکشد و بمسابقه وادارد، بی بزم. برای این منظور چه بارها که این کتاب را درالماری کتابها جستجو کردم، اما بیافتنش موفق نگردیدم و بالاخره با این نتیجه رسیدم که جوانان بعد از آنکه از خواندن نش فارغ میگردد، آنرا پنهان میسازند. و این درک حس مجسم را بیشتر بر انگیزت و بیشتر از پیش بجستجویم افکند. تا اینکه روزی متوجه شدم جوانان از طرف چاشت بجایی دعوت شده اند و اطاق کتابها روزانه چندین ساعت از وجود آنها خالی است و من میتوانم با استفاده از موقع آن کتاب را بجویم و بدست آورم و با خود تصمیم قاطع گرفتم تا هر طوری میشود آنرا بیا بم ویک مقدار زیاد وقت خود را صرف خواندنش بسازم.

بعد از آنکه جوانان بقصد رفتن بدعوت از منزل برآمدند و من نیز از انجام وظایفم در خانه داشتم، فارغ گردیدم، با جدیت و شطارت خود را باطابق رسا ندیم و با اندک جستجو توانستم کتاب مورد نظر خود را بیا بم. آخ، چقدر لذت بخش است و چقدر مایه خرسندی است آنچه در جستجویش میگذاری ناگهان برایت میسر میشود! این کتاب بد شکل بد منظر با اوراق ردی و پستی مبتذل که حالا در دستم قرار دارد « هزار و یکشب » نام دارد من بدون تأمل دفعتاً بخواندنش آغاز کردم، طوری که خود و محلی را که در آن نشسته بودم، کاملاً فراموش نمودم، اما ناگهان صدایی شنیدم. دروازه اطاق بشدت باز شد و صاحب منزل بداخل قدم گذاشت. او نیز مانند من انتظار کشیده بود

که از لحاظ چاپ و اوراق خود نیز خراب و ناخوشایند بود، اما جوانان عمیقاً بمطالعه آن فرو میرفتند و بخواندنش حرص و ولع شدیدی نشان میدادند و از همدیگر سبقت میجستند و بعضا کارشان بمخاصمت می انجامید و سرانجام با این توافق میرسیدند که هر کدام شان بر ای مدت معینی از آن استفاده نمایند.

این وضع، حس کنجکاری مرا

با استفاده از مواقعی که دست میداد بداخل اطاق قدم میگذاشتم و کتب مورد علاقه را اختلاس مینمودم و در لای لای سپای خود پنهان میساختم و با خود میبردیم و در لحظات طولانی فراغت بر آنها چشم میدوختیم و سرا پا میخواندیم. ساعات مطالعه برای من بسی لذت بخش بود.

در بین آنهمه کتابهای نفیس، کتاب بد منظری نیز وجود داشت



او غالباً باهمسر خود را جمع به اینکه علماً چقدر بخل دارند و چقدر حرصند تا استفاده از علم و نتایج ولذات آنرا برای خود تخصیص دهند و بد یگران روا ندارند، گاهی باتالم و تأثر و گاهی با خشم و برافروختگی صحبت میکرد. همسرش او را تسلی میداد و با سخنان خود بر آتش خشم شوهرش آب میپاشید و میگفت که علماً فقط در برابر جهلا و کسانیکه اهل علم نیستند و شایستگی آنرا ندارند، از گستردن بساط دانش خودداری میورزند و منظورشان چیز دیگری نیست که علم خواری نگردد و در نزد ناکسان از قیمت و بهايش كاسته نشود. مرد گاهی سخنان همسرش را می پذیرفت و در مقابل آن سكوت اختیار میکرد و گاهی هم حاضر نمیشد تن در دهد و بمجا دله میپرداخت.

بدین ترتیب آن جوان دانشجوی و کتابهای شان در نظر اهل خانواده در موقعیت مقدسی قرار داشتند و همگان نسبت به آنان به نظرا عجاب می نگرستند. تا اینکه روزی از روزها کانون آرام خانواده دستخوش هرج و مرج گردید و نظام آرام و بر اطمینان آن برهم خورد و تمام اعضای خانواده روز تلخ و پراز یأس و بد گمانی و بی اعتمادی را سپری کردند. سرچشمه این حادثه من بودم و در برابر گناهی که مرتکب گردیده بودم از خانه اخراج شدم و این خروج از منزل برای من چقدر خوشایند و سعادتمند بود!

اساساً من نیز کمتر از صاحب منزل به اطاق کتابها تردد نداشتم،



آزمایش خون برای شناسایی سرطان

بنابر گفته دوکتور سیندنی ال آرجی :

اگرچه حوادث سرطانی را بتوانیم در مرحله اولی آنها شناسیم، ۳۵ فیصد علاج کنونی تارقم ۹۰ فیصد بالامیرود. به عبارت دیگر اکنون طب وسایلی را به دسترس دارد که با بکار بردن آنها میتوان جلوان مرض خانمانسوز را سد بسازد.

دکتور فیل گولد یک دانشمند و داکتر طب بونترال، بتازه گی روشی را کشف نموده است که با بکار بردن آن روی یک تعداد کمی خون مریض در حضور ماده ی بنام «سیاه» کارشینوا مبرلونیک انتی ژن، میتوان به موجودیت سرطان پی برد بر علاوه اینطریق ه گونه های مختلف سرطان

رام کردن خوگ وحشی

تابستان گذشته یک گروه شکارچیان از زلتوا در ایا لت مو را و یا در حینی شکار به یک گروه خوگ های یاد شده را شکار نموده بخانه ببرند. این کار صورت گرفت و خوگ و ما نند سگ بدنبال صاحب شان آهسته آهسته بخانه عا دت گرفته های و حشی بر خور دند. آنان سعی ور زدند که یکی دو دا نه از خوگ های مذکور بنام های آشنا و آر کا فرانسیک سعی نمود تا از سیب برای رام کردن آنها کار بگیرد.

غذای روزانه آنها کچالو و دیگر سبزی هامیباشد. دانشمندان بخش حیوان شناسی اکادمی علوم چکو سلوا کیا، با دلچسپی زند گی ایندو خوگ و حشی را دنبال می کنند. تا ببینند که زند گی خا نگی روی آنها چه اثر می گذارد.

در بهار آینده ایندو حیوان بمرحله جفت گیری رسیده و همه منتظر نتایج این تخر به اند.



بشری را نشان میدهد.

در نتیجه بکار بردن ماده «سیاه» مرکب دیگری بدست می آید بنام «رادپومنتوشی» که خیلی احساس بوده و زیر میکروسکوپ های قوی میتوان برآوردنی آن پی برد. با همکاری کمپنی دوا سازی هوفمان لاروش وانجمن سرطان شناسی امریکا، این روش اکنون در ۸۰ شفاخانه و مراکز تحقیقاتی علمی بکار گرفته میشود. به همین سبب سعی بعمل آمده تا با تعیین قیمت این روش، امکان بیشتر بررسی مریضان و پذیرش آنان در شفاخانه میسر شده بتواند. این آزمایش که تاکنون روی ۵۰۰۰ مریض تطبیق شده، در ظرف ۲۴ ساعت نتایج مطلوب را بدست میدهد.



حجره های سرطان زده

دانشمندان با علاقمندی و هیجان این کشف را پذیرا شدند. بر علاوه در برخی موارد این روش کسالت های غیر سرطانی را نشان میدهد. اکنون با بخش زیاد کسانیکه در فلادلفیا، شیکاگو و بالوبوستون و شهرسالت لک بسر میبرند، گفتگو شده، ایشان عقیده دارند که این روش اولین گامی است بطرف یافتن آزمایش دقیق که اطبا منتظر آن هستند. بر علاوه این روش حلقه محکم جاره ناپذیری مرض سرطان را درهم شکست. بعقیده بسیاری از داکتران کشف این روش سزاوار بودن جایزه نوبل را دارد این روش بسادگی طو و ذیل عمل میکند :

ماده «سیاه» میتواند در چنین ها و در بعضی مرض های تب دار ازم چنانکه در سرطان یافت میشود بمشاهده برسد.

عمل «رادپومنتوشی» تمرکز بسیار دلیونم حصه یک گرم دهر سائتی مترمکب خون نشان میدهد.

هر ۲۰ دلیونم حصه یک گرم خون انسان مورد ظن بوده و قابل بررسی است. یک شخص با این مقدار ممکن در دسری از نگاه امراض جگر

درد سری از نگاه امراض جگر و یا سرطان داشته باشد هرگاه این مقدار کمی بشیتر از آن نشاند هنده رشد سرطان در اعضای دیگر میباشد.

ارزش امون «سیاه» کنونی در کار برد بیشتر آن است به صورت مثال : در پوهنتون تمبل فلاد الفیا، جان لانگان پیو شیمیست مقداری «رادپومنتوشی» را در ۲۴ نمونه خون مریضان دیده است. از این عهده هشت نفر مریض ۲۵ دلیونم «سیاه» را در هر گرم خون داشته اند. در آزمایش بعدی معلوم شد که هر هشت نفر به سرطان مبتلا اند. اینگونه آزمایش از طرف دو کتور پاول موففی در پوهنتون طبی شیکاگو دیده شده است.

دوکتور مذکور بر علاوه نمونه دیگر بکار بردن «سیاه» را به اینگونه تذکا ر داده است که یک جراح بروی زنی کار می کند که

مرغهای دریایی کوچنده

موزیم ملی پراگ، سعی می نماید که با بررسی های دقیق و همه جانبه مسیر کوچ پرندگان کوچی و مهاجر را دریافت نماید. در این زمینه اکنون منابع غنی و عظیمی تدارک شده است. در این راه سعی می شود که ارقام بخش های دیگر اروپا و افریقا نیز جمع آوری گردد.

بررسی های اخیر نشان میدهد که اولین پرند که به چکو سلواکیا وارد می شود مرغ دریایی است. مرغهای دریایی مهاجر شمال در مسیر دریای شمال حرکت نموده به ممالک فرانسه، اسپانیه، پرتگال و افریقای شمالی سفر مینمایند. عده دیگر در جریان دریای

در این پرواز نموده و زمستان را در دریایچه های سویس سپری میکنند. مرغ های مهاجر جنوب، کشور های هنگری، یوگوسلاویا و ایتالیه را عبور نموده و در سواحل مدیترانه مسکن گزین می شوند. پرندگانیکه زمستان را در پراگ می گذرانند «اکثر از کشور های اسکانه نیویا می کوچند».

در هر بهار در حدود پنج هزار پرند در پراگ آمده و این شهر را نمای زیبا و شاعرانه می بخشد.

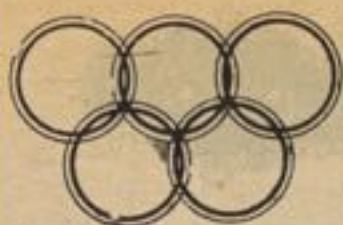


سرطان سینه دارد. اگر با فکری کند که مرض موضوعی است او یک جراحی عمیق خواهد کرد بدین معنی که بر علاوه بر دانش سینه اطراف آن را برمی دارد و اگر شکلی دارد روش «سیاه» می تواند برای او وضع را روشن بسازد.

سال های زیادی است که اطبا سرطان را در تاریکی نا آگاهی عمل می کردند. یک جراح هرگز نمی دانست که «همه را عمل» نموده یانی، حتی روش رادیو برای و شیمیوتراپی نمی توانست تمام حجره های سرطان زد را نشان بدهند و یا از بین ببرد.

ولی روش «سیاه» این مشکل را از سر دور تاریکی راه برمی دارد. به صورت مثال در شفاخانه پوهنتون تمبل یک زن پنجاه ساله که طی دو سال زیر جراحی بخاطر سرطان روده قرار داشت هنگامیکه تحت آزمایش نوین قرار گرفت مقدار زیاد «سیاه» در وجودش دیده شد. سپس معلوم شد که قسمتی از جگر زن نیز سرطانی شده و با کشیدن آن وضع صحی او بحالت عادی برگشت.

در مورد آینده دکتور هو ففومیکوید که امکان دارد نمونه های دیگر آنتی ژن به دست آید که در دسته بندی تو مورها نقش اساسی ایفا نمایند. به این ترتیب در فضیای تیره و تاریک امید در پیچه نوین شینا خست مرض سرطان باز گردید.



دروایات مانیز ورزشکاران...!

من نمدانم که علت اصلی این عمل چه بوده آیا از این میترسیدند که بلاخره با نوش جان کردن زهر شکست تیم معارف از میدان خارج خواهد شد و یا اینکه اصلا «آرا منحت سیورتمن» به رسمیت نمری شناختند به هر صورت این عمل شانخواه موضوع شکست بوده باشد یا در نظر



نداشتن و حقیر شمردن معتقد هستیم که این عمل شایسته ما افغانها که مهبان نوازی از میراث دیرینه گذشتگان ماست نمی باشد. به هر حال چند شبی در کلوب هوایی ملکی بودیم .. جای پدی نبود از آنجانب خاطر داریم ، بد نخواهید بود اگر یادآوری کنم . در طول همین مدتی که به کابل بودیم یک شب در آن جا عروسی بر گزار شد . گرچه شب خوشی بود ولی بقیه در صفحه ۶۰

چهره های ورزشی

ښاغلی درمحمد

سنتز فولیک تیم جوانان قندهار یکتاز ورزشیه ترین ورزشکارا نیست که واقعا خوب بازی میکند موصوف دارای ۲۰ سال

عمر بوده ۶ سال است فوتبال میکند آرزو دارد روزی در ردیف کسانی قرار گیرد که با فوتبال خویش افتخار به کشور خود کمانی میکنند ښاغلی در محمد ورزشکار

حقیقی کسی را میدانند که واقعا متصف با صفات ورزشی باشد یعنی هم باجو هراخلان آراسته وهم با روحیه قوی مجیز باشد .



پیغله کبرا هاشم زاده

متعلمه صنف ۱۱ و عضو فعال تیم بانسکتبال لیسه ژغونه دارای شانزده سال عمر بوده و سه سال است ورزش میکند بر علاوه بانسکتبال به لیس - آبپازی - اسب سواری و وودین های صد متری علاقه دارد و مدت شش ماه است والیبالی نیز تمرین میکند . پیغله هاشم زاده ورزشکاری را دوست دارد که دارای اخلاق سپورتی باشد .

تیم برازیل چگونه خود را برای جام جهانی آماده میکند

برای زیلییا مسلما یکی از چشم باز ترین مردم فوتبال جهان اند پنج ماه قبل هیات بزرگ وبا صلاحیتی را روانه آلمان نمودند وبعد چهار ماه قبل يك هیات فنی دیگر را به منظور تحقیق و مطالعه تمام شرایط سر زمین آلمان مثل تدارك هتل محل اقامت محل تفریح و تمرین ، شفاخانه تعیین فواصل بین محل اقامت و محل تمرین و مسابقه و همچنین تحقیق در مورد آب و هوا رطوبت ارتفاع از سطح بحر و بلاخره همه چیزو تهیه راپور مفصل از آن فرستادند و بعد از آن هتیت سوم باتیم برازیل وارد آلمان شده و هیئت چهارم زمانی وارد آلمان میشود که مصادف با زمان مسابقات مقد مانی نهایی

(کوتین هو) استاد حرکات بدنی تیم ملی برازیل در یکی از مصاحبه های خود گفت : (بشتر من قیافه فعلی ورزشکاران تیم ملی برازیل به هیچ وجه همان قیافه نخواهد بود که در مسابقات سال ۱۹۷۴ در مونیخ حاضر می شوند . زیرا تا حال مافرصت تمرین راپکلی نداشتیم و بعد ازین برای چهار ماه به يك تمرین خاص ادامه خواهیم دادو در اخیر شما قیافه هایی را می بینید که بکلی با این قیافه هافرق خواهد داشت) حالا خوانندگان محترم توجه نمایند که يك تیم مخصوصا تیمیکه سالها قهرمان بوده چگونه حاضر به مسابقه میشود .



در تصویر مسابقه بین برازیل و یکی از ممالک اروپایی را می بینید .

اخبار ورزشی

واسلی الکسیف وزنه بردار ۳۱ ساله شوروی در مسابقات وزنه برداری قهرمانی اروپا در مادرید با بلند کردن ۲۴۰ کیلو گرام در حرکت دو ضرب ثابت کرد که هنوز قویترین وزنه بردار جهان است . تیم ملی فوتبال گوریای جنوبی يك ازمه مدعی رسیدن به فاینل و اشتراک در جام جهانی سال ۱۹۷۴ مونیخ است تیم ملی فوتبال جاپان را پادومقابل صفر از میدان کشیده و يك قلم خود رابه جام جهانی نزدیک ساخت .

راس کلی کو لکیر سابق تیم ملی استرالیا بعد از صدمه که سال گذشته دیده بود باز دیگر روی میدان فوتبال حاضر شد . در مسابقات جهانی ۱۹۷۳ جود و تیم جاپان با بردن هر شش مدال اولین باری است که همچو مو فقیه را در سر تاسرجهان حامل نموده .

پیغله ماریا سیکورا دونه اطریش در

يك مسابقه بین المللی در فرانکفورت آلمان غربی ریکارد چهار صد متره با مانع را شکست .

مشهور ترین و افتخار آو و ترین آبیاز استرالیا پیغله شین گولد در امر یگداشت جوانی شده و این عمل او باعث از دست دادن قهرمانی اش گردید .

باشد و این هیات است که دیگر همه چیز را در زمان امکان مورد مطالعه و بررسی قرار میدهد و بد یترتیب درست يك سال پیش از آنکه تیم ملی برازیل برای مسابقات جام جهانی وارد آلمان شود همه چیز در جای خود قرار گرفته و همه حالات پیشبینی و تدارك شده میباشد که این همه بخش خارجی کار برازیلیان را تشکیل میدهد . و بخش داخلی آن دامنه دار ترازین است .

بر اساس پروگرام داخلی ۲۳ تن بازیکن برای تشکیل تیم ملی چهار ماه پیش از روز شروع مسابقات نهایی وارد ورزشگاه میشوند در حالیکه هر يك کارت های در دست دارند مدت سه ماه را در ورزشگاه بسر خواهند برد و در ماه سوم به چند بازی آزمایشی دست زده و رهسپار اروپا میشوند . تیم ملی برازیل بعد از آنکه دو مامد برازیل زندگی کردند ، در کشور برازیل با وقت آلمان کار میکند یعنی شب و روز برازیل را فراموش کرده شب و روز ساعات آلمانی را ملاک عمل قرار میدهند . مثلا بجای آنکه باز یکنان طبق معمول برازیلیان ساعت هشت صبح برای صرف ناشتا حاضر شوند ساعت چهار و بیست و دو دقیقه ناشتا میخورند که این برابر با ساعتی است که در وقت برگزاری جام جهانی در آلمان به صرف ناشتا خواهند پرداخت .

برازیل بازی های تدار کانی را طی ماه سوم درست در لحظه آغاز میکند که به هنگام مسابقات نهایی در آلمان خواهد کرد صرف نظر ازینکه این لحظه نزدیک به بقیه در صفحه ۵۸

پیش از آنکه به طبیب برسید

یخ برده گی



روز در اثر این اهمات از بین رفته و مریض صحت یاب میشود. در سرما زدگی های درجه سوم و چارم اکثراً تخریبات انساج بدن بصورت عمیق بوجود می آید درین حالت آبله های خون دار در روی جلد نمودار شده و حتی خطر گانگرن در همان قسمت ماء و امكان دارد. درین نوع حادثات مریض به تمام وجود خود احساس درد میکند. باید مریض را بکلی از تماس با هوای سرد دور ساخت. و مریض را فوراً با تاق گرم نقل داد. چای و قهوه گرم برایش تهیه نمود و بمساز بدن او پرداخت. اگر حمام گرم میسر نشود در آن صورت بدن مریض را بالکول مساز دهید و مریض را زودتر به شفاخانه نقل دهید.

کلینیک جدید برای امراض

شنوایی و صدائی ولکنت زبان

سه سال پس از ایجاد چوکی خاص تدوین در رشته اختلالات سمعی و زبانی و صدائی در پوهنتون پوهانس - گو تیرنگ در مانتز اکنون پلی کلینیک اختلالات ارتباطی کار خود را آغاز کرده است. در کلینیک نامبرده مریضان شنوایی و صدا و لکنت زبان طبق تازه ترین کشفیات دانش طبی تحت معالجه قرار میگیرند. در اینجا آن ادوات و دستگاه های بکار گرفته میشوند که در پوهنتون مانتز تکمیل

یکی از علامات سرما زدگی تغییر رنگ جلد است که بعضاً حتی باعث آن میشود که بعضی اعضای بدن که دچار برودت گردیده بی حس میگردد درین صورت چه خواهد کرد.

اولین کمکی که درین حالت بمریض باید انجام شود جریان دادن خون به ناحیه سرما زده است. اگر ناحیه سرما زده دست باشد یا پا اولاً باید آنرا با آبیکه دایره حرارت ۳۵-۳۸ درجه حرارت باشد دست و پای مریض را در بین آب گذاشته و به مساز دادن آغاز نماییم هر گاه

مریض بجای دور زندگی دارد و رسیدن او بشفاخانه مشکل است در آن صورت فوری یکپارچه پشمی را با آب گرم مرطوب نموده و در قسمت صدمه رسیده بگذارید و مریض را از سردی نجات داده و با پارچه گرم پیچانید

و اگر امکان داشت مریض را در بین آبیکه دایره حرارت ۳۷ درجه باشد داخل نمایند درین موقع از جریان هوا و سردی باید جلوگیری نمود.

در سرما زدگی های درجه دوم که در روی جلد بعضی دانه های بوقانه مانند دیده میشود در آن صورت خیلی با احتیاط پوست بدن را با الکل پاک نموده و دقت شود که آبله ها

تخریب نگردد. بعد یک پارچه پاک را روی آن هموار نماید. اگر آبله ها بسیاری قسمت بدن را اشغال نکرده باشند در آن صورت بعد از ۱۰-۱۲



در زمستان سرما بر هنه بیرون نشوید زیرا هوای سرد زمستانی به وهای شما آسیب رسانیده و باعث ریزش موهای شما میشود.

شماره ۲۰

طیب ژوندون

مشوره سید هد

شیر دارای کدام موادمعدنی و ویتامین هاست :

ولی محمد

شیر دارای تمام مواد معدنی و ویتامین بوده و یک غذای خیلی مناسب برای اطفال و بزرگسالان محسوب میگردد. مخصوصاً برای جوانان و ورزشکار خیلی ضرور است.

از چاقی نا مناسب خود رنج میبرم چه باید بکنم تا لاغر شوم.

گل محمد از خیر خانه

باید گفت که او لتر از همه به طبیب مراجعه کنید و تا رسیدن به طبیب این توصیه ها را عملی نمائید:

۱- مقدار هر دفعه غذا را کمتر سازید.

۲- مقدار غذا یتان را تماماً مصرف نکنید.

۳- خوردن بعضی از غذاهائی را که باعث چاقی میشود از قبیل کچالو، برنج و خمیر باب تقلیل بخشید و یا قاطعاً نمائید.

۴- از غذاهای پر کالری اجتناب کنید.

۵- ورزش از ضروریات بوده و آنرا ترک نکنید.

۶- زیر نظر طبیب معالجه رژیم غذایی تانرا تنظیم کنید.

نرس بااطمینان



نرس بدکتور :

مریض حالا به خود آمده وقتی کیلاس دوارا پیش دهنش بردم کف روی دوا راف میگرد.



زنان و دختران



از: شریفه دانش ادیب

مادران و تربیه اطفال

بعضی از مادران، روی اشتباه تصور می کنند که اطفال شان به اثر مطالعه و فرا گرفتن مضامین درسی مکتب، ضعیف و ناتوان میشوند. از آن رو بالحن بخصوص، خیلی کهنه فکراته خطاب به اطفال خویش چنین میگویند: جان مادر! از پس درس خواندن، کاملاً مریض و لاغر شدی، بکوش تا بیشتر ازین ناراحتی فکری نصیبت نگردد.

این عده مادران با چنین وضع، اطفال نازدانه ای بار می آورند که در نتیجه، با کتاب و مکتب وداع میگویند و کردار اشتباه آمیز و عادات نامطلوب والدین چون تپریگارد در منزل کودکان جای گزین میگرد. آنها کلماتی را که شنیده اند شگفت انگیزانه در مغز خویش تکرار میکنند و بالاخره به سطحی تکی و بی بند و باری میگردانند.



کسی که بی بند و بار گردید آنچه دلش خواست همان میکند و در پهلوی سینه‌های مداوم، نیم سوخته های سگرت را از روی جاده ها نیز فرا موش نغوا هند گرد. اینجاست که بچه های خوب مکتوب و ربه ارزشمندی نادرست والدین راه نامطلوب زندگی را پیش میگیرند و اگر اتفاق افتد باید دست آوردن اندک پولی به بدکرداری هم میرسانند.

بدین صورت وقتی که سن اطفال از مرحله خوردی بگذرد دیگر کار از دست میرود و ناله بقیه در صفحه ۶۱

گفتنی های کودکان



- ۱- وقتی کودک باشما صحبت میکند به حرفهای وی توجه عمیقی مبذول دارید.
- ۲- هنگامیکه درباره اتفاقی که برایش افتاده و در نظر او مهم است برای شما صحبت میکند یا صبر و حوصله بدان کوشش نمایید.
- ۳- هر قدر که تکلم طفل مشکل باشد بگذارید حرفش را تمام کند و آنرا قطع ننمائید.
- ۴- سعی کنید که هنگام صحبت کردن با او آرام و شمرده تر حرف بزنید، اگر خود شما آرام و خونسرد باشید با احتمال زیاد او هم هنگام صحبت باشما احساس آرامش خواهد کرد.
- گاهی از اوقات برای او مشکل است که بتواند بزرگترها در صحبت کردن همگام شود و اگر شمرده تر، کوتاه تر و ساده تر باری حرف بزنید برایش آسانتر خواهد بود تا روان صحبت کند.
- ۵- کوشش نمائید که انتظارات شما در زمینه تربیت کودک خارج از حدود فهم و توانایی او نباشد.

افسانه

بخت ویز

ماکارونی

یک کیلو گوشت بدون استخوان را چرخ کرده سدی دانه پیاز را پوست نموده ریزه کنید و مقداری روغن را داغ کرده سبزی ریزه شده را بین روغن بیندازید و چرخ دهید تا اینکه پیاز گلایی رنگ شود. بعد گوشت را بالای پیاز علاوه کرده کمی سرخ نمائید و اندکی آب به آن اضافه کرده بگذارید تا آب آن جذب شود. سپس نمک و مسرچ را اضافه کرده آب بادنجان رومی را در مقداری آب حل نموده به آن بیفزایید و بگذارید تا به روغن بپیاید.



در یک ظرف بزرگ مقداری آب با کمی نمک بریزید و بگذارید بجوشد وقتی جوش آمد یک قطی ماکارونی را اگر در ازیا شد به اندازه شش یا نیمتر خرد کرده در آب جوش بریزید تا پخته شود. علامت پخته بقیه در صفحه ۶۱

رمز زنا شوهری

زن را باید احترام کرد

زن میتواند حسن اعتماد و شخصیت مثبت را در مرد بوجود آورد و رشد دهد. زنی که میخواهد شوهرش در زندگی موفق باشد باید روح شکست ناپذیر و اراده قوی داشته باشد و همان شباهت و ایمانی را که میتواند بوجود آورنده شخصیت مرد باشد در قلب خود پیر و راند و اگر در این راه موقتاً با ناکامی رو برو شد مایوس مس نگردد.

این حقیقتی است انکار ناپذیر که لباس و سرو وضع آراسته در مرحله نخست معرف شخصیت است و زن باید به این نکته توجه نموده و شخصیت مثبت مرد زند گیش را در دیدگاه مردم قرار دهد و احترام مرد را نسبت به او بر نگیزد.

زنی که مهربان و با گذشت است خیلی خوب میتواند شریک زندگی خویش را در صحنه زندگی مدد گاری نموده و زمینه موفقیت را برایش مهیا سازد. زن میتواند با فداکاری و بردباری مرد تند خو را لجبام گسته را رام نموده و احترام متقابل را در او بوجود آورد.



حسد به طبیعت زن غالب است (سولون)

غیرت زنان حسد است!

یك زن مهربان و فهمیده وظیفه کلی و حتمی در موفقیت شوهر خود دارد. پس میتوان گفت که زن سازنده مرد و شخصیت اوست و باز هم به این عقیده میروسیم که زن را باید احترام کرد.



طرز آرایش و رنگ سیاه



از رنگ سیاه و لباس مشکی امسال میتوانید که از طرف روزنیز استفاده کنید درین فصل لباس اسپورت، دامن جاکت، دستمال گردن ویلان سیاه خیلی رواج دارد. اگر می خواهید که روزانه لباس سیاه بپوشید و شیک هم باشید لازم است موهایتان را به فرم جدید آرایش کنید. موهای که تاحه گردن دراز است فقط قسمتی از یکطرف آنرا کوتاه کنید و از سمت چپ روی پیشانی و بعد به طرف راست ببرید و حلقه حلقه نمائید. روی راس سیاه های زنده اما رنگین آرایش کنید. این سیاه ها باید از چند رنگ متنوع ولی ملایم باشد.

پودر صورت که به رنگ زنده است باید در گودی یا عمیقی روی مالیده شود. برجستگی زیر ابرو را با سایه بنفش روشن و براق بپوشانید. روی پلک را سیاه صورت تمایل به پیازی بزنید. زیرمژه ها را خط نازک بنفش بکشید و به مژه ها ایل سیاه بمالید. لبسین باید به رنگ سرخ روشن باشد.

بقیه در صفحه ۶۲

زیبایی پاها

برای حفظ زیبایی پاها، باید در انتخاب بوت راحت و مناسب دقت نمود. اگر بوت تنگ و ناراحت کننده ای بپا کنید اثر آن در چهره شما ظاهر می شود و پنجه های پا متورم میگردد. استفاده از بوت های راحت و مناسب برای روز و محل کار ضروری است.

سلامت پنجه ها :

اگر پاهایتان میخک کرده است قورا بوت های تانرا عوض کنید و از پوشیدن بوت های تنگ و نارام منصرف شوید و برای از بین بردن میخک پا نزد دکتر بروید و هم ماساژ و ورزش پاها را از یاد نبرید ماساژ پاها پوست را نرم و درخشان می سازد و خون را با سرعت بیشتری در پا ها بکشد و سی آورد و ورزش نیز خستگی پاها را از بین می برد و عضلات را شکل بهتر میبخشد.

خستگی از دشمنان زیبایی و سلامت پاهاست چهره را نیز مکرر میسازد. هر وقت احساس خستگی در پاها می خود کردید یک لکن آب گرم و یک لکن آب سرد آماده کنید و پاها را تانرا به تنایب در آب گرم و سرد قرار دهید. خستگی آنرا از بین میبرد.

سیاق های زیبا :

وقتی ساقها خوش ترکیب و زیبا باشند پاها زیبا جلوه میکنند و جوراب علاوه بر اینکه به شخصیت زن میافزاید پاها را نیز زیبا نموده دار می سازد.

اگر ساقهای شما باریک است از جوراب های کم رنگ و اگر ساقهای شما چاق است از جوراب های تیره رنگ استفاده کنید. (نسرین وردک)



اشتهای کودک از نگاه غذا

چرا کودک اشتهای خود را بین سن ۹ و ۱۲ ماهگی از دست می دهد ؟
یک طفل ممکن است غذای غیر مایع را برای دوماه اول مشتاقانه خورده و بعد ناگهان اندکی اشتهای خود را از دست بدهد. یکی از دلایل آن ممکن این باشد که درین سن وزن گرفتن طفل بطی میگردد. در ۳ ماه اول طفل غالباً ماهانه در حدود ۲ پوند وزن میگیرد و در حدود ۶ ماهگی شاید وزن گرفتن ماهانه به یک پوند پائین آید در غیر آن طفل بسیار چاق خواهد شد و دلیل دیگر آن ممکن تکلیف دندان کشیدن طفل باشد.

بقیه در صفحه ۶۲



دخواتانو

ژوندون

پوهنمل غلام جیلانی یفتلی

کيسسري داوېد آواز ه خوان جوان

او که بتازگی پا به سن بیست و یک سالگی گذارده یکی از چهره های درخشان شبکه رادیو تلویزیون می باشد. چهره طفلانه با چشمان سبز سیر و بدون هر کسی اش شباهت تمام به جین فوندا دارد. او بزودی پله های شهرت را طی نموده و در پروگرام مسلسل که بنام «نگاه» از شبکه تلویزیون بخش می گردد تواجست تا بخوبی بدرخشد.



او لحظه ای که برای اجرای کانسرت روی سن ظاهر می شود با شور و هیجان از طرف جوانان بخصوص دختران استقبال میگردد و ساعت ها برای دوباره خواندنش کف میزنند، بسیاری هواخواهان وی پیراهن های را فرمایش داده اند که روی آنها چهره داوید نقش یافته است شهرت وی زمانی آغاز یافت که در نقش کوچکی روی پرده

قصه ای

هوا صاف و گوارا بود و قلب هر جوان را به کار و فعالیت میداشت.

بلی! آن روز، روز اول نظام نوین جمهوریت بود که توسط بازان قوی واراده متین و خللناپذیر

ژوندون

و چرا بعضی در حالت اضطراب بسر می بریم؟

تشویش و اضطراب عبارت از آن نوع ترس است که ما بصورت مضمون وادامی به آن دچار میباشیم. طوریکه تشویش شکل حاد و شدید داشته و اضطراب بسیار عادی و معمولی است. روان شناسان تشویش را عبارت از ترس میدانند که منبع و انگیزه آن به صورت درست معلوم نباشد باینصورت که مادر حالتی بسر می بریم که گویا با اصطلاح تحت فشار من سنگ قرار داریم.

دلباد نظر مادر سنگ و خصوصیت آمیز جلوه میکند. هر چیزی را که به خاطر می آریم درباره هر موضوعی که فکر میکنیم و هر آنچه را که احساس میکنیم ناگوار تلقی و مایوس کننده معلوم میشود.

برعلاوه این احساس در ما پدید می آید که از آینده امید نیست، مساعی لازمه در داخل آن مشکل جایی را نمی گیرد و کسی هم به داد مانع می رسد علاوه بر آن، ناراحتی، پیدای خوابی، رویاهای مخوف و احساس تنهایی نیز از عوارض دیگر تشویش به حساب می رود. چنین یک حالت روحی را که بصورت عموم جسم و روح مضطرب است تشویش می گویند. بعضی اینک به صورت آگاهانه نمی دانیم چه علتی وجود دارد که ما را اینقدر ناراحت ساخته است بدوره های کودکی انسان رابطه می گیرد. آنکه دوره طفولیتش یا خواری به پایان رسیده باشد به صورت ناخود آگاه دنیا را بخود دشمن میدانند هر چه که واقع شد، به آن از همان نظر بد بینانه و خاصمانه می بینند و باینصورت تشویش خلق می شود. برعلاوه آن عدم استوار نگه داشتن روابط فامیلی، احساس حقارت اندیشه حفظ و بالابردن موقعیت اجتماعی، و ده ها عوامل دیگر که محصول زندگی امروزیست همه در ایجاد تشویش رول عمده دارند.

بقیه در صفحه ۶۱

کتابخانه کلب جوانان

کتابخانه کلب جوانان که مر بوط ریاست کتابخانه عامه کابل وزارت اطلاعات و کلتور می باشد. در سال ۱۳۴۵ تا سپس و برای استفاده جوانان قرار داده شد.

این کتابخانه دارای هفتصد جلد کتاب بوده و روزانه در حدود ۱۲-۱۵ نفر از جوانان که عضویت کلب را دارند از کتب این کتابخانه استفاده میکنند.

جوانانی که عضویت کلب را دارند بر علاوه مطالعه کتب از و سایل ورزشی این کلب نیز استفاده می کنند.



گوشه ای از کتابخانه کلب جوانان



شاگردان ممتاز



نام: لطیفه واسعی
صنف: دوازدهم هم لیسه رایجه بلخی
درجه: اول نمبر
سن: ۱۷ ساله
علاقه: به ورزش
آرزو: میخوام در آینده معلم شوم



نام: زکبه دانشیار
صنف: دوازدهم دام لیسه مریم
درجه: اول نمبر
سن: ۱۹ ساله
علاقه: ورزش باسکتبال
آرزو: میخوام در آینده دیپلما بشوم

پاوول هاممل

ستاره موسیقی پاپ

پاوول هاممل بدون شك یکی از شخصیت های معروف موسیقی پاپ مردم سلوواک می باشد. او که آهنگساز، گیتار نواز و سراینده می باشد یکی از چهره های بنام در بین محصلین پوهنخی حقوق پوهنتون کومنیوس در براتیسلاوا می باشد. امسال او بیست و پنجمین سالگرد تولدش را جشن گرفت. او چنان امسال رهبری گروه نوازندگان و سرایندگان را بدوش گرفت که در کشور های چلی مکسیکو، برازیل، مالتا، آلمان دموکراتیک کنسرت های جالبی اجرا نمود.

او در کارش علاقه فراوانی داشته و به موسیقی «عشق» می ورزد. او حتی توانست آهنگ های سنگین برای آثار بوتولد برست نمایش نامه نویس معروف بسازد و در آهنگ سازی سعی می کند تا از مایه های مردمی استفاده نماید. به صورت مختصر او توانسته در مدت کوتاه با قدرتمندی در جهان آهنگهای زنگها به صدا در هنر موسیقی برای خود راه باز کند.



او امروز بزبان گویای نسل خود تبدیل شده است.

او را هواخواها نش پنام سپری با گیتار سنگین می خوانند. به این ترتیب او یکی از مبرزترین چهره های موسیقی پاپ می باشد.

من کوچکترین عضو خانواده خود هستم البته این مهم نیست چیزیکه مهم است اینست که يك عیب بدنی دارم یعنی يك چشمم معیوب است

باین معنی که گل بزرگی يك چشمم را بدنما و بد ترکیب ساخته است

و همین عیب بدنی سبب شده است که خواهران و برادرانم همیشه مرا طعنه

بدهند و همیشه این عیب را به رخم بکشند حتی از رفتن به سینما بامن خود داری میکنند و من از این موضوع رنج زیاد می برم.

آقای مدیر!

شمارا به خدا به خانواده ها بگویند که اگر کسی عیب بدنی پیدا شده

باشد به اراده خودش نیست بنابراین چرا دیگران حتی برادران و خواهرانش او را تحقیر میکنند و باعث اذیتش می شوند؟

نویسنده - ع
صفحه ۵۱



مدیر محترم مجله ژوندون!

از وقتیکه ستون درد دل جوانان را در مجله ژوندون کشف کرده ام من با علاقه زیاد مطالب آنرا میخوانم و در ضمن متوجه میشوم که این من تنها نیستم که عقده و درد دلی دارم بلکه جوانان دیگری هم هستند که از کمبودی های زندگی رنج میبرند.

اما باید بگویم که ناراحتی من با ناراحتی دیگران فرق میکند حتما می پرسید چطور؟ حالا می نویسم:

دختری هستم هفده ساله و در صنف نهم یکی از لیسه ها در سمن خوانم دو سال به علت عوامل خانوادگی در مکتب ناکام ماندم و این زیاد تر باعث رنج و غدا بدم شد، و در هر حال

نداشته، همه خوش بو دند کف میزدند. در حالیکه عرق از سر و روی شان جاری بود می خندیدند و

به آینده خوش آمدید میگفتند و هیاهوی شان سراسر کشور را تکان

میداد یکی دیگری را در آغوش گرفته و روی هم دیگر را می پوشیدند.

آری آن روز يك روز فراوانی نبود.

روز ۲۶ سرطان - روز تا من نظام جمهوری در افغانستان (تسرین عباد)

آن روز

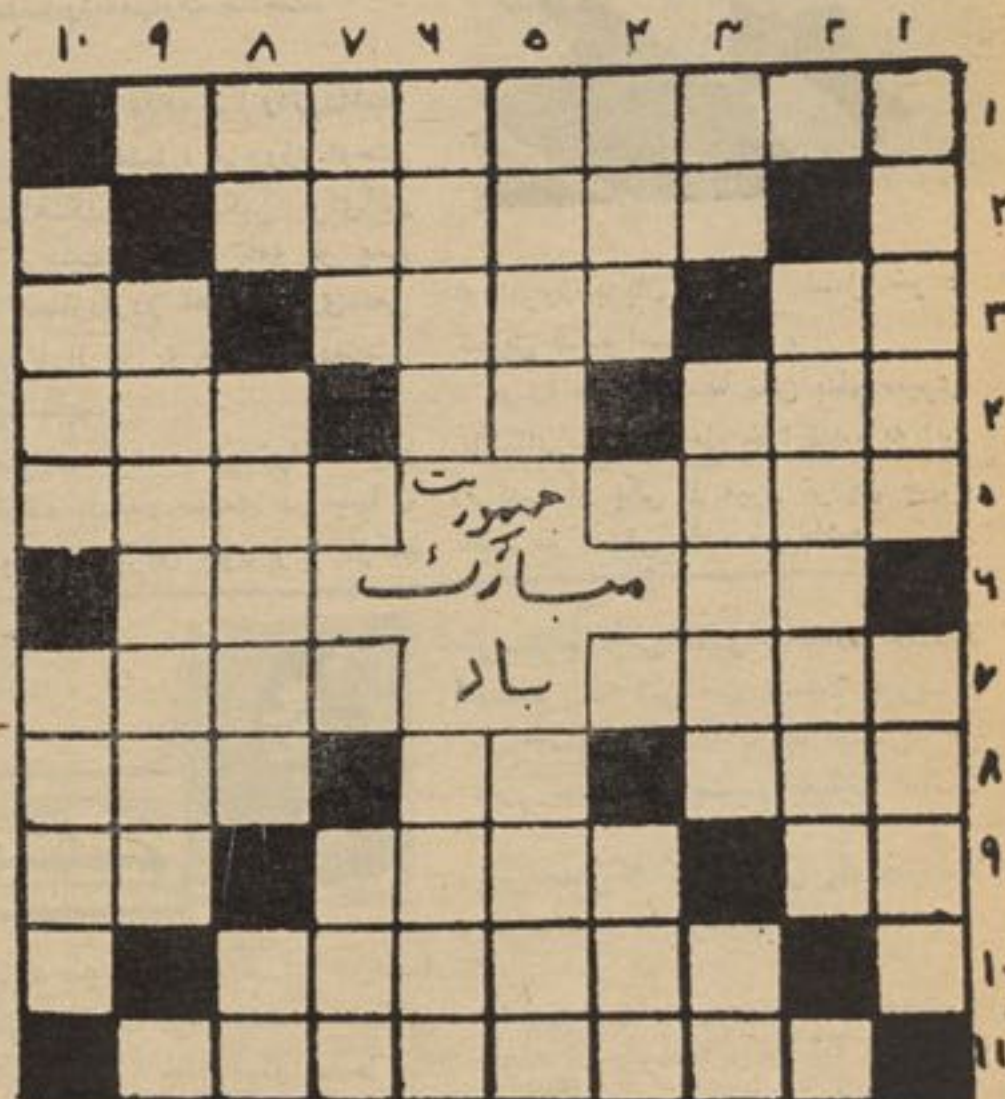
سپس قهرمان این نظام به میدان و زنجیر اسارت را از هم جدا کرد روح مستعدید را گداخته و به همه نیروی کار و ملت قلب بخشید.

مردم دیگر بیم و هراسی در دل شماره ۲۰

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- شخصی اول در يك روز يسم جمهوری - ۲- یکی از آوازخوانها ی رادیو که فعلا آهنگی نمی سرا ید - ۳- هم در چاه است و هم در دریاها نیا ید به این عمل عادت گرفت - توان و طاقت (پنبستو) - ۴- جمع آن ادراك است. و او در میا نش نیست و گرنه روشنی بود. در واژه (عربی) - ۵- نام اول حزب محافظه کار انگلستان - تکرری است اما پریشان - ۶- ماسر - ۷- تکرار يك حرف در چهار خانه - شاگرد یا ندارد - ۸- اگر (ه) اشرا (ح) بسا زید پیاله میشود - ماده منفجره - از کمانرها میشود - ۹- از آنطرف یا- شیک است و آخرش را نادیده بگیر ید . اگر چنین نمیشد خشك بود - ۱۰- با میکرو سکوپ میتوان د ید . - ۱۱- شاعر معروف فرانسوی.



طرح کننده شیما امین متعلمه صنف دهم لیسه را به بلخی عمودی:

- ۱- دلیری - بسیاری از شاگردان تنبل چنین هستند - ۲- برومند ی - بلی بزبان خارجی - کناره و گوشه - باز بی دم ۴۰ قسمتی از پا - این ... بی هنر پیچ پیچ ۵- آلمان را بعضا چنین میگویند - مثل حرف اولش در آخر هم بیا و رید نام يك شاعر فقید افغانی بدست می آید.
- ۶- حرف آخر ندارد و گرنه مبارك است . همیشه و به تکرار .
- ۷- دیوانه را بعضا چنین میگویند - گفته خداوند را گویند.
- ۸- يك بلسان خارجی - با رانهای شدید درهنگد چنین میگویند کلمه ندائیه.
- ۹- مساله ای که در امریکا رئیس جمهور را دچار تشویش ساخته.
- ۱۰- آنچه کسب میشود - تکرار يك حرف در چهار خانه .

صفحه ۵۲

قطعاتی از شماره گذشته !

۱- نفر مسافر آن نابود خواهند شد . کسیکه در تلفون حرف میزد مطالبه دومیون دالر را برای دفع

۲- آرم از او می پرسیم . چیست چیست ؟ سرش را بلند کرده بعد از لحظه

۳- مای خشك و ترولی فراوانتر از هر چیز دیگر در آنجا مگس است .

۴- نیم ساعت بعد رفقای ستار درین سینما بودند ... بچه فلم که عاشق دختر فلم شده بود مخالفان خود را

۵- ماترییا يكسال تمام از مایش خود را به کمک سگهای پولیس در قسمت کشف مواد منفلقه اداسه

۶- باید وصال شی چه مرحله دملوکومود سترگو د نورو نورو که شیکه تکلیف بود پرمشقا دباره خطرناکه ده . که آلفه نادرلی متلاکومایه لومری سونی ویزنل شی . تصوی اکثرول به بی اسانه ده .

درین کلیشه قطعاتی از مضامین مختلف شماره گذشته را ملاحظه می کنید - لطفا برای ما بنویسید که هر قطعه مربوط بکدام مضمون شماره گذشته میباشد.

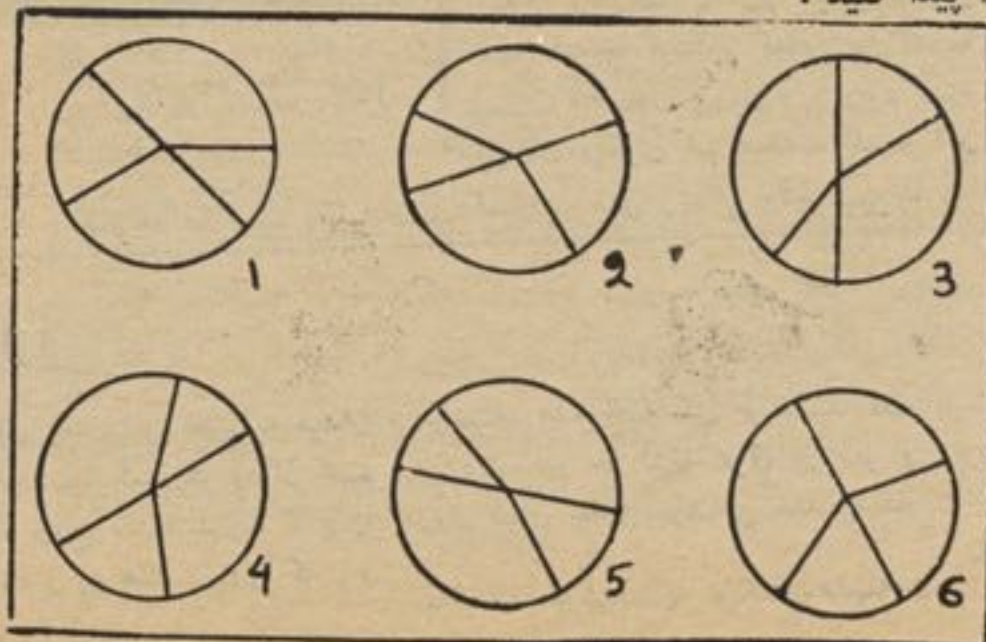


مساله شطرنج

درین مساله سفید هفت مهره و سیاه ده مهره است . سیاه بازی را شروع کرده در دو حرکت سفید را مات میکند طرز شروع بازی را میتوانید حدس بزنید ؟

کدام دایره !

اگر با دقت به این دایره ها نگاه کنید متوجه خواهد شد که یکی از آنها در ترسیم شعاعها با دیگران فرق دارد آیا میتوانید آن دایره را پیدا کنید ؟



ژوهدون



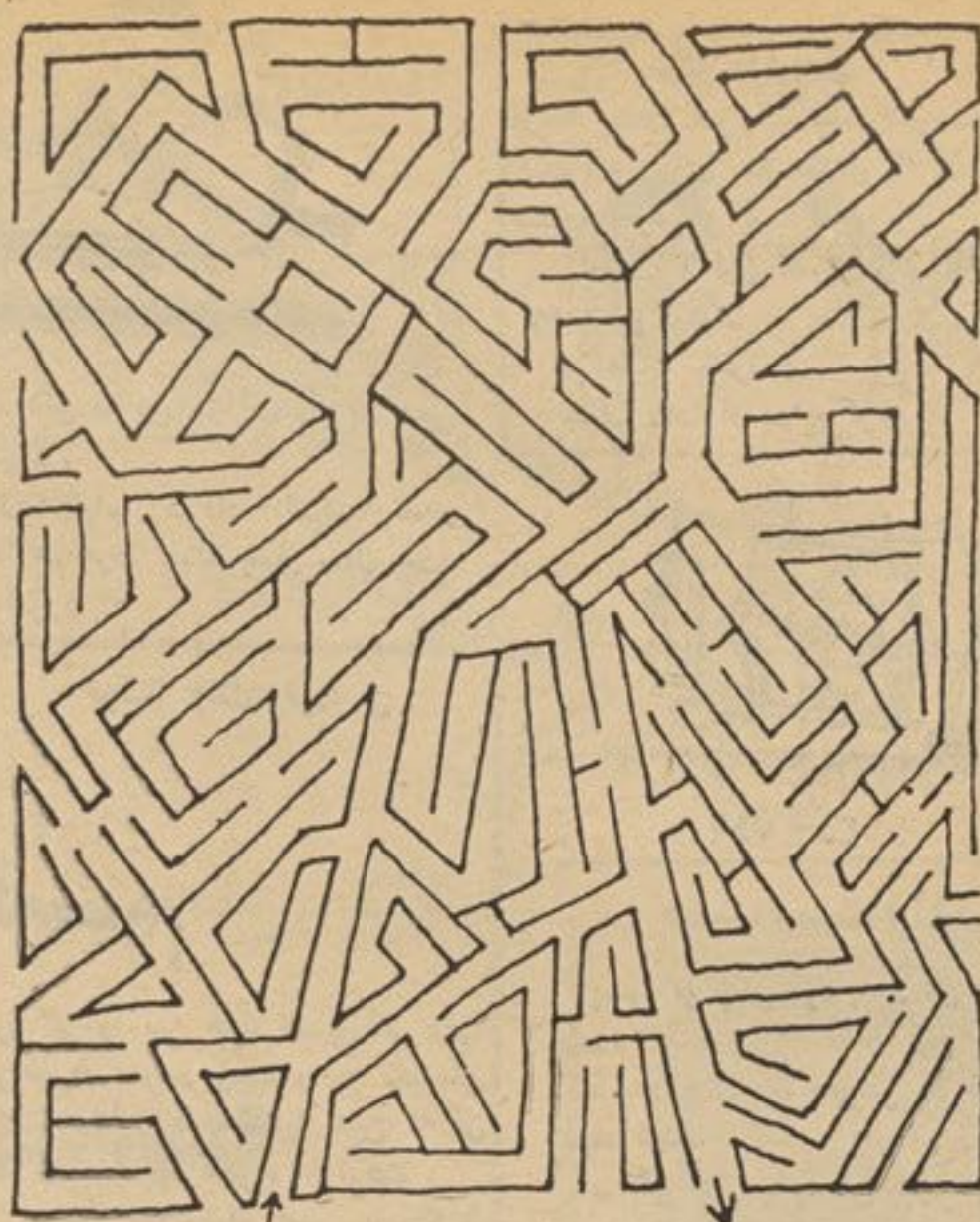
این عکس چیست



به این کلیشه تو چه کنید، آیامی
توانید بگوئید که مربوط به چیست؟
بوتنه گیاه است یا ریشه درخت
یا مسیر آب یا چیز دیگر؟

آیامیدانید

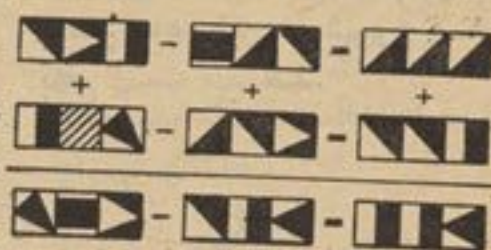
نگاه کردن به این تصویری انسان
را بیاد یکی از داستان های معروف
می اندازد - آیا نام این داستان را
میدانید؟



از راهی که با تیر نشان داده شده همراه یک خود کارسرخ حرکت کنید
و بدون اینکه به مانعی ای برخورد نماید از دروازه دیگری که آنهم با
تیر نشان داده شده خارج شوید

اعداد نامعلوم

این مربعات به عوض اعداد در این
شکل گذاشته شده اند اگر اصل
اعداد را در جای شان قرار دهیم معادلات
مذکور صدق میکند - کوشش کنید
که اصل اعداد را پیدا کنید؟



بپوشید نوجوانان با لباسهای زیبا و
شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد
ملی خود کمک میکنید بلکه باعث
تقویت صنایع ملی خود هم میشوید.



بوت پلاستیکی وطن از نگاه
جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای
خارجی برتری کامل دارد و با خرید
آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE BRAND SOCKS.



بهرسم این دو هنرپیشه نگاه کنید
اگر موفقی به شناختن آنها شده
است هر دو را با قلم مشترک نشان
بزنید

به این سوالات پاسخ دهید

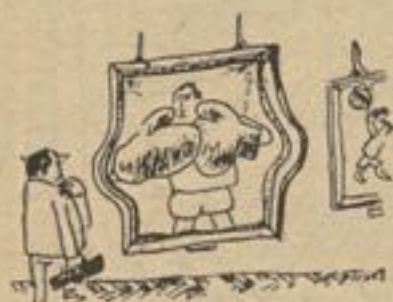
- ۱- فضانوردان سکا ی لاپ چند روز رخصت میمانند؟
- ۲- بندرا نایکه صدرا عظم کدام کشور است و آن کشور در کجا
موقعیت دارد؟
- ۳- صفحات اختصاصی ژو نئون که همیشه چاپ میشود چند صفحه
است؟

به کسانی که حداقل به چهار سوال این دو صفحه جواب درست بدهند
به اساس قرعه یک سیت جراب اسب نشان جایزه داده میشود.

گدازگاه

نکته ها لیودی

از يك ستاره معروف سينما تعريف می کنند كه روزی بدو ستش كه او هم ستاره معروفی بود گفت:
- امروز او لين قدم را برای طلاق گرفتن بر داشتیم.
پرسید: چطور؟
جواب داد: از دواج کردم!



بدون شرح

علت دست دادن

پسر كو چكي نزد پدرش رفته گفت:
- پدر جان ... سوالی در ذهنتم ایجاد شده.
- بگو چه میخواهی پرسیم؟
- چرا هنگام عقد عروس و داماد دست همدیگر را میگیرند و با هم دست میدهند.
پدر آهی کشیده گفت:
- این يك رسم است پسر من ...
بکسر هاهم قبل از شروع مراسم با هم دست میدهند.



بدون شرح

کارت و یزت

(ولتر) نو یسنده معروف فرانسوی روزی ژان ژاک رو سو را بخانه خود دعوت کرد و لی و قتی رو سو بخانه ولتر رفت و او را در خانه ندید و در انتظار آمدنش عقب میزد و پرسید: «پروا نشستی؟» یکی دو ساعت گذشت و ولتر نیامد و رو سو که آدم کم حوصله و تند خوئی بود روی میز غبار آلود ولتر با انگشت رسم مر کب را نقش بست و زیر آن نوشت: «چند روز بعد که ولتر، رو سو را دید به او گفت: «متأسفم که بخانه آمدید و او گفت: «متأسفم که بخانه آمدید و من نبودم اما کارت و یزت شما را زیارت کردم».

ژوندون

فدای عشق

حرف شنو

اولی: چرا چوب سگر توت اینقدر دراز است؟
دومی: بخاطر اینکه داکتر بمن گفته از سگرت دوری کنم.
الکساندر دو ما (پدر) فریفته زنها بود و عیاشی بسیار میکرد. روزی یکی از زیبا ترین زنان پاریس گفت:
- اگر به من جواب بدی میمیرم.
زن جواب رد داد. الکساندر دوما هم مرد. البته چهل سال بعد از آنروز!

نوشته جلال: نورانی

فانتیزی وطنی

شب نشین نو آسبه میرزا تبسم

بردگی را بین خود تقسیم کردیم. من همراه سرور و صفدر به سینمای باختر رفتیم اما شمسا لدین که آن فلم را دیده بود همراه ما نرفت. نزدیک های شام پیش بایسکل سازی یعقوب، غوث الدین پنجری يك بایسکل را میگرفت همراهیش جور پرسانی کردیم، گفتیم:
- بچیم با یسکله از کجا کردی...؟
غوثا لدین جواب داد:
- ده ای کو چه آهنگری هیچ بایسکل سلامت نمی مانه میرزا تبسم يك رفیق آغایم اس... بیچاره خانه ما آمده بود با یسکله پنجره شد بایسکله آوردیم که پنجره بگیرم... سرور پرسید:
- میرزا تبسم... بابه غلام سخیره میگی...؟
- شما اوره از کجا میشناسی؟
- هیچ همطور... رفیق ما س... غوث الدین گفت:
- همراهی ما هم يك خوشنای دارن... آمده که از بایم قرض بگیره... شوشش نوایش اس...
خو... ما خبر نداشتیم... از کدام نوایشش؟
- غلام سخیره خدا يك بچه داده... اما مسکین وقتی که ده سرویس بالاشده پول ها یشه از جیبش کیسه بر زده... کی؟
- امروز... او پول هاره بایش داده بود که از خاطر شو شش بچه خود سودا بخره... من و سرور بطرف همدیگر نگاه کردیم، خنده مان گرفته بود، همراه غوث الدین خدا حافظی کردیم و بخانه خود برگشتیم.
(پایان)

بخره... سرشته ده فلاش گرم میکنیم و ترق زدن برش تنگه نمی مانیم. در جیب هر کدام ما يك قطعه بود که جیک هایش را نشانی کرده بودیم. صفدر و شمسا لدین بجان غلام سخی رفتند... غلام سخی شانده کو چه ریکاخانه میشینند، ماهم عقب کابل ننداری طرف کمپ های جشن در همان چمنهای خلوت رفتیم و منتظر آمدن آنها شدیم من يك قوطی سگرت کی دو هم گرفتیم، نیم ساعت بعد صفدر و شمسا لدین همراه غلام سخی آمدند معلوم میشد که غلام سخی را خوب گپ داده اند. ما طوری وانمود کردیم که به هیچ صورت منتظر آنها نبوده ایم بعد از احوال پرسى از غلام سخی و طفلی که نو شده بود. قطعه را در میدان انداختیم. چند دفعه اول بایر ضعیف خود چال میرفتیم و خود را به غلام سخی می باختانیدیم تادل بگیرد و نفهمد که دست همگی ما یکی است ظاهراً شمسا لدین و صفدر طرفدار غلام سخی بودند و من و سرور يك طرف بودیم. شور خوردنی يك هزار و دوصد افغانی غلام سخی و چهل و پنجاه افغانی شمسا لدین و صفدر را بردیم. بعد يك گفتگوی ساختگی بین ما در گرفت و از هم جدا شدیم. شمسا لدین و صفدر يك طرف و ما به سمت دیگری براه افتادیم. غلام سخی را بسیار زور داده بود حرفهای شمسا لدین و صفدر که حاکی از جوانی و کاکه جوانی بود باعث شد که غلام سخی نتواند پول باختگی خود را از ما پس بخواهد. چاشت در هوتل بامیان همگی ما دوباره جمع شدیم. صفدر خندید و میگفت: دیدین چطور حریفه این ساختن پولهای

همین میرزا تبسم که چند سال پیش با خانواده قدوس شان خویشی کرده بود و خواهر قدوس یعنی دختر سر کاتب را برای پسر جوان خود گرفته بود. درین روزها صاحب سومین نوآسبه شده است.

برروز که همراهی سرور و شمسا لدین از کو چه آهنگری طرف کوچه علی رضاخان می آمدیم و می خواستیم در سرچوك پست کارتهای سینما هارا ببینیم و اگر کدام فلم واره دار باشد خود را به سینما بزیم دم کو چه پیشروی دکان رنگ فروشی صفدر دم روی ما را گرفت و گفت:

- او کلفت ها... ما از مفلسی مردیم يك خبر ماره نگر فتن. سرور که يك روز همراه همین صفدر بخاطر دهن پوچش قلبی جنگ کرده بود و نزدیک بود یکی دیگر را همراهی چاقو بزنند و ما خلاص شان کرده آنها را آشتی انداخته بودیم، گفت:

- برو بچیم... خدا و راستی خود ما خراب خراب استیم پول سینما هاره از صوفی قرض گرفتیم... اینا لی دل ما اس که يك سینما بریم... صوفی در کو چه آهنگری یعنی نزدیک خانه ما دکان داشت و از آهن خوب خوب چیزها جور میکرد. صفدر خنده بلندی کرد و گفت:
- خی بگیرین که غلام سخی ره لچ کنیم...

شمسا لدین با علاقه خاصی گفت:
- پیسه داره...؟
- ها... چطور نداره... از خاطر شو شش بچه خود از خانه پیسه گرفته دلش است که سودا

صورت و عقل

بر ناردشواو چهره زشتی داشت
در یکی از روزها این نویسنده
شوخی طبع انگلیسی از خانمی نامه‌ای
دریافت کرد که مضمون آن این بود:
- اگر ما با هم از دواج کنیم
خداوند پسری به ما خواهد داد که
صورت خوب من و عقل شما را خواهد
داشت.
و بر ناردشواو در جواب او
نوشت:

- و من میترسم که خداوند
پسری به ما بدهد که عقل شما و
صورت مرا داشته باشد!!



شکار خرگوش

فانتزی خارجی

بدون شرح

نوشته: یاسن انتوف
ترجمه: غلامغالی

قصه غمگین و طویل من

رفتم در آنجا نیز یک تعداد اشخاص نو بست
گرفته بودند یک نفر از کارکنان دکان سلمانی
موظف بود تا به مرا چنین نمره بدهد و از
سوتفاهم و بایی نوبتی جلو گیری نماید.
به آنها گفتم: رفقا... دوستان! شما
میدانید که آدم هر روز ازدواج نمیکند...
همین برادرک کوچک شما یعنی بنده حقیر
امروز داماد میشوم. همه در محکمه انتظار
مرا دارند چه میشود اگر لطف نموده مرا
موقع بدهید. همه بطرفم بدید دیدند گفتند که
ما آدم های جالباز و دروغگو را خوش نداریم
و با این کمب ها بجان ما زده نمیتوانی. بالاخره
چون برای شان قسم خوردم و یک پنجه گریه
نمودم حرفم را قبول کرده بمن موقع دادند
به این طریق ریش و سر تراشی من موفق
بود اما سلمانی بخاطر یک مرتب نق میزد
که عجله کند، در فرق سرم یک میدان والیال
رسم کرد. البته عهده نبود همینطور نا
غلطی ماشین رادر فرق سرم دوانیده بود.
بافشش و دشنام از آنجا خارج شده با عجله
بخانه رفتم که کلاه خود را پیدا کنم و بسر
بگذارم تا مورد تفسیر واقع نشوم. همراه
تارو سوزن یک آستین را که دکمه اش
گم شده بود کولا زدم متوجه بوت های خود
شدم که رنگ نشده و چمک بود اما وقت
نداشتم فکری بحال آنها بکنم حتی چند دقیقه
از وقت نکاح ما هم گذشته بود و من هنوز به
آنجا نرسیده بودم. با عجله یک مغازه
گل فروشی رفتم در آنجا گلی که مناسبت
مخفل عقد نکاح باشد تیا فتم. دویده به
مغازه دیگری مراجعه کردم. در آنجا هم
گل های خشکیده را میفروختند طبعاً لوحه
آن دروغ میگفت زیرا روی لوحه نوشته بودند
«در همه وقت گل های تازه، ناچار یک دسته
گل از همان گل هایی که روی قبر میگذازند
خریدم و دوان دوان خود راه یک غرفه
تلفون رساندم - دوستو تینگ - واحد پول
بلغاریا - انداختم ولی نتوانستم تلفون کنم
فهمیدم که تلفون مذکور را بعضی ها برای
اینکه دوستو تینگ را از آن بدزدند خراب
کرده اند به غرض دیگری مراجعه کرده از
آنجا نمره دوستانم را دایل نمودم ولی بر

شده بود و شب قبل آنرا از کاغذ های
مرطوب پر نموده بودم و به اصطلاح درقا لب
گرفته بودم تا اندکی کج و جوی آن درست
شود. از بین یک قوطی دکمه های آستینم
را بیرون کشیدم ولی یکی از آنها گم
شده بود که نتوانستم پیدایش کنم.
و حالا کار مهمی که در پیش دارم تراشیدن
ریش و اصلاح موهایم میباشد و بعد خریدن
یک دسته گل و تلفون کردن به یگان دوست
و رفیق که بحیث شاهد در مخفل عقد نکاح
ما حضور داشته باشند.

به اتو خانه رفتم. در یک گوشه سالون
اتو کاری در پرده است که آدم میتواند
تا اتو شان لباسش در آنجا با نیکروز بر
پیراهن انتظار بکشد من هم عصب آن در
پرده رفتم در ریشی خود را کشیدم و در همان
حالت انتظار به دقیقه فکر میکردم. شايد
او هم در همین ذقابق مصروف زیبا ساختن
خود باشد. در حالیکه از خنک میل زیدم
با خود اندیشیدم که نباید وجود عکاس را
فراموش کرد. باید از آن مخفل عکس های
رتکه بگیرد. یک وقت متوجه شدم که کسی
بفکر اتو کردن در ریشی من نیست اتو کاران
مرد هم جمع شده قصه میگردند با عصبانیت
علت اینکار را پرسیدم، گفتند:
- برق نیست...
از آنجا بر آمده بیک اتو کاری دیگر رفتم
ولی در آنجا برق بود ولی ماشین شان خراب
شده بود. با عصبانیت به دکان دیگری
مراجعه نمودم در آنجا یک صف طولانی را
مشاهده کردم که همه به انتظار اتوشدن لباس
خود نشسته اند. گفتم بمن حق اولیت بدهید
آخر من امروز داماد میشوم. یک نفر خندیده
گفت:
- او عمو... حالا حتی به تو هم زدن می
دهند...؟

با عصبانیت و پرا فروختگی بخانه رفتم
اتوی همسایه را خواستم و خودم به اتو کردن
آغاز نمودم. یک وقت بوی سوختگی به مشام
رسید ولی مهم نبود رنگ پطلونم تیره برد
و جایی سوختگی آنقدر معلوم نمیشد. بعد
از اتو کردن کت و پطلون به دکان سلمانی

خوانندگان عزیز شاید مرد کوچک اندامی
را که ریش تراشیده دارد و بعضاً حتی روی
ناشته با چشمان خواب آلود دم دکان
شیر فروشی گوجه می آید دیده باشید.
این شخص نحیف و لاغر در عین حال
خیلی تندخو و عصبانی هم است. بمجریکه
دوشیزه فروشنده، او را اندکی معطل
بسازد سرو صدای این موجود عجیب و عصبی
بلند شده همه را دشنام میدهد و حتی
فروشنده را متقلب و چنانکار خطاب نموده
همه را با حرف های نیشدار خود تکان می
دهد. باید به اطلاع تان برسانم که این
شخص ضعیف و جگره خوردم هستم. سوچالا
اگر حوصله داشته باشید و بمن اجازه بدهید
قصه طولانی و ترازیدی خود را برای تان
آغاز میکنم و اگر حوصله ندارید و اجازه نمی
دهید باز هم به بلایم.

باید عرض کنم که من یک زدن جوان را
دوست داشتم. او هم مرا دوست داشت و
با بقول بعضی ها «با هم ارتباط داشتیم»
او زن قندول و مهربانی بود و من ازدول و جان
عاشق او شده بودم. اسم نازنینش «دینکه»
بود. یک روز به او گفتم:

دینکه جان... بگیر که ازدواج کنم...
آخر من و تو تاکی همینطور مجرد باشیم؟
او هم قبول کرد و قرار گذاشتیم فوراً
ازدواج نمایم. من کار های ضروری خود را
پاد داشت کردم، او گفت: باید موهای خود
را تونی کنم.

فردای آن روز یعنی روز ازدواج از
خواب بر خواستم. به آینه نگاه کردم ازینکه
به «شارل بوايه» اندکی شباهت پیدا کرده
بودم. خوشحال شدم. یک در ریشی به
اصطلاح «پلو خوری» سه سال قبل برای
خود ساخته بودم. زیرا فکر میکردم شاید
روزی برای من تقدیر نامه بدهند و در روز
گرفتن تقدیر نامه باید سر و وضع من خوب
باشد ولی بعضی من آدم جاپلوسی تقدیر
نامه گرفت. بهر حال همان در ریشی را از
الماری کشیدم تا در بهترین روز حیاتم
یعنی روز عروسی دوبر کنم. در ریشی مذکور
چمک شده بود همچنان بوت هایم چمک



بر ناردشواو

نکته هایی از بر ناردشواو

دلیل پیری

از بر ناردشواو پرسیدند:
- از چه وقت احساس پیری
کردید.
نویسنده جواب داد:
- روزی بیک خانم جوان چشمک
زدم و او از من پرسید:
- آیا چیزی به چشم تان
رفته است؟!
.....

از بر ناردشواو پرسیدند:
- باز از چه چیز او باید حرف
زد.
- از زیبایی او.
- اگر زیبایی نیا شد چه؟
- از زشتی زبهای دیگر!

بدشمناسی

بر ناردشواو از سر فته کردن
تا شای چیان در سالون تیا تربدش
می آمد بدین مناسبت میگفت:
- از هر ده نفری که بر نشیبت
میگریند - یک نفر شان به دا کتر
مراجعه میکنند و نه نفر می آیند به
که تما شای نمایشنامه های من!

شیبیل

آهنگ شباويز

بچشمش خورد یکنوع اشاره توسط آتش و علامت دهی ... بعد دو باره خاموش شد صدای گوشنواز دیگری بگوشش میرسد . شاید صدای دریا بود ...

شیبیل به دور دست ها نظر می انداخت و فکر میکرد ، روشنی مهتاب در برابر چشمانش بشکل دسته های نور به اشکال مختلف بوجود می آمد و بعد دوباره خیره میشد اما شیبیل بوضاحت در میان آنهمه نور دو چشم را میدید دو چشم زیبا را ... و تبسمی را که آدم نمی توانست در برابر آن حالت عادی داشته باشد ازجایش بلند شد و بطرف این چشمان براه افتاد او بطرف آن چشم های زیبایمیدید و آن لبخند ملیح او را بسوی خود میکشید . او پیشمیرفت و هرگز بعقب نگاه نمی نمود . در دهکده خانه پدرش بود ... آهسته و با احتیاط سه ضربه بدر نواخت ... و خیلی آهسته گفت .

من هستم ... مصطفی ... در واژه باز شد و او قدم بدرون خانه گذاشت در د یگدان آتش شعله میکشید و سایه ها روی دیوار ها میرقصیدند ... روشنی دیگدان انواع سلاح او را قایل دید ساخته بود . دسته کارد و تفنگچه اش در روشنی میدرخشید ... او قند بلند و شانه های پهن داشت ، خانه پدر در نظرش خیلی تنگ می آمد . به چشمان مادر خود متوجه شد ، تمام خطر هایی که او را تهدید میکرد نزد درنگاه های پر اضطراب مادرش پوشا حث خوانده میشد و حدس زده میشد . مادر به نرمی گفت :

مصطفی .. چرا آمدی آیا به آنجا خواهی رفت ؟

بله مادر ... به آنجا خواهم رفت . سیه وقت میروی ؟

سفر دارم . مادر پیر فرزندش را خوب میشناخت و از همین جهت لازم ندید دیگر درین مسورد با او حرفی بزند مادر کنار آتش نشست ، دامن خود را روی زانو ها پیش کشید ، بود ، چشمان خود را بزمین دوخته گفت ؟

مصطفی ... از سه روز به اینطرف سپاهیان حاکم با تفنگ های خود نشان میزنند و کارد های خود تیز میکنند ، بعد برای معلوم کردن تیز شدن کارد ها با آن موی دست های خود را تراشند ، آنها بروت های خود را تاپ داده بطرف مانگاه میکنند ... مصطفی ... کدام حادثه بدی روی خواهد داد .

شیبیل برگشته بطرف او رو کرد ، ولی نگامش طوری بود که گویی هیچک از حرفهای مادر را نشنیده و یا اگر شنیده چیز ی از آن نفهمیده مادر با دیدن آن وضع ناراحت شد و دیگر حرفی نزد ، شیبیل تفنگچه ها و کارد های خود را کشیده خواست استراحت نکند خواست برای اولین بار شبی بدون سلاح بخوابد ... در ضمن دیگر تصمیم نگرفت از آن ها استفاده کند .

بالا در قبه خانه کلیسا نزدیک پنجره ای که باز بود حاکم مراد بیک و ویلیکو کیخایا نشسته اند ، حاکم با پیشانی ترش خاموش و متفکر بنظر میرسد و لوله و ابسری چلم را می جود اما ویلیکو خوشحال است بلند شده قدم میزند و هر لحظه ساعت جیبی خود را که به توپ شباهت دارد از جیب بغل و اسکت کشیده به آن نگاه میکند و بعد دوباره آنرا بجایش میگذارد . او دستهای خود را بهم مالیده میگوید :

سافندی ... همه چیز درست است کنار مرا تماشا کن ... دیگر خیلی بدام نرسد دیک

در مقابل حاکم بالای میز دو دستمال قرار دارد ، یکی دستمال سفید و دیگر یک دستمال سرخ این دستمال ها برای علامت دادن است

اگر حاکم از کلکین دستمال سفید را شور بدهد علامه رحم و شفقت او خواهد بود و اگر دستمال سرخ را تکان دهد علامه مرگ است آنها منتظر اند و بطرف کوه چه میبینند هیچکس معلوم نمیشود ...

را دادر مقابل دروازه دیده نمیشود مصطفی هم هنوز پیدانست حاکم می پرسد . - خوب ... او چه وقت باز میگردد ؟ ویلیکو کیخایا پدر را دا جواب میدهد : همه چیز رو براه است ... او بهتر پس لباس خود را پوشیده و تبسم میکند . حاکم به قهر میگوید :

چرا تبسم میکنی ... آیا اونمیداند که چه حادثه اتفاق خواهد افتاد ؟

خبر دارد ... چطور خبر ندارد .

تو همه چیز را برا یش گفتی ؟

... همه چیز را ... ؟ مگر این امکان دارد ... او ... شما هیچ تشویق نداشته باشید ... همه چیز درست میشود . یک ساعت دیگر هم گذشت ولی هیچکس نیامد ویلیکو کیخایا بارود م به خانه رفت ، در آنجا مدتی باقی ماند ، بعد دوباره برگشت . حاکم باز هم پرسید :

بسی چه شد ؟ ...

بگذرید ... حالا باز طور دیگر شده ،

گریه میکند ، مادرش مثل یک موضوع رابه او گفته او که اگر او را گیر می آوردم حقیقی را کف دستش می گذاشتم خود هم نمیدانم که چه برایش گفته حالا گریه میکند و هر چیز را که پیش دستش است می شکناند و می گوید : (تخوام گذاشت یک تار موی از سرش کم شود او را ازین خطر باخبر خواهم ساخت و به همراهش به کوه فرار خواهم کرد او که زنها ... زنها ... اینطور هستند ، کم عقل ها اما خواهد پر آمد . من امر کردم ... حالا خواهی دید ... حالا او را نزدیک دروازه خواهی دید ... حاکم دستی به ریش خود کشید خاموش ماند . دود آبی چلم در اطراف چهره اش تیت میشد و درین وقت ویلیکو کیخایا با خوشحالی گفت :

اینه ... را دا از دروازه بیرون شد و از طرف دیگر مصطفی می آید . حاکم و ویلیکو کیخایا بطرف کلکین باز دویدند و در عقب پرده پنهان شدند ، او را تماشا می کردند مصطفی از وسط کوه می آمد در بالای بام و در بالای درختان میوه آفتاب می تابید . دور تر در قسمت وسط کوه چه کوه معلوم میشد همان کوهی که مصطفی فر مانروای آن بود . او هیچ نوع اسلحه ای با خود نداشت اما دلیرانه قدم بر می میداشت ، لباس آبی و واسکت طلایی به تنش بود ، قد بلند و باریک داشت مخصوصا درین اواخر یک اندازه لاغر شده بود و یک اندازه چهره اش سیاه به نظر میرسید ولی قیافه زیبا تر و مردانه به او داده بود در یک دستش تسبیح کبریا ی زرد فرستادگی حاکم بود و در دست دیگرش یک گل سرخ کرافیل که آنرا میخواست به رانده او نزدیک بود ، بطرف راندا میدید و تبسم می کرد . حاکم ریش سفید خود را جنگال زده گفت :

او چه جوان ! چه مردانه !

درین وقت ویلیکو کیخایا گفت :

افندی دستمال ! دستمال ... و

او باز هم تکرار کرده گفت :

چه جوان ! چه دلیر و مردانه ویلیکو کیخایا

دستمال سرخ را از بالای میز گرفته و به

طرف کلکین رفت و حاکم دستش را گرفته گفت :

نی چور باجی ... نی ... چور باجی (چور باجی به معنی اصطلاحی است لاگ مترجم)

ویلیکو کیخایا چیغ زده گفت :

پس دخترم ... عزت و وقارم چه میشود ...

تا با استفاده از موقع با طاق داخل شود و کتا بها را یکی بعد دیگر بنظر تقدیس و احترام از نظر بگذراند و نامها و سطر های از آنها بخاطر بسپارد و بعداً یادآوری آن دو ستان و هم نشینان خویش را دچار اعجاب و شگفتی سازد .

او مرا دید که بر کتا بی نظر دوخته ام ، کتا بی که تا آن وقت بنظرش نرسیده بود . از من پرسید که در اینجا چه میکنم و با این کتابها چه کار دارم ؟ خواستم کتابی را که در دست دارم تهنان سازم ، اما او بسرعت آمد و کتاب را از دستم ربود و مرا بشدت و خشونت از اطاق بیرون ساخت .

او مدت زیادی در داخل اطاق باقی نماند ، بعد از لحظه ای از آنجا در حالیکه کتاب قبل الذ کر را بدست داشت ، بیرون آمد و با وضعی خشمگین و نهایت عصیان بر روی همسر خود داد زد و کتاب را بشدت سوی او پرتاب نمود و با خشمی پایان نا پذیر به دشنام دادن و نامزای گفتن ادامه داد . خشم او لحظه به لحظه بر همسر بیچاره و پسرانش فرونی می یافت و آنها را گاهی بشدت و خشونت و گاهی با تائرم و تالم مورد تهدید قرار میداد و از اینکه آرزو ها یش در باره فرزندان بهدر رفته و آنها بجای آنکه شیفته دانش و معرفت باشند ، از بی هوا و هوس رفته اند و اوقات گرانبهای خود را در خواندن همچو لاطا یلاتی بهدر از دست میدهند ، اظهار افسوس و ندامت میکرد . که میداند ! شاید آنها هنگام اقامت در قاهره نیز شب و روز خویش را در خواندن همچو آثار رضا له ای میگذرانند ، در حالیکه پدر گمان میبرد ، پسرانش به تحصیل دانش مصروف خواهند بود و سویی علمی خود را بلند

او به طرف کلکین رفته و دستمال سرخ را شور داد . صدای فیرهای متعددی تفنگ کشیده شد و شیشه های کلکین بلسرزه در آمدند . دیوار خانه ها تکان خوردند مثل اینکه سایه سیاهی افتاده باشد شیبیل ایستاد و درین لحظه خیلی قشنگ تر از سابق می نمود . تسبیح از دستش افتاد ولی گل کرافیل را هنوز هم بدست داشت چند لحظه سکوت برقرار شد . فقط تا اینکه تفنگ های خود را از نو برگرداند از قسمت پایین محله فیرهای متعددی بطرف او شند ولی شیبیل از جایش تکان نخورد فیرهای دیگر از طرف خانه ویلیکو کیخایا صورت گرفت . شیبیل متوجه

خواهند برد . آیا او پول و زندقه خود را برای آنها بخاطرین و قهوه نموده است که در چنین جاده گمراه کننده ای گام بر دارند و از پی همه فسق و فجور بروند . آنها با این رویه خودنه تنها وقت و جوانی را نروت و دارایی و مساعی دائمی بدخل خویش را برباد میدهند ، بلکه بدین بدست خود خانه پدر را خراب و برباد سازند ، گوئی آنها نمیدانند که این کتاب بهر خانه ای داخل شده حتماً کتا آنرا بخرابی و نابودی سوق داده است .

او سپس دو باره با طاق کشتی داخل شد و تمام کتابها را ز پرورج برد کرد و تمام اجزای کتاب مورد نظر را بدست آورد و با گلولی گرفتاریه از بغض بیرون آمد و تمام اجزای کتاب را باره باره کرد و تا وقتی که اوراق باره شده را طعمه حریص نساخت ، آرام نکر فت .

آنروز اهل منزل روز بدی را سپری کردند ، سر گذ را نند ، پدر و هیچ یک از اعضای خانواده لب به غله نزدند . پسران در اواخر روز از دعوای برگشتند ، از آنچه دیدند و یا شنیدند ، او از خاموشی شان و یا سخنانیکه گفته اظهار داشتند ، چیزی نپرسید ، اما نتیجه ای که ازین همه کشمکش و جار و جنجال حاصل شد این بود که تا که من از منزل شان رانده شدم ، پسران بار دیگر بمنزل زنو به سرگشتند و با طاقیکه او سپری میکرد قدم گذاشتم و چند هفته انتظار کشیدم و شب تا ببینم دست سر نو شست چه میکنند و نیز ننگ باغبان که برایش دوچند شغل مزد و عده داده شده بود بکجا می میرسد .

باقیدارد

شده که راندا بطرف او میدود و دست هایش را بطوری بلند کرده بود که گویا میخواهند او را نجات بدهد باز هم تفنگها به صدا درآمدند شیبیل به زمین افتاد و در مقابل او فراداه نیز نفس زمین شد .

سرو صداها خاموش گردید آفتاب باز می نمود مثل سابق می تابید . گل کرافیل سوخت به مثل قطره خونی بین او چسبید بی جان افتاده بود .

از کلکین قبه خانه کلیسا یک نفر به سمتال سفید را شور می داد ... اما دیگر می آرند دیر شده بود چون قبلاً دستمال سرخ تکان داده شده بود .

پنج‌جاه سال در پای سارنگ

همای خودت سخن بز نم. خو من همان لاله مستان هستم که ده سال بارا دیو همکاری سا رنگ نو ازی داشتیم. مگر چون را سستی را سستی تعداد نوازنده های را دیو خیلی زیاد شده و اجرای معا شات مان مشکل بزرگی را برای رادیو کابل آنوقت بمیان آورده بود همان بود که یک‌کدام دیگر اضافی بست شدیم.

— خوب نظر تان پیرا مون موسیقی فعلی رادیو و طرز نشرات آن چیست ؟

— والله اگر راست بگویم همین قسم سوالات را بهتر است از من نپرسید.

— خوب لاله جان در مورد او لاله جان چه نظری دارید. آیا می خواهید آنان نیز مانند شما نوازنده ویا مانند دیگران سرا پنده بار آیند یا چطور ؟

— بلی این سوال که مربوط خودم است جواب میگویم.

من ازین و طیفه یا پیشه چی مفاد دیدم که اولاد هایم را نیز تشویق کنم؟ زندگی ها پراز ناامیدی ها، رنج های روحی و جسمی و غیره.

و غیره است. آرزو ندارم که اولاد هایم موسیقی را بصفت پیشه برا یشان انتخاب نمایند. بهتر است آنان شاگردخیاط ویا کدام پیشه دیگر باشند تا بخاطر آسوده تری زندگی را دنبال نمایند.

همینکه صحبت مان با ینجارسید دست استاد را با صمیمت کا مل فشرده خدا حافظی گفتم.

دعوت چنان خر سبند شد که ازخنده های طفلانه اش بو ضوح تمام و جد و سرو رش مشا هده میشد.

طفلك شر مینده شر مینده انگشت بدن گر فته در حا لیکه نکا های جوینده اش اطراف منزل و چهره های همه کسی را ورنانداز مینمود رفته روی زانوی عمو قرار گرفت. لاله دستی برو یش کشیده و از گونه خاک آلود طفلك بو سه آبداری گرفته سخنا نش را دنبال نمود :

— اینه این پسرک را می بینسی عمر ش شاید از چهار سال تجا وز نکند. مگر میدانی هر وقت شب که از بیجا نه بمنزل بر میگردم این بیدار بوده و همه کس را صدا میزند که در را برویم باز کنند.

— خوب لاله جان آیا همین خور د ترین طفل (غازی) است یا چطور ؟ — نخیر ازین هم يك خوردتراست ولی او چون در وقت حیات پدرش چندان بچیزی نمی فهمید آنقدر پدر خود را یاد نمیکند.

— کاکا غازی که يك پسر بزرگتر هم داشت آیا او در چه کاری مشغول است .

— او از ینکه درین مسلک کد ام آئنده و یا تشویقی را ندیده بود ترك مسلک کرده و شاگرد خیاط شده است که حالا میتواند تا حدی بقا میل خود کمک نما ید.

همینکه صحبت مان با ینجارسید از استاد معذرت خوا سته پرسیدم تا کمی در مورد حیات هنری خود صحبت نما ید. استاد بمشکل حرف میزد گفت :

— من دیگر چی دارم که در باره آن

ببایند ازدواج کنند. همه آنها سوار تکسی شده رفتند و من همرا ه عکاس تنها ماندم او مرا دلداری میداد و میگفت زنها اصلا بی وفا هستند نشینی که گفته اند عقب زن و ترا موای ندوزیر اخطر دارد ..

در همین وقت يك زن با موهای تونی شده وارد سالون شعبه عقد نکاح شد و چون فهمید دامادش با عروس من ازدواج کرده سخت عصبانی شد و به دشنام دادن آغاز کرد خواستم دستم را بطرف او دواز گرده بگویم بیا بامن ازدواج کن دیدم آن زن بطرف عکاس که يك جفت پروت منظم داشت رفته

و طرف او خنده خنده میکند — باخود گفت: نخیر ... نباید این زنها مانند تکت بخت آزمایی بگیرم — بهتر است همینطور زنده و سلامت بخانه خود بر گردم سواه خانه را در پیش گرفته تصمیم گرفتم مجرد باشم همین است که بيك آدم عصبی تند خو و زودری مبدل شده ام

بلی همین آدم پر کمپ و جنگره را که صبحانه پیش دکان شیر فروشی میبینید من هستم و قصه ام را هم برای تان گفتم.

«پایان»

قصه غمگین و طویل ...

برعکس باشعبد اکادمی علم رخ شدم و یار دیگر با کسی صحبت کردم که نفهمیدم کی زنده بود او گفت :

— اگر نمی توانید با تیلیفون صحبت کنید و قهقهه ده خود رفته باگاو های خود مشغول شوید کسر در جوابش گفتم .

— آغا جان من از پدر پدر اهل صوفیه هستم و هیچوقت باگاو ها سرو کار نداشته نیابارم جز امروز گوشک را گذاشتم با خود گفتم جوانی بلبه پس شاهدان — خودم از عقد نکاح عقب نمانم . خود را بيك تکسی انداخته راسا به انستیتی محل عقد نکاح رفتم . دم دروازه منظره عجیبی دیدم . بلی که دیدم .

دیفنگه در برابر عکاس پوز گرفته بود — راب و ديك دستش گل و در دست دیگرش دست مردی بود با در یشی سیاه و چند شاهد در که اطراف شان حتی نمی خواست به طرف من نگاه کنند. يك نفر بمن گفت :

— بسیار آدم پوکی هستی ... و من جریان را از او پرسیدم و فهمیدم که پدر منتظر دختری بوده تا باوی ازدواج کند ولی آن دختر نیامده از طرف دیگر دیفنگه که منتظر من بوده ولی من دیر کرده ام و این امر پرورج شده که دیفنگه و آن مرد باهم جور

گنجینه ها در کوچه ها

هر گاه این کار شده نتواند همچو اشخاص میتوانند که بروی تفریح آکتیو مستعمله یا تذکره ویا ترخیص عسکری ویا امانت گذاشتن مبلغ قیمت کتب — کتاب مورد ضرورت را از کتابخانه اخذ نموده و به تحصیل علم ببر دازند .

شما از کدام زمان به تحصیل علوم دینی شروع نمودید ؟

اندکی فکر کرده بعدترین پاسخ داد : پدرم درین حالیکه صاحب منصب بارو بود به علوم متداوله دینی نیز علاقمند خاصی داشت من بعد از ینکه در سال ۱۳۲۷ ر بست سرمعلمی به اگر مریضی استعفا دادم بعد از اعاده صحت بکمال جدیت به تحصیل کتب فقه ، تفاسیر ، احادیث ، عقاید ، اصول — صرف ، نحو ، منطق و سایر کتب دینی پرداختم در قدم اول نزد پدرم بعد نزد علمای جید آنوقت به کسب تحصیل پرداختم و همینکه تحصیلات خود را تا جایی رساندم به تدریس آغاز نمودم .

فیضانی ادامه میدهد : من اکنون ۲۹ — اگر تالیف کرده ام اما با تاسف بیشتر از سه جلد آن بطبع نرسیده است. سه اثر ینکه ازین بچاپ رسیده بنامهای دلیل التذکرین ... ختم های غوشیده و جهان از تلسکوپ قرآن یاد میشود .

بنامی مولانا فیضانی در اخیر گفت :

من توقع دارم سایر تالیفات خود مرا نیز بزیر طبع مزین ساخته و از طریق این موسسه فرهنگی آن راه معر ض استفا ده عامه قرار دهم که همکاری اهل خبره و مقامات مربوطه در زمینه از تو قعات عمد نده میباشند .

چنینکه راجع به انکشاف کتابخانه سوال را دامطرح کردم بنامی فیضانی در جواب این توضیح نمود :

چند سالی پیشتر بنده درین است تا در ایس همچو مراکز دینی و علمی برعلا و مرکز در سایر ولایات کشور نیز موفق گردم و عو رت همکاری روشنفکران در زمینه شرط اساسی است .

بنامی او گفت :

اینکه یکده اشخاص هستند که کتب خود را بنامی بنده گذاشته اند که بنده خود از آن استفاده میکنند و نه این سرمایه معنوی شان را به شکست عرض استفاده دیگران میگذارند . من توقع ندارم تا با همچو اشخاص در تماس شده و بنامی بنده وادار به همکاری با موسسات فرهنگی گشتم . به این ترتیب ممکن است مانند این کتابخانه ده ها کتابخانه دیگر نیز بمیان آید و درین مورد به کمک نشرات ملی شیام و تبلیغات دینی علمای و روشنفکران احتیاج میکنند محسوس است .

و چند بنامی فیضانی در مورد سیستم کار کتابخانه بکجای چنین گفت :

— کتابخانه بدون وقفه همه روزها از ساعت صبح الی ۸ شام بروی علاقمندان باز بوده و داد و ستد کتاب جریان دارد و هم بسوالات هرکس پرسندگان محترم جواب گفته میشود و بنامی بنده در طول روز به همچو گفت و شنود ها وقت معینی داریم .

بنامی او گفت :

کتب مورد ضرورت طالبان علم را بشرایط ز مصلی ساده بدستر سی آنها میگذاریم . هرگاه بنامی بنده در مدرسه یی به تحصیل علم میپردازند و کتب مورد ضرورت خود را در کتا بخانه بنامی بنده فقط بروی معرفی خطی که از مدرسه بکسری آرد کتاب برایشان داده میشود .

شماره ۲۰۱



در کارگاه استاد...

دارد و زیر کاسه ها شکاف ها یی از گل ساخته ام که حرارت به اندازه کافی به هر سه برسد. به این ترتیب ازین شیشه شکسته های بیگانه استفاده می کنم. شیف الله در باره تفاوت شیشه شکسته های خارجی یا فوایدیکه خودش از سنگ «چقماق» استخراج میکند می گوید:

ظروفی را که از مذاب شیشه های خارجی میسازم بطور دلخواهم صاف و صیقلی نمی آید، علاوه تا دوام آنها هم کمتر است و اسیب آتشی از سنگ و پودر «اشقار» میسازم خیلی زیبا و با دوام میباشد. غم گنگ چهره سیاه چرده اش را در هم میکند، با تحقیر بسوی وسایل تو لیدی خود می نگرند، بعد میگوید: چه فایده، من زحمت میکشم این اشیاء را بوجود می آورم و دانستم پنج تا شش افغانی بالای عتیقه فروشان و دکانداران میفروشند، اما آن ها همین ظروف را به قیمت های گزافی به خارجیان بفروش میرسانند.

درین فرصت کمی احساساتی می شود، با هیجان بیشتری صحبت میکند، برای اینکه معلومات بیشتری درباره شیشه سازی او تهیه کرده باشم، می پرسیم: رنگهایی که به

این شیشه ها مخلوط میسازی از کجا می کنی؟ لیخندی میزند، بنه کو چکی را از زمین بر میدارد و با غرور میگوید: من ازین گیاه رنگ های سی ستمی رنگ های آبی را از مس بدست می آورم، من مس های کهنه را جمع آوری کرده در داش میسوزانم، بعد خاکستر آن رنگ آبی یی است که من از آن استفاده میکنم.

همچنان رنگ سبز را از آهن و رنگ سفید را از یکنوع زهر بنام «سنگتیا» بدست می آورم، این رنگ ها در برابر هر نوع حرارت مقاومت داشته و خاصیت خود را از دست نمیدهد.

این شیشه ساز ادعا میکند که حاضر است بحضور هیأتی از همان مواد ابتدایی بدون قالب و دیگر وسایل تکنیکی با انگشتان و «پوف» خود ظروفی بسازد که برای ظروف نا شکن خارجی مقاومتر داشته باشد.

او توضیح میدهد که: من ساعت چهار صبح کوره ام را آتش میکنم در حدود ساعت پنج و نیم مواد شیشه سازی ام ذوب و آماده می گردد، اگر این حرارت را یکساعت بیشتر ادامه دهم شیشه های که

ساخته میشود نا شکن و مقاوم می باشد. او اکثر ظروف مورد ضرورت خود را خودش میسازد، شاید خود را بنام «شکور» صدا میکند، بعد ظرفی را که در گوشه یی گذاشته شده، میخواهد پرایم نشان میدهد و می گوید:

اگر درین ظرف بخواهد چیزی بپزید میتواند، زیرا در برابر حرارت مقاومت زیاد دارد و بعد برای اینکه مقاومت آن را برایم نشان دهد، ظرف را کمی آنطرف تر برتاب میکند.

از او می پرسیم: چگونگی شیشه سازی را یاد گرفتی؟ جواب میدهد: پدر من این پیشه را از پدرش آموخته بود و من هم از پدرم آموختم رفته رفته شکل کار و ظروف را تغییر داده ام و امروز از روی نقشه هر نوع ظرف شیشه یی که خواسته باشید من با همین دست هایم می سازم.

برای ساختن یک گیلان در حدود نیم خورده مواد مورد ضرورت و مصرف داش از صبح تا چاشت ده سیر چوب است.

بقول خودش از کاشی ها و خشت های شیشه ای که او ساخته، در مسجد جامع هرات استفاده شده است، همچنان چند سال قبل به تعداد زیادی «سلیت» های سیم تیلیفون و برق را نیز ساخته است.

در برابر سوال دیگرم سیف الله می گوید: از دواج کرده ام و یک طفل دارم اما هرگز نمی خواهم که او کسب مرا تعقیب کند، چون من هرگز

تشویق نشده ام، همیشه با خواری و زحمت سرو کار دارم، نمی خواهم تا پسر من نیز مثل من شود. این جوان خا طرات جا لبی دارد یکی از شیرین ترین خا طرات زندگی خود را اینطور تعریف می کند:

من درجایی داوطلب شدم تا به «امبیق» بزرگ برای لا برا توار می سازم و اینکار را هم کردم، در مقابل برایم چهار صد افغانی اجور دادند و این بلند ترین دست مزد بود.

از او می پرسیم: چرا از هرات بکابل آمدی؟ سکوت میکند، کمی متأثر به نظر میرسد آنگاه میگوید:

شخصی در هرات حاضر شد تا مقداری سرمایه به ما بدهد تا من هم قبول کردم، به او کار دادم و دکان ما رونق گرفت. اما یکروز او همه سرمایه و مفاد برداشت و برای خود دکان جدا گانه باز کرد و مرا تنها گذاشت. من هم دیگر نتوانستم در آن محیط به سر ببرم و کسی را ببینم که پول و هنرم باهم از من گرفت، لذا سه سال است که به کابل آمده ام.

از او خدا حافظی میکنم و برای نوشتن این را پور به اداره می آیم را سستی ما هنر مندان و صنعت کاران محلی فراوانی در گوشه کنار کشور خود داریم، که با استعداد های شگرف و دست نا خورده هنوز شناخته نشده اند، و اگر شناخته شوند و وسایل کارشان فراهم آید ممکن است، در مسوا ردی صنایع خارجی بی نیاز گردیم.

(بقیه از صفحه ۴۶)

تیم برازیل چگونه خود را برای جام جهانی آماده میکند

چهار ساعت با لحظه معمول برای آغاز مسابقات برازیلی تفاوت میکند. بدین ترتیب پیش از حرکت بسوی اروپا دوماه وقت را برازیلی دیده و یک ماه را با ساعت المانی زندگی می کنند. آنگاه یک ماه پیش از آغاز بازیهای نهایی قدم به شهر بال در سویس نزدیک پسرحد المان می گذارد و سه هفته در یک مرکز ورزش زندگی خواهند کرد. این مرکز ورزشی یک هزار و پنجاه متر از سطح بحر ارتفاع دارد دارای خوابگاه های عالی سه میدان تمرینی و انواع وسایل مورد لزوم قهرمانان از قبیل جریان آب سرد جریان آب گرم و وسایل دیگر میباشد.

برازیل میتواند به مدت هفت دقیقه مجروحین قهرمان را به یک درمانگاه مجهز برساند و در مدت هفت دقیقه میتواند مجروحین را از میدان تمرین به یک روغتون بسیار مجهز روانه سازد درین حال یک روغتون مجهز کاملا آماده در کنار میدان تمرین جای خواهد کرد.

درین سه هفته اقامت تیم ملی برازیل سه دیدار دوستانه خواهد داشت. یکی با تیم شهر بال دیگری با (راسین کلب استراز بورگ و سومی با تیم (فری بورگ) ملی برازیل خواهد بود و محصل رهایش تیم به ارتفاع ۱۵۰۰ متری صاحب ۶۵ کیلو متر فاصله با مرکز شهر (پسال) میباشد و مکانی است آرام با هوای بسیار لطیف.

انوقت یک هفته پیش از تحلیل مراسم جام جهانی تیم برازیل به خاک المان قدم خواهند نهاد.



گشت و گذار...

در صورتیکه تا حال دیگر ایستگاه های خودکار شوروی از عین سلسله (از چهارم تا هفتم) در قسمت شب سیاره انجام یافته. پرواز وینو سن هشت در حقیقت آغاز حل به پراپلم مهم شمرده میشود که عبارت است از:

۱- قشر خارجی این جسم از کدام نوع تشکیل یافته؟
۲- ابرها در حالیکه تحت مرا قبت و مشاهده غیر زمین قرار میگیرند چه وضعی در آن مشاهده میگردد؟
۳- وبالاخره آنها شعاع آفتابی را جازه میدهند یا نه؟

خاک در ناحیه فرود آمدن خیلی نرم معلوم شد این خاک در آلر تجارب مرکبات گرانیت را بخاطر می آورد. اینها و نتایج دیگر در حقیقت وسیع فیمتدار و پر ارزش و مطالعات سیاره وینوس و مخصوصا از نظر مطالعات جیولوجیکی و تکامل تدریجی آن می باشد. برای اولین بار مقدار امونیاک در اتموسفر ارزیابی گردیده و معلوم میشود که یک سیس هیو تیزی که مطابق با آن در قطار این های وینوس ها امو نیاک داخل میگردد. وجود دارد.

سوال در اینجا بود که آیا تازیکی شمیر وینوس حتی از سمت آفتابی حکمفرما نخواهد شد؟

معلوم میشود که نه. تفاوت بین روز و شب معلوم میشود. معاون طراح عمومی (وینوس) تیب اومس میگوید:

حالا که پرواز موفقانه انجام شده ما مصرف وظایف دیگری شده ایم که بیشتر بنظر ما مشکل است اما من همیشه از وینوس هشت خاطرات خوبی دارم زیرا اسامات طرح ما را تثبیت نمود.

وما تجربه زیادی از آن اندوختیم که در ساختمان و طرح دستگاه های اتمو ماتیکن جدید برای پرواز بکره ماه و تحقیقات آن از آن کار خواهیم گرفت.

بالایی آن از چندین اتمو سفیر تشکیل شده که اینها از قدرت دهها سیار بزرگتر می باشد.

برای استحکام و پایداری اتقیاض ابتدایی در بیست و پنج اتمو سفیر بنام استرو نوم ها قبول شده تحقیقات پلاواستله او مس (دستگاه اتمو ماتیکن بین السیاره) و آشناسدن آن با وضع اتمو سفیر سیاره وینو سن اشتبا هات و غلطی های دانشمندان و نقشه های انجیران را اصلاح نموده و فرود آمدن دستگاه را که بادی آن ثقلیت زیادی وارد می نمود، تقویت نمود.

این ثقلیت در وینو سن هفت به یکصد و هشتاد اتمو سفیر محاسبه شده بود ولی در اومس هشت تیب همانند آن یک تعداد آلات اضافی بر آن افزوده شده بود آیدر صورتیکه آلات مفیدی در آن علاوه گردد بصورت عموم می توان گفت که وزن آن علاوه نشده است؟ پرواز وینوس هفت نشان دار که ذخیره برای اینطور صرفه جو یی ها موجود است اما بر آشکازا کردن و عملی ساختن آن لازم است مدت زیادی از قشر بیرونی آن آزمایش انجام گردد.

این نیوری برای استحکام و دوام طور دقیق محاسبه شده است که با ساسی آن ساختمان دستگاه فرود آمدن برای وینوس هشت تقریبا یکی تجدد شده.

و دلچسپ تر از همه مراقبت جریان تکامل تدریجی پاراشوت فرود آمدن بود. میدان یابین شدن این پاراشوت وینوس چهارتا پنج متر مربع بود و پاپین شدن آن خیلی واضح دیده میشد. پاراشوت حباب مانند وابسته به ثقلیت اتمو سفیر بود، در ایستگاه پنجم و ششم این متر از نسبت به ایستگاه دوم تقلیل یافت. و این تقلیل در ایستگاه هفتم و هشتم بیست مرتبه بیشتر کاسته شد در زمان تکمیل شدن عملیه تماما میستم پرا شو تی موضوع بحث بود.



افغان اعلانات
Afghan Advertiser

توقف!!

ازین چند (مضامین) که تا به
استفاده منمائید

در ظرف کمترین مدت موافقت
اعلانات افغان هر گونه اعلان شما را با بهترین
روش تبلیغاتی در مجلات، روزنامه ها، رادیو، سیفاها
تلویزیون ها و لواجه به نشر می رساند.

خانه فروشی

چهره و اتروبرون سرخ شد:
«اومیخواهد ۷۵ هزار دالر، یعنی ده ونیم
چندارزش واقعی آن، بفروش رساند؟»

«بلی، همین طور است. ولی ازمین نبرسید،
چرا... این خانه واقعا قدیمی است. هیچگاه
به ترمیمات آن توجه نشده است. یقین دارم
که سال آینده بخشی از دیوار و باستون های
آن فرو میریزد. تپکسوان چندین ماه بزرآب
میمانند. طبقه اول آن در حدود بیست سانتی متر
شکست کرده، باغچه آن بیشتر به جنگلی شبیه
است که گویا انسانی در آن قدم نهاده است!»
«باین وصف چرا قیمت بلندی روی آن
گذاشته اند؟»

آرون شانه هار حرکت داده، گفت:
«ازمن نبرسید. شاید نوعی تقاضا باشد.»

از آغاز دوره نهضت این منزل برای فامیلیها
اختصاص یافته و شاید بعلمت اینکه از جمله
مستعمرات بوده و مقر مامورین دولتی به شمار
مرفته است، بر قیمت آن افزوده اند...
مرد جاق نگاه متجسس خود را بسطح اتاق
دوخته، متفکرانه گفت:

«بهر حال خیلی بد شده، بعد سرش را
برداشت، نگاهی بچهره آرون الکنده، تبسم
کوتاهی کرد و اظهار داشت: «ولی چه کنم که
از آن خوشم آمده... این منزل - نمیدانم چطور
افاده کنم - درست از همانگونه منازل است
که از آن خوشم می آید.»

«میدانم، میدانم که شما چه میگویید. این
خانه، از خانه های قدیمی جالبی است که ده
هزار دالر شیرین میارزد. اما هفتاد و پنج هزار
دالر؟ آرون خندهای کسریه، ادامه داد:
«با وصف آن نباید علت این تناقض را از
خصوصیات زندگی کسی خانم سادی گریمز
کاملا سودا داشت. وی پول فراوان ندارد.
وقتی پسرش زنده بود، عواید ثابتی داشت

که میتواند بهادرش کمک کند و برای وی
آرامش مادی ببخشد. بعد از مرگ پسر، برای
وی خیلی عاقلانه مینمود منزل را بفروشد، ولی
بسیار برایش ناگوار آمد که از منزل گمن و
خانه ای که به چهار دیواری آن انس و عادت گرفته
بود، چشم ببوشد. بنابراین قیمت منزل را به
قدری بالا کشید که هوس خرید دردل مشتریان
فروکش شود و از سوی دیگر آرامش روحی خود
را باز یابد.»

آرون خنده بین دهنی کرد و افزود: «عجیب
دنیا بی... همینطور نیست؟»

واتروبروی متفکرانه جواب داد: «بلی، خیلی
عجیب است...» و متعاقبا برخاسته گفت:

«میخواهم چیزی برایتان بگویم، آقای هاکر:
فرشایروم نزد خانم گریمز و فرشای سدی گریمز
قیمت را پایین بیاورد... آیا ممکن است؟»

«بهتر است خود را زحمت ندهید، آقای
واتروبروی. از پنچسال با اینطرف من خود سدی
فراوان کرده ام، ولی نتیجه نداده است...
که میدانید؟ شاید سدی یک مرد بیگانه
که منطق غیر محیطی دارد، مؤثر بیفتد...»
آرون دست خود را بعلامه تأیید حرکت داده،
گفت:

«شاید حق باشما باشد. مادر جهان عجیبی
زیست میکنیم، آقای واتروبروی. اگر شما این
زحمت را بر خود هموار سازید، من بهر نوع
کمک در اینباره حاضرم...»
خوب، در بنصورت میخواهم همین حالا
حرکت کنم.»

«پس بمن اجازه بدهید به خانم سادی گریمز
تلفون بکنم و آمدن شما را به وی اطلاع بدهم...»
(در شماره آینده ختم میشود)

«نه شما اشتباه نکرده اید. آن خانه برای
فروش آماده است...»
«بعد دوسیه ای را گشوده، بعد از آنکه چند
ورق را ورق زد، کاغذی را بیرون کشید و
در حالیکه بسطرهای ماشینی آن اشاره میکرد،
گفت:

«ولی گمان نمیکنم بدرد شما بخورد...»
«بکدام دلیل؟»
آرون ورق دیگری را از لای دوسیه بیرون
کشید و اظهار کرد:

«اینک خود شما بخوانید...»
روی کاغذ بوسیله ماشینی تایپ شده بود:
(یک تعمیر مجرب باستیل خاص - دارای ۸
اتاق، ۲ تشراب، مطبخ مکمل که طور اتومات
ایجاد حرارت میکند. حویلی بزرگ با درختان
بلند. بدکانها و مکتب خیلی نزدیک است.
قیمت ۷۵۰۰۰ دالر.)

آرون پرسید:
«آیا باز هم بغیریدن آن تمایل دارید؟»
مرد جاق که اندک ناراحت شده بود، گفت:
«چرانی... آیا کدام رمزی هست که من
نمیدانم؟»

آرون بالای گوش خود را خاریده، اظهار کرد:
«والله چه بگویم... اگر واقعا مورد دلچسپی
شما قرار گرفته... مطلب من اینست که اگر
واقعا میخواهید در شهر مازندگی کنید و خانه
خوبی داشته باشید، من خانه های دیگری
سراغ دارم که آماده فروش است و برای شما
از هر حیث مناسب...»

آقای واتروبروی خودش را روی چوکی راست
کرده، گفت:

«اصلا معنی حرفهای شما را نمیفهمم، آقای
هاکر... من برای خریداری خانه ای نزد شما
آمده ام که مشخصات آنرا گفتیم و مطالعه کردیم،
... آیا همین خانه را برای من میفروشید یا نه؟»
آرون با لحن جدی تری اظهار کرد:

«آیا من برایتان گفتم که این خانه را
نمی فروشم؟... آقای محترم، این خانه برای
فروش آماده است و چه خوشحال میشوم اگر
زودتر از سر آن خلاص شوم، ولی متاسفانه تا
هنوز این سعادت برای من میسر نشده است...»
مرد جاق مژه های خود را چند بار بهم زده،
گفت:

«مطلب شما چیست، آقای هاکر؟»
«مطلب من اینست که شما اینرا نخواهید
خرید، همین ویس...»

راست بگویم معامله فروش این خانه را
مختص بگل روی خانم سادی گریمز
پذیرفته ام، ورنه نگهداری این اوراق اصلا
بمیل من نبوده است...»
واتروبرون با نگاه پراز استفهام بطرف آرون
دید، گفت:

«باور کنید باز هم مطلب شما را نمیفهمم...»
آرون سیگار بزرگی را از لای قطی چوبی
بر نقش و نگار بیرون کشیده، در حالیکه آنرا
آتش میزد، گفت:

«پس اجازه بدهید، شما قاضی کنید: خانم
سادی گریمز پنچسال قبل، دوست هنگامیکه
پسرش چشم از جهان پوشید، درصدد اقتاد
خانه را بفروش برساند و معامله فروش آنرا
بمن واگذار کرد. حقیقتش اینست که من باین
معامله راضی نبودم و عدم رضایت خود را نیز
بالمواجهه برایش گفتم، زیرا این تعمیر کهنه
اصلا قیمتی که روی آن گذاشته شده، نمیارزد.
این را ازمن بپذیرید آقای واتروبرون، ارزش
این خانه کهنه را بیش از ده هزار دالر نمیتوان
تعیین کرد!»

تاسی اوستاسی زړه

کړېده. مونږ دهاو تورن دېر ښنایه فابریکه کښی دغه ډول پیښه نه ده لیدلې، سره ددی چه په مختلفو مواردو کښی دغه ډول پیښه شویده او داچه هغه وخت وچه سړی د «چک آب» (عمومي کښی) دپاره ډاکتر ته مراجعه کړېده.

کومه مساله چه دزړه په نا روغی باندی داخه سړی دپاره حیا تښه جنبه لری، داده چه دی باید دزړه دځینو عوارضو سره آشنا یی ولری. په زیاترو مواردو کښی نا روغ خپلی دزړه نا رامی بد تعبیر وی او هغه دناوړی ها ضمی یاد کړی دی داخه لاتو یا عضلا تو دستر یا یا دلز اهمیت حالاتو په وجه بولی.

خلک باید و پوهیږی چه دزړه یوه حمله لازمه نه ده چه د سخت درد سره یوځای وی. حتی نا روغ زیاتره دکروتر دحملي نارامی یو راز دردنه بولی. معمولا دغه نا رامی دډېر په منځنی بر خه کښی دنا رامی یا یو فشار سره یو ځای یو پټ دروندوالی دی او کله دډېر په ټوله مخکنی برخه کښی خورپږی. دغه نارامی ښایی غاړی او ورواومي ونډو ته اوږده شي. په خمليد لو سره ښایی دغه نارامی زیاتی شی او که چیری دخو لسی دریا بهیدو سره یو ځای وی، دزړه دیوی کلکی حملي نښه ده. کله هم خوابدی، سر گیځی او زیات ضعف وړ سره وی. لکه چه اشاره و شوه دغه عوارض دېر ځله داستراحت یا معمولی فعالیتونو په وخت کښی پیښیږی، هر چا چه دغه نښی په ځان کښی ولیدلی، باید دزړه دحملي نښی پی و بولی.

په دغه برخه کښی یوه بله مهم مساله دوخت له لاسه نه وړ کول دی پدی معنی چه ددردله احساس نه تر هغه وخته پوری چه ډاکتر، ته مراجعه کیږی، وخت باید دېر لږ له لاسه وړ کړی شی. په دغسی مواردو کښی سړی زیاتره خپله نا رامی غلطه تعبیری یا اصولا وپریږی چه ډاکتر ته لار شی، مبادا چه ډاکتر تشخیص وکړی چه دده نا رامی دزړه له پلوه ده. په دغسی مواردو کښی زیاتره با ارزښته وخت په بی پر وایی او بیباکی کښی تلف کیږی ترڅو بالاخره نا روغ تصمیم نیسی ډاکتر ته مراجعه وکړی. که چیری ډاکتر پخپل کتنځی کښی

باید وویل شی چه ور زش په تیره بیا پلي تک - گلف اولامبو دزړه دحملي په مخنیوی کښی اغیزه ناکه بر خه لری. ټولو ته تو صیه کیږی چه دچا غوالی او زیات خوراک څخه ځان وژ غوری او په ځینو مواردو کښی له خاصو دواگانو څخه استفاده وکړی. له هغو زیاتو جسمی او عصبی فشارونو څخه چه

ورزشکاران ما در ولايات ..!

بالای ماغ میبارید زیرا همان شب راتما صبح از سبزه های چمن برای خود بستر ساخته بودیم تا آنکه يك نفر از پولیسان همان محل بازایه اطاق خود جاساده واز شترم چمن درآمان ساخت و زنه خدا میداند که سرنوشت ما را که فردای همان روز مسابقه داشتیم به کجا میکشید.

کیتان تیم قندهار سخنان خود را ادامه داده و چنین گفت.

هدف ازین سفر ما به کابل آموختن سیستم جدید فوتبال و تکنیک درست آن و هم برگذاری چند مسابقه دوستانه بخاطر رسیدن اعضای تیم مابود و پس - زیرا ما در قندهار نه کدام تریتر خارجی داریم و نه از کدام تور خارجی مستفید میشویم و هم یکی از اهداف مهم ما را درک نتایج تشکیل میداد که ماچند روزی را جهت تمرین آن صرف نموده و بخاطر رسیدن به يك سویه خوب ژماني را متحمل شده بودیم.

ښاغلی وحید از زبان دوستان خود چنین گفت که همه معتقد هستیم که يك تیم ورزشی اگر خارج از کشور و یا در داخل باتیم ورزشی خارجی مقابل میشود در حقیقت همان تیم از تمام ملت خود نمایندگی میکند - پس درین مورد موضوع را نباید خیلی ساده گرفت. و تا حد امکان تیمی را باید ساخت که واقعا قوی ترین و ورزیده ترین تیم سرتاسر کشور باشد و آنکه به خاطر نام پانثانی همیشه چه در خارج و چه در داخل کشور در مقابل تیم های خارجی تیمی قرار گیرد که نتیجه اش جز خجالت چیز دیگری نباشد. چنانچه نتایج مسابقات تیم های ما که در گذشته بخارج سفر کرده اند خیلی تکان دهنده و ناثر آوری بود که ما عمل اساسی آنرا در سبیل انگاری و مد نظر نداشتن همین موضوع از طرف مقامات صلاحیت دار همان وقت میدانیم و درین راه آرزو داریم بعد ازین اندکی غورو تعمق صورت گرفته و چند ماه قبل از اعزام تیم های ورزشی بخارج باید تورتست به اشتراک ورزشکاران سر نامر کشور دایر واز میان آنها تیمی انتخاب شود که واقعا شایسته نمایندگی شدن را داشته باشند قبل از آنکه ښاغلی وحید در مورد تقاضای مسابقات تیم جوانان قندهار در کابل

دستریا سبب کیږی.

راغلی ده. دېر احتمال لری چه دزړه دحملي په اثر ناڅاپی مړینی په را تلو نکو لسو کلو کښی کمی شی.

دغه هدف ته درسیدو دپاره ستاسو مرسته ضروری ده. په دی ډول چه وخت په وخت دخپلو وینو د فشار اندازه واخلی او که زیاته وی دنداوی دپاره یی اقدام وکړی.

دغه راز یا ملر نه و کسری چه ستاسی په وینو کښی دکلسترول اندازه زیات نه نشی او که یی اندازه زیاته یا مو وزن زیات وی له یوه مخصوص غذا یی رژیم څخه کار واخلی او که دسیگار سره اعتیاد لری سمدستی یی پرېږدی.

تبه چه تر وروستیو وختو پوری د ۵ او ۱۵ کلو ترمنځ دما شومانو دمړینی سبب و په بېره دله منځه تلو په حال کښی ده. دسل دناوړی اوس دعمومی روغتیا غټ مشکل نه دی، دغه راز ځینی نښی او نښانی شته چه څر گندوی دوینو د فشار ناروغي تقریبا تر کنترول لاندی

تشویش چیست و چرا

بایسته آنچه درباره تشویش گفته شد به یقین که هیچ کس آرزو ندارد تا با چنین یک ناراحتی روانی و با چنین یک انگیزه رنج دهنده زندگی کند. اگر آرزو همین باشد پس میتوان از راهای مختلف در رفع آن کوشید مثلا از آنچه در باره عوامل تشویش ذکر گردید احساس تنها بی و بیکی دوری بود آمدن تشویش موثر است. میندا جوانان بایسته می کنند تا همیشه بایک گروه از جمع خودشان رابطه دوستانه و نزدیک داشته باشند.

برعلاوه کوشش در راه سرگرم ساختن خود بایک شغل و یا مطالعه و تفریح تلاشی، استراحت کافی و بالاخره تقویه احساس برادری و نوع دوستی در خود، همه راههای موثری هستند که انسان را از اندرشدن به تشویش میرهاند.

تشویش چیست

از تشویش که بگذاریم یک ناراحتی دیگر هم تقریباً در همه ماوشما سراغ میشود و آن اضطراب و دل هره و یا یکنوع تشویش سطحی و عادی است. هر کدام ما بارها و در مواقع مختلف مضطرب بوده ایم. اضطراب نامرئی امتحان، (دیروز معلم صاحب مرادید که در پارک قدم میزدیم مبادا که نمره امرا بدلیل اینکه فکر کند من هیچوقت درس نمیخوانم کم کند) اضطراب از وقوع کلام حادثه، (برادرم موتور را با خود برده است و به فن راندگی هم چندان مهارت ندارد مبادا که تصادمی را با زارد) یا اضطراب از صحبت، (دیروز باید در همان رستوران نان نمسی خوردم قاشق و پنجه اش نداشتند بود خدا داد چه مرضی را گرفته باشم) اضطراب از آینده، (از مکتب که فارغ شوم نمیدانم امتحان کانتور پوهنتون چگونه میشود. خدا داد که در فلان فاکولته شامل خواهم شد یا نه، مچم که بعد از فراغت از فاکولته کار خواهم یافت یا نه؟ و اضطراب با تدریس از قبیل قبل، (قبل از آنکه خوانندگان محترم را برای غلبه بر چنین اضطرابات رهنمایی نماییم یک نکته قابل یاد آوری است و آن اینکه انسان نباید اینقدر در پی آن باشد

اشتباه یک قاضی

مادرش ماریا انا کیفرله ۷۵ ساله اهل گالیز لیکن بود و خانم دگر در جزیره فیمارن در عمارتی که مدعی به کرایه گرفته بود مرده یافت شدند زن بنام الزه ایولز.

سرودست هاودو پای پیدا نشد

اجساد آنها در کودالی پیدا شد که معمولاً ایملای برای شکار رو باه در آنجا دام می گسترند پولیس جنائی ۲ تنه ۲ پای و دو ساق پای از آنجا پیدا کرد سرهای مقتولین صاعد هاو دو پای مفقود شده بود. آنچه قابل جرو بحث نبود این بود که ایملای این خانمها را میشناخت خانم شرویدر و کیفرله مدتی در عمارت او در فیمارن زندگی میکردند شناسایی بین ایملای اورنه والزه ایولز را یکی از خویشاوندان آن دو بنام اولریکه رولاند فراهم ساخته بود.

اولریکه رولاند با ایملای نامزد بود تا اینکه در اپریل سال ۱۹۷۰ ایملای توقیف گردید و رولاند از او جدا شد. ایملای به این ارتباط هم اعتراف کرد. اما این موضوع را که با اناماری شرویدر روابط عاشقانه داشته رد کرده است. همچنین اتهام مبنی بر اینکه ثروت خانمها را تصاحب کرده بی اساس خوانده است.

آرولای ایملای خانمها ی مورد بحث صلاحیت کامل برای ولولاندن کارای های شان حاصل داشته بود. امضاها صحت دارند خط شناسایی اینمو ضوغ را تصدیق کرده اند اما در مورد ساخته کاری اسناد مصدق و جعل امضای خانمها از طرف ایملای سه تن از اهل خبره همیشه باهم متفق القول نبودند چنانچه در مورد چکبایی که توسط آنها ایملای به پول دست پیدا میکرد و مکاتیبی که سوطن را در مورد زنده بودن خانمها پیسار میسار زد توافق نظری بین اهل خبره وجود نداشته است. گرافو لوزی پیچوجیه یک رشته دقیق علمی بشمار نمیرود چه متخصصان این رشته بدون تحصیلات متدویک سخننگیر و بدون امتحان دولتی تخصص نمیکردند.

قدر مسلم اینست که خانم شرویدر و مادرش در قید حیات نمی باشند.

(باقی در شماره آینده)

بدان بنیر ریزه شده هلندی را قرار دهید. به طریقی دیگر هم میتوانید ما کارونی را بپزید.

بدین ترتیب که ما کارونی و گوشت را بصورت طبقه طبقه در یک دیگ بریزید و سرد یک را گذاشته آنرا دم دهید و بعد از پخته شدن در ظرف بکشید.

کارل گوت واستقبال گرم از هنر ان خواننده محبوب پاپ میباشد حضور یافتن در کنسرتها ی او یا هنگامیکه صدایش را در سستدیو های ثبت آواز ثبت می کنند برای شتو نده و بیننده با هیجان و التهاب همراه میا شد چه به روی ستیز و چه در استدیو کار مشکل خواننده آغاز مییابد. اما کارل گوت هیچگاه از این نا حیه شکایتش بالا نشده است و از کار و عملی که نیرویش را بسپوده بهر بدر ببرد اجتناب میورزد برای اینکه بتواند ب مردم چیزی بیشتر عرضه کند. فلها به صرفه در نیروی خود احتیاج دارد اما او برای بخشش ب مردم فی الواقع صدا و استعدادی دارد که ازان دریغ نمی کند.

قرار بوده است. از بعضی هم میبایستی به عنوان جبران مخارجش دریافت میداشتند است.

از قضایا و تهای مقاماتی هم چنین بر می آمد که ویرا بروهن زنی بوده روان بسوی کپولت سن و بدون داشتن دارایی چند ان ویرا نمی توانست امیدوار باشد که مرد دیگری از لحاظ سویی مالی مثل شوهرش دکتر براونس پیدا کند.

محکوم بنام ریش آبی از فیمارن

آرولای ایملای خاطر ابرو بروهن هم محاکمه شد فیصله صادره بر دوسیه او از ینقرار بود مرد ریش آبی ساکن فیمارن که اعتماد زن را بخود جلب کرده متعاقباً با دوتای آنها ازدواج نمود بعد ها از زندگی شان خارج شده آنها را به قتل رسانید تا به ثروت آنها بالغ بر ۳۵۰۰۰۰ مارک دست یابد او مردی است دارای تحصیلات عالی که خودش را بهیچ یک تحصیل کرده اکادمیک و دکتر یاد میکرد. آرولای ایملای مثل ایوو ابروهن هرگز به جرم خود اعتراف نکرد و ۲۰ ماه تمام را در حبس موقت و ه ماهی را که محاکمه اش طول کشید سکوت اختیار نمود سپس شروع کرد به حرف زدن و خیا لبافی او مطالبی را جعل کرد و دروغ های بسیار گفت اما چرا اوکلای مدافعتی دکتور او به بشر و کارین پول لاو کامپ در دفاع از موکل خود اینطور اظهار داشتند: دروغ گفتن دلیل بر اثبات جرم نمیتواند باشد به این نیج وکلای مدافع تقاضای رهایی ایملای را کردند. اما در سالون محکمه که جمع کشی از سامعین نشسته بود صدای اعتراض بلند گردید و مخصوصاً روش آنها را در مقام دفاع از موکل شان محکوم کردند اما بیک نکته زیاد توجه نشد که جریان محکمه و اصرار وکلای مدافع شک تردیدی بوجود آورده قضات را طی ۷ ماه جریان محاکمه بیدار ساخته بود نکات قابل توجه درین قضیه چه بود آدو خانم در ختم سال ۱۹۶۸ و شروع سال ۱۹۶۶ بی آنکه اثری از خود بجا بگذارند نا پدید شدند. یکی از آنها شغل انیک قروشی داشت بنام انا ماری شرویدر ۴۷ ساله اهل فرا نکلورت و دومی

بقیه صفحه ۲۶

ما کارونی

شدن ما کارونی سفید شدن رنگ آن است. وقتی ما کارونی پخته شد، آنرا صاف بکنید تا آتش باقی نماند. بعد یک ورقه ما کارونی در ظرف ریخته روی آن از گوشت آماده شده بگذارید و بالای گوشت یک ورقه دیگر از ما کارونی ریخته دو باره از گوشت بر روی آن بپزید تا آنکه طبقه طبقه گردیده و بعد

کارل گوت

های که از آواز کارل گوت بازار آمده بر فروشترین ریکاردها بشمار میروند و برای شرکتهای ریکارد گیری عاید فراوانی داشته است. او هر باری با امتیازات و مدالهای هنری از مسافرت های خارج بسر میگردد. یکی از این مدال ها نا ریکارد طلایی است که در فستیوال نصیبش شده است تکت های فروخته شده سالون های کنسرت ارو پای و ماورای بحار اعم از ما سکوموترا لالی و یگامی، زورینخ، بر لین، وارسا، هامبورگ، بو دا پست و همچنان در پراگ نما یشگر موفقیت

که فکر گذشته و آینده فعالیتها ی موجوده را تحت الشعاع قرار میدهد. ماباید از گذشته پند و تجربه حاصل داشته و برای پی ریزی یک آینده بهتر خود را سرگرم کار و وظیفه خود بسما زیم وقت کار وقت استراحت و زمان تفریح هم معین باشد. با اینهم برای رفع چنین اضطرابات با قبول این حقیقت که هیچ کس را ازین اضطرابات عادی و معمولی رهایی نیست این نکات را در نظر داشته باشید.

۱ - همیشه مشکل و پرابلم خود را ظاهر ساخته و در جلو خود قرار دهید بعدا درباره آن بپندیشید که آیا باین همه اضطراب و تشویش می ارزد یا نه آیا آنقدر مهم هست که شب و روز در فکرش باشید.

۲ - درباره جنبه منفی مشکل تان خوب عمیق شوید که بقدر مهم بوده و تاجیه حد میتواند بالای شما اثر منفی به جا گذارد. مثلا شخصی ازین اندیشه تمام شب به خواب رفته نمیتواند که بدو کانداز گفته بود که فردا پول قرضش را میسر ساند. اما اینکه فردا رسانیده نمیتواند چه خواهد شد خوب اگر باین موضوع عمیق شویم زیاد چیزی نخواهد شد.

آیا باین می ارزید که تمام شب درباره اش فکر میشد: اکثر اضطرابات ما از همین قرار است.

۳ - چنانکه قبلا هم گفتیم کوشش کنید که فکرتان نیز به آنچه جسم تان مشغول است مصروف باشد. فکر کردن در باره قشبال راحتی که در صنف هستید به وقت سابقه بگذارید و اندیشه پیدا شدن کار بعد از فراغت فاکولته را به زمانش موکل کنید.

۴ - اضطراب وجود انسان راحت کشش قرار میدهد لذا برای رفع این کشش استراحت کنید یا اینکه بروید و در یک بازی سپورتی خود را سرگرم بسازید و اگر این هم در همان لحظه مقدور نبود فقط خود را به یک کار و فعالیت دیگر بجز از فکر کردن و خلق کردن تشویش مشغول بسازید.

ارتباط صمیمی بین او و یک عده از جوانان بر

بقیه صفحه ۴۹

مادران و تربیه اطفال

وافغان پدر و مادر دردی را دانمی کنند. از آن دو مجبور اند بسوزند و با همه بدبختی ها و تلخکامی ها بسازند.

مادران چیز فهم و ورزیده، هیچگاه اطفال معصوم را سطحی نگرویی ادب بار نمسی آوردند میکوشند کودکان شان در آینده نیکو و شریف بار آیند و مصدر کار های عاقلانه و سود مندی شوند.

همینکه والدین متین گام برداشت و نیکو حرکت کرد اطفال نیز دوره ابتدا ثریا به اندک مدتی سپری کرده خواهان تحصیلات عالی میگردد و چون تشنه ای خون را از سر چشمه معرفت سیراب میسازند سعی میورزند همگشته خویش را که عبارت از دانستی های مکتب و مدرسه است بدست آورند.

اینگونه اطفال جز فرا گرفتن دروس، دوستی نمیبند و بدون ساحة پنهان و دنیای معارف، جای دیگری پا نمی نهند. اینجاست که مادران با احساس سمره نیک تربیه خویش را بنام فرزندان مطلوب تحویل جامعه میدارند و جامعه نیز که خواستار افراد چیز فهم، و ممد بسر است آنها را با جبین باز پذیرفته در آغوش میگیرد.

رمن شوهر داری :

دبایسکل پسرلی

او حتی خیمه تورستان هم دخو مودی لپاره هلته کار کوی چه خیل خرخ برابر کاندی.

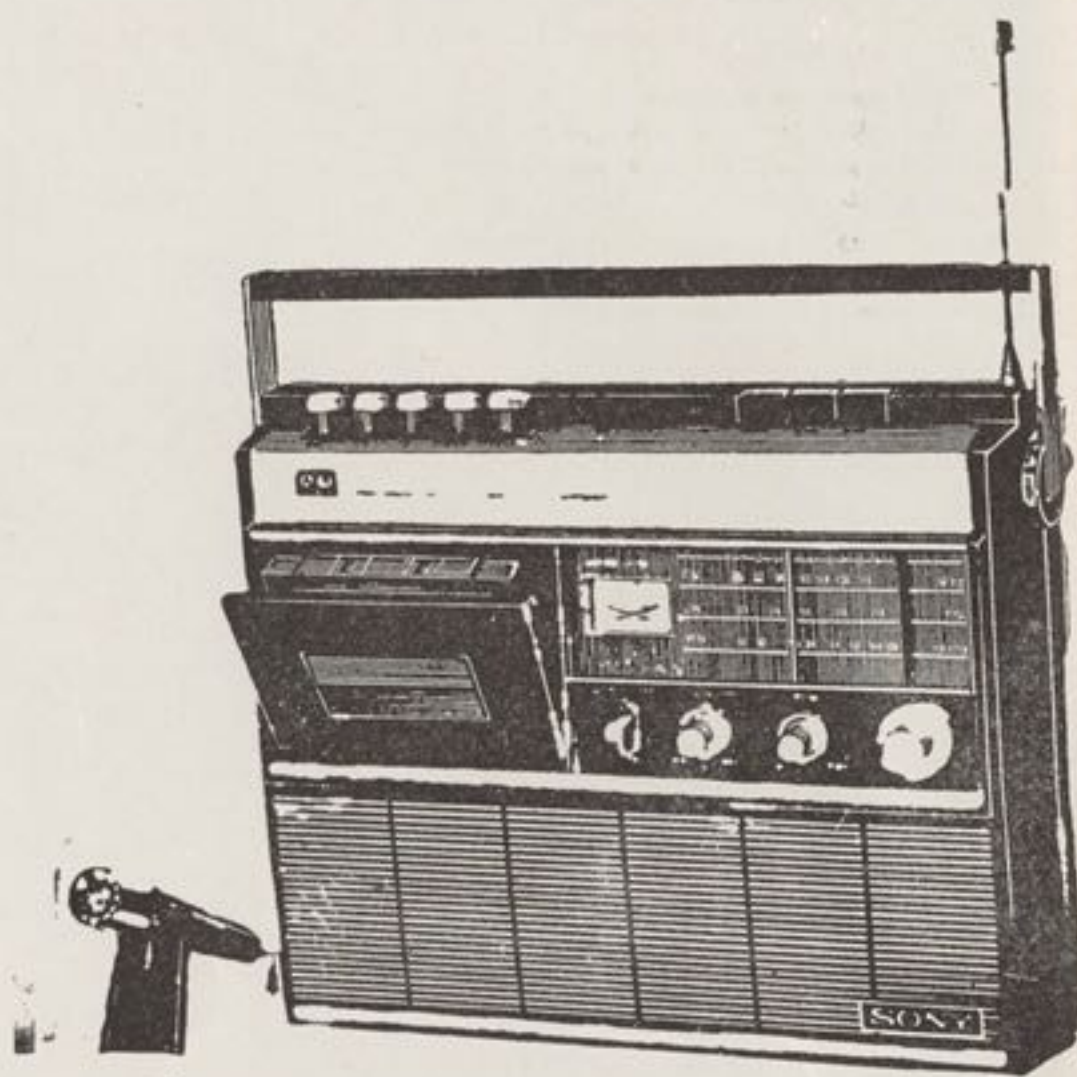
پدی حساب خومره چه دموتوریزه و سبایطو به شمیر کی زیا توالی راخی به هماغه اندازه ترا فیکسی از دحام زیاتیری او ددی خخه دخلکو مخه بیرته دپخوانی زری نقلیه و سیلی خواته راو پی.

بایسکل نه دگاز او پترو لو په سوخولو با ندی هوا خرا بوی او نه دومره لگبنت غواپی بلکه دابیر ته طبیعی حالت ته را گر خید لی دی او په آرامه تو که دزره په خو بنه به صافه او خوپه هوا کی سبی تری کار اخلی تر پولو مهمه بی داجه یوه په زړه پوری تفریح هم گنل کیوری.

سونی

SONY

●
سونی برای من
●
سونی برای شما
●
سونی برای همه



رادیو کست مودل CF-250S

رادیو کست مودل F 250SC

دا رای رادیو سه موج - قدرت ۸ وات برای لو دسپیکر اضافی
کنترل اتوماتیک برای ثبت - برق (۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت -
باتری (۴ عدد باطری کلان) - کنترل به وزیر آواز - کنترل سه مرحله ای
بلندی و پستی آواز - وزن ۳۵ کیلو و بزرگی ۳۰ × ۱۰ × ۱۳
انچ.

رادیو دستی مودل 7R-55

دا رای سه موج - حساسیت زیاد - برق ۱۱۰ - ۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت باطری
(سه عدد باطری کلان) دارای وزن ۲۱۷ کیلو و بزرگی ۷ × ۳ × ۹
انچ و قیمت بسیار نا زل .
محل فروش :

عموم رادیو فروشی های معتبر کز - وولیات .

SONY



فروشگاه بزرگ افغان

با بهترین و قشنگ ترین یخچال های جهان در خدمت شما



یخچال اندست ساخت ایتالیا دارای شهرت جهانی یخچال اندست که در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مردم با علاقمندی زیاد از آن استقبال کرده اند.
یخچال اندست مدرن قشنگ و خوش ساخت.
یخچال اندست در گرمای تابستان غذای صبحی را برایتان نگه داشته شمارا فرحت میبخشد.
یخچال اندست را صاحبان ذوق و سلیقه عالی انتخاب میکنند.
یخچال اندست را از فروشگاه بزرگ افغان بدست آورده میتوانید.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library